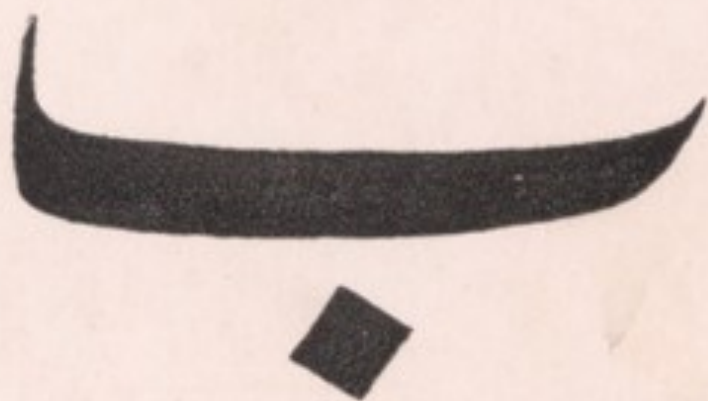


Adab. Kabul
Vol.19, No.5-6, Qaws-Hut 1350
(November 1971-February 1972)



Ketabton.com

ژری پوهنځی ادبیات و علوم بشری

پوهنتون کابل

ادب

نشریه

مجله ادب دو ماهه

مجله دو ماهه

علمی ، ادبی ، تاریخی و فلسفی

صاحب امتیاز: پوهنځی ادبیات و علوم بشری

مؤسس: پوهاند میر امان الدین انصاری

مجله ادب دو ماهه

آدرس

پوهنتون کابل ، پوهنځی ادبیات و علوم بشری ، مدیر یت مجله ادب

وجه اشتراك سالانه

محصلان مرکز (۲۰) افغانی ، مشترکان مرکز (۲۵) افغانی

مشترکان ولایات (۳۰) افغانی

مشترکان خارجی (۲) دالر

مقالات وارده بیکه نشر نشود ، مسترد میگردد. نقل و اقتباس

مضامین مجله ادب با ذکر نام این مجله مجاز است

مهتمم: عبد الله امیری

قیمت این شماره: (۱۰) افغانی

هیئت تحریر:

پوهاند میر امان الدین انصاری ، پوهاند مجددی ، پوهاند دکتور جاوید
پوهاند میر حسین شاه ، پوهاند زهما و پوهنوال الهام

صفحه	مؤلف یا مترجم	مضمون
۱	مترجم پوهاند مجددی	در استدلال چگونگی میتوان از ...
۲۰	مترجم پوهاند میر حسین شاه	بحثی در احوال و آثار بیدل
۴۶	پوهاند علی محمد زهما	احتیاجات بیالوجیکی و اجتماعی ...
۴۹	دکتور محمد افضل بنووال	بررسی مکتب مینیا تورد در عصر ...

بخش اشعار:

۷۱	واصل کابلی	آتش گل
۷۲	پوهاند دکتور عبد الحکیم ضیایی	نیاز آزادگان
۷۳	ضیاء قاری زاده	آواز پا
۷۴	عبدالحی آرین پور رستاقی	پر تگاہ
۷۵	پوهنوال محمد رحیم الهام	سر گشته
۷۷	پوهاند دکتور جاوید	شایستن و بایستن
۹۴	مترجم پوهنمل حمید الله امین	سلطنت افغانها در هند
۱۱۶	دو بر کوی	اصول تحقیق متون قلمی
۱۲۶	پوهنمل عبد القیوم قویم	نگاهی به وضع اجتماعی دوره سامانی
۱۳۹	مترجم پوهنمل عبدالرسول رهین	بیلیو گرافی چیست
۱۴۹	گویندگان ایران	ادب دری در سرزمین های دیگر
۱۵۳	عنایت الله شهرانی	لغات مستعمل در لهجه دری بدخشان
۱۷۴	اداره	گزارشهای پوهنخی ادبیات

ادب

علمی ، ادبی ، تاریخی ، فلسفی

شماره (۵-۶)

حوت ۱۳۵۰

سال نهم

ترجمه پوهاند مجددی

بحثی در منطق

بروش نوین

در استدلال چگونه میتوان از تدلیل کار گرفت

معلوم است که منطق بمطالعه نوع خاصی از تفکر می پردازند که موسوم به استدلال است. و هدف استدلال تحقیق دلایلی است که از روی یکدسته معلومات به معلومات جدیدی پی برده شود.

(۱) باید ملتفت بود که آنچه به استدلال تعبیر میشود، يك عملیه مرکبی است. درینجا

ما توسط بررسی و آزمایش مثال موثوقی مربوط با استدلال، خواهیم توانست نوعی

از آنرا جدا سازیم که معروف به تعلیل (Deduction) است و بوسیله این کار خود، ما موفق خواهیم شد راجع با موری که در استدلال مندمج است و پرنسیپ‌هایسی که برای نقد آن ضروری میباشد، افکار واضحی بدست آریم.

مثالی از استدلال:

مسأله ساعت زنگدار:

«مثال ذیل از طرف شاگردی برای ایفای وظیفه که از وی تقاضا شده بود تا

تجارب موثوقی، راجع به استعمال استدلال تهیه نماید فراهم گردیده است»

«درین سمستر برای من ضروری است که هر صبح ساعت (۶) از خواب برخیزم

مشکلی که پیشرو داشم اینست که در شروع سمستر چگونه درین وقت از خواب

بیدار گردم در سمستر گذشته یکی از هم‌اتاقم مرا هر صبح بیدار میکرد، لیکن رفیق هم‌اتاقم

تا ساعت (۷) بر نمیخیزد و هیچ کس دیگری درین اتاق قاعده ساعت (۶) بر نمیخیزد.

من ساعت زنگداری را از یکی از رفقای خویش به عاریت گرفتم و چنین اندیشیدم

که مشکل من حل شد. لیکن در آن شب دچار کابوسی گشتم و تقریباً در حوالی ساعت

(۳) شب صد مه یی ساعت وارد کردم چنانکه بعلت این عارضه، کار ساعت مختل

گشت. شب آینده این ساعت زنگدار را در زیر بالش خود قرار دادم. گرچه با وجود

صدای تک تک ساعت قدری خوابم برد؛ لیکن زنگ ساعت در وقت معینه (۶)

بصدا نیامد زیرا کلید کوچکی که در آنطرف ساعت قرار داشته و من آنرا کوک کرده

بودم، نتوانست گردش کند و سبب آن این بود که در زیر بالش تحت فشار واقع

گشته بود و من عاده ساعت (۷) بر خاستم.

روز دیگر من به عمارت لیلیه رفتم و یک طاقچه کوچکی در دیوار ساختم که

دستم از چپرکت بآن میرسید و درین شب ساعت زنگدار را درین طاقچه (۱)

این مثال از کتاب (مبادی منطق و روش علمی) مولفه پروفسور ماکس بلیک اقتباس شده است.

گذاشتم. زنگ ساعت (۶) بنواخت و من در وقت معینه برخاستم. «
سلسله افکار و اعمال مربوطی که درینجا بیان گردید، فی الواقع قابل استدلال
بود. و شخصی که درین امر اشتغال داشت از روی واقعاتی که ایضاً نمود به استدلال
می پرداخت. در حالیکه حل «مسأله ساعت زنگدار» مستلزم يك مقدار ذکاوت
استثنایی و قوه فوق العاده استدلال نبود، مگر آزمایشی که بعمل آمد نشان میدهد:
سلوکی که از آن تذکر رفت مشتمل بر مرکبیت قابل ملاحظه یی بوده و تنظیم موفقتان
آن مقتضی استعمال چندین ملکات ذهنی میباشد.

در بین چیزهای دیگر آنچه ضروری بنظر میاید عبارت از اجرای مشاهدت
مناسب (مانند مشاهده این امر که کلید در ساعت زنگدار نتوانست که در اثنای شب
حرکت کند) و حفظ تجارب مناسب (مانند بیان این امر که هیچ کس دیگر درین
اتاق ساعت (۶) بر نخیزد) و آزمایش طرق حلی که مناسب بنمایند (مانند گذاشتن
ساعت در زیر بالش) میباشد. از طرف دیگر عدم موفقیت در اجرای یکی ازین
عملیات شاید مانع کشف يك راه حل گردیده است. ما به يك طرز عمل دیگری که
هنوز تذکر داده نشده و استعمال آن در حل مسأله اهمیت اساسی دارد، نیز علاقه
خاصی داریم.

وقتی که شاگرد ملاحظه کرد که «کلید کوچک آن طرف ساعت نتوانسته است
گردش کند» او دانست که «علت آن فشار بالش در اثر وزن سر من است» او چگونه
این امر را دانست زیرا او این، امر را ندیده بود و نه بیاد داشت. و نه از روی آزمایش
دریافت که فشار بالش کلید را از گردش مانع شده است. جواب واضح اینست که او
این امر را استدلال کرد و یا از روی دلیل دانست. (چنانکه استعمال کلمه «علت»
این مطلب را آشکار میسازد.)

حال میخواهیم این قسمت خاص استدلال را روشن تر سازیم. اگر از شاگرد پرسیده
میشد: «چطور دانستی که فشار بالش مانع گردش کلید گردیده است» شاید او جواب

میداد « زیرا من میدانم که چیز دیگری مانع گردش آن نشده است » پس بیان دلیل چنین خواهد بود:

A - فشار بالش، کلید را از گردش باز داشت (علت) .

لذا : کلید بواسطه فشار بالش از حرکت باز ماند (بیانی که اثبات میشود)

باید ملتفت بود که در اینجا چیزی که به صحت آن اعتقاد شده است (یعنی علت)

همچو طریق برای رسیدن به چیز دیگری که صحت آن فرض شده است، بدون

تفحص جداگانه آن، بکار رفته است. اگر شاگرد بداند که فشار بالش کلید را از

گردش باز داشته است، درینحالت او ضرورت ندارد که به بالش و یا ساعت

نظر اندازد، بلکه تفکر به تنهایی بوی نشان میدهد که قبول این بیانی که اثبات میشود

(یعنی نتیجه) برایش معقول است. عملیه یی که يك صحت و یا صحت های فرض شده

(یعنی علل) را برای حصول صحت دیگری (یعنی نتیجه) تنها ذریعه تفکر بدون تفحص

جداگانه صحت نتیجه بکار می برد، استنتاج (Inference) گویند. وقتی که ما استنتاجی را

بعمل آوریم، لازم است در بین علل و نتیجه، بعضی از روابط موجود باشد. در اینگونه

حالات ما میتوانیم بطور صحیح بگوییم که نتیجه از علل استخراج شده است.

بسهولت میتوان دید که بسیاری از استنتاج ها در مسیر حل مسأله ساعت زنگدار

بعمل آمده است. در اینجا چندی از آنها ذکر میشود (خواننده باید چندی دیگر را که

میتواند پیدا کند به آنها بیفزاید) .

B - هیچ کس دیگری درین اتاق قاعدهٔ ساعت (۶) بر نمیخیزد.

لذا: هیچ کس مرا در اتاق قاعدهٔ ساعت (۶) بیدار نخواهد کرد.

C - من شب گذشته از جای خواب ساعت صدمه یی وارد کردم.

لذا: ممکن است در شبهای دیگر نیز من از جای خواب ساعت صدمه های یی وارد کنم.

D - شب گذشته وقتی که ساعت در طاقچه گذاشته شد، در ساعت (۶) صبح

بصدا در آمد.

لهمذا: من بعد از این هر صبح بطور منظم بساعت (۶) صبح خواهم برخاست. بخاطر باید داشت که این استنتاج هایی که بعمل آمده هیچگاهی تمام سلسله سلوک ذکیانه را که بیان شده، تشکیل نمیدهد. مع ذالک آنها عامل مهمی در موفقیت آن بوده است. زیرا آنها این امر را ممکن ساخت که عقایدی را که توسط مشاهده و یا حافظ حاصل گشته بطریقه بی استعمال نماید که عقاید مثبت جدیدی را تولید کند. این امر قابل توجه است که در هر یکی از استنتاج هایی که تا کنون ذکر شده برای تایید مکمل نتیجه، بیان علل بیشتری لازم میباشد. اکنون برای ایضاح این مطلب استنتاج (A) را مورد مذاقه قرار میدهیم. ما از جهت ارائه دلیل، صحت علتی را که بیان شده، قبول مینماییم:

فشار بالش کلید را از گردش باز داشته است.

اگر ما دو تصور دیگری را بر علت اصلی بیفزایم چنین استدلالی بدست میآید.
(A A) فشار بالش کلید را از گردش باز داشته است.

کلید گردش نکرده است.

چیزی کلید را از گردش باز داشته است.

لهمذا: کلید توسط فشار بالش از گردش باز مانده است.

این استنتاج بر خلاف استنتاج اصلی (A) نتیجه بخش (منتج) میباشد؛ زیرا هر کسی که کلماتی را بفهمد که استعمال گردیده است، بدون مراجعت بکدام معلومات دیگری تنها از روی آنها میتواند بداند که نتیجه درست است. اگر دلایل صحیح باشند پس، مستحیل است که نتیجه صحیح نباشد.

خواننده باید ملتفت باشد که هیچ یکی از استدلالهای (B)، (C)، (D) منتج نیست. و باید بکوشد تا تصورات دیگری را بر آنها اضافه کند که منتج گردند.

استدلالی که منتج بودن آن مقصود است، همان استدلالی است که تعلیلی باشد. و چنین يك استدلالی معروف است به تعلیل (Deduction). « بخاطر باید

داشت که در حیات یومیه ممکن است که تعبیر تعلیل (استنباط) بهر نوعی از استدلال بکار رود. «استدلال های تعلیلی لازم نیست که بطریقه حل بعضی مسایل تبارز کند طوری که از روی مثالهایی که تا کنون ذکر کردیم این امر فهمیده میشود. هر گاهی که در تحقق بخشیدن نتیجه يك جمله، دلایلی تقدیم گردد درینحالت به يك تعلیل مواجه میباشیم. و ممکن است این زمانی واقع شود که ما بخواهیم آرای کسی را تغییر دهیم و یا درستی عقیده خود را تحقیق کنیم و امثال اینها. از چیز هایی که تا کنون گفته شده چنین برنمی آید که تحلیل از اشکال دیگر استدلالها برتری دارد. بعدها خواهیم دید که متود های علمی بیشتر به استدلال های غیر تعلیلی استناد میکنند.

دوم - عناصر يك استدلال تعلیلی :

نخستین کار ما اینست که انواع چیز هایی را کشف نماییم که از آنها يك استدلال تعلیلی تشکیل مییابد. برای ایضاح این مطلب مثال مشخصی را میآوریم:

نهنگ حیوان پستاندار است (١)

هر حیوان پستاندار چوچه خود را شیر میدهد (٢)

لهذا: نهنگ چوچه خود را شیر میدهد (٣)

این مثال بسیط، بعضی از مراحل مهمی را ارائه میدهد که در همه استدلالها مشترك است.

در مرحله نخست استدلال يك چیز مرکبی است و دارای سه جزئی است که از آنها متشکل میگردد. و ما بالعموم این سه جزء را تفریق مینماییم ما میگوییم (١) و (٢) بروی هم دلیل (٣) است، در حالیکه مانمیگوییم (٣) بطور دلیلی برای (١) و (٢) تقدیم شده است. بنابراین اجزای استدلال بطریقه معینی (ترتیب) گردیده است که توسط نوشتن جملات و استعمال کلمه (لهذا) ارائه شده است. این استدلال:

نهنگ حیوان پستاندار است (۴)

نهنگ چوچه خود را شیر میدهد (۵)

لذا: هر حیوان پستاندار چوچه خود را شیر میدهد (۶)

استدلالی است جدید، گرچه دارای عین اجزائی است که مثال اول دارای آنها بود.

(درحالیکه استدلال نخست بدون کدام تردیدی يك استدلال (خوب) و یا (مضبوط)

شناخته میشود، استدلال دوم يك استدلال (بد) و یا (غیر مضبوط است).

لیکن این (اجزاء) و یا عناصری که از آنها استدلال ساخته میشود، عبارت از چه

چیز است؟ (علی العجالة آنها را به جمله‌ها) تعبیر میکنیم.

جمله‌ها و قضیه‌ها: در آزمایش نمونه‌های استدلال، بروی کاغذ در مقابل خود

بعضی جمله‌هایی را میدیدیم و شاید کوشیده باشیم که چنین تصور نماییم که

استدلال ازین جمله‌ها ترکیب یافته است. لیکن اگر اندکی دقیق گردیم معلوم

خواهد شد که این تصور غلط بوده است.

ما بجهت اشخاص منطقی و یا ناقد استدلال به الفاظ و یا جملات علاقه مند میباشیم

تا وقتی که آنها برای افاده افکاری که ممکن است صحیح باشند، استعمال کردند.

علاقه ما به تفکر صحیح و بنا برین به بهترین طرق رسیدن به حقیقت است. ما دیگر

جنبه‌های زبان را به زبانشناس و یا عالم دستور زبان میگذاریم ما بالخاصه میخواهیم

بدانیم در حالات و نمونه‌هایی که برای استدلال‌ها ذکر شده، آیا کسی که (۱)

و (۲) را پذیرفته است، حق بجانب خواهد بود که (۳) را بپذیرد؟ و نیز چرا کسی که

(۴) و (۵) را پذیرفته است حق بجانب نخواهد بود که تنها از روی آنها (۶) را بپذیرد؟

و هکذا عین فکری که توسط جمله (۱) اظهار گردیده به بسیار خوبی توسط این

جمله نیز اظهار شده میتواند:

هر چیزیکه نهنگ باشد پستاندار است (الف)

لیکن (الف) يك جمله مختلف از (۱) است. گرچه عوض کردن آن بجای (۱) در استدلال نخستین، فرقی برای صحت طریقه فکر پیش نمی آورد. و باز هم عین طریقه فکر که توسط جمله های (۱)، (۲) و (۳) اظهار گردیده ممکن است توسط ترجمه آنها به کدام لسان دیگری افاده شود. چون ما به کلمات خاصی که استعمال گردیده، علاقه مند نیستیم پس بهتر خواهد بود که بگوییم عناصر يك استدلال نوع معینی از افکار است لیکن اینهم هنوز مبهم است (زیرا کلمه «فکر» مبهم میباشد.)

دا نشمندان منطق نسبت به استعمال نوع معینی از (افکار) استعمال اصطلاح فنی را ترجیح میدهند که عبارت از (قضیه : Proposition) است ما در اینجا به تعریف این اصطلاح نمی پردازیم و برای مطلب ما کافی است که استعمال صحیح آنرا بیاموزیم. چهار نقطه یی که ذیلاً ذکر میشود کافی است که این مطلب را بر آورده سازد:

۱- هر وقتی که ما چیزی را میدانیم، تصدیق مینماییم، شك مینکنیم و یا تکذیب مینماییم هر آن چیزی که ما میدانیم، تصدیق مینماییم، شك مینکنیم و یا تکذیب مینماییم هر کدام يك (قضیه) است (بنا برین وقتی که من تصدیق میکنم که درد چیزی بدی است، چیزیکه من تصدیق میکنم که مثلاً درد چیز بدی است، يك قضیه میباشد)

۲- اگر چیزی بتواند صحیح و یا خطا باشد آن چیز يك قضیه است. و هر قضیه باید صحیح و یا خطا باشد. (لهذا اگر کسی بگوید: «آن خطا است» من میدانم کسی که بر آن این اعتراض را وارد نموده است، قضیه یی رایبان کرده است، زیرا که يك سؤال خطا و صحیح بودن در بین آمده است.)

۳- يك قضیه میتواند در جمله یی افاده گردد (و طوری که ما قبلاً گفته ایم عین يك قضیه میتواند با چندین جمله ها افاده شود.) لیکن هر جمله یی بطور افاده يك قضیه کار نخواهد کرد. «دروازه را ببند!» و «کاشکی او موفق میبود» «آیا احمد در خانه است؟» «پیش میا!» اینها قضیه نمیشوند. زیرا اینها جمله های انشائی هستند نه

اخباریه. اگر ما متردد گردیم که جمله یی قضیه است و یا نیست، باید بینم که اطلاق صدق و یا کذب بر آن شده میتواند یاخیر. مثلاً آیا ما میتوانیم به جمله (دروازه را ببند) صحیح و یا خطا بگوییم؟ و هکذا جمله (احمد در خانه است) تا وقتی نمیتواند قضیه یی را افاده کند که بما گفته شود احمد کیست و نیز جمله های ناقص نمیتوانند قضیه محسوب گردند.

۴- اگر احمد و محمود هر دو معتقد باشند که دیگر جنگ عمومی رخ نمیدهد، ممکن است که ما بگوییم که در اینجا دو فکر وجود دارد. چنانکه فکر احمد فکر خودش است طوری که درد دندان او درد دندان خودش است و فکر محمود فکر خودش است. ممکن است احمد نخست در روز دو شنبه معتقد گشته باشد که دیگر جنگ عمومی رخ نخواهد داد. و محمود ممکن است راجع باین مسأله فکری نکرده باشد تا وقتی که در دو شنبه احمد با وی این موضوع را در میان گذاشته است. فرقی نمیکند که چه وقت و چند بار احمد و محمود فکر کرده باشند و یا معتقد شده باشند که دیگر جنگ عمومی بوقوع نخواهد پیوست، مگر در اینجا تنها يك قضیه در جلو نظر ایشان قرار داشته است.

منطق بواقعات خصوصی سیکولو جیک از قبیل اینکه اشخاص راجع به چه چیز بعض عقاید را پذیرفته اند، یا چه وقت آن عقاید را پذیرفته اند، و یا عقاید ایشان تا چه اندازه قوی است اظهار علاقه نمیکند، بلکه باین متوجه است که تا چه درجه اینگونه عقاید جنبه عمومی و مشترك داشته، قضیه یی را افاده میکند که همه ایشان را بخود علاقه مند سازد. خطوط مفهوم يك شی مفرد به اذهان يك عده از اشخاص که به مذاکره در بالای مسأله یی اشتغال دارند در مکالمه یومیه نیز بوقوع می پیوندد: ما بطور عادی میگوییم که گروهها در يك مناقشه بالای عین (قضیه) مناظره میکنند، گر چه هر یکی از اشخاص مناظره کننده راجع به قضیه یی که تحت مناقشه است، افکار و عقاید خود را اظهار میدارد.

سوم - رابطه متقابل عناصر يك استدلال

ما قبلاً بیان کرده ایم عناصری که از آنها يك شی مرکبی موسوم به استدلال ترکیب می یابد عبارت از جمله ها (ویا بزبان فنی عبارت از قضیه ها) است و نیز گفته ایم که قضیه ها با یکدیگر بطریقه معینی، مرتب ویا مربوط میگردند. ما اکنون میکوشیم که راجع به ماهیت این ترتیب ویا ارتباط معلومات واضح تری بدست آریم. معلوم است که بعضی از قضیه ها یسی که در يك استدلال واقع گشته اند، بغرض حصول قضیه دیگری بکار می روند. چنانکه در استدلال نخستین که در قسمت آخرین بطور يك مثال پذیرفته شده، قضیه های (۱) و (۲) بغرض حصول قضیه (۳) بکار رفته است. ما در ساحتی های دیگری نیز با همچو اوضاعی آشنایی داریم: ما میتوانیم حروف را برای ساختن کلمات بکار بریم، ویا آرد، مایه و آب را برای ساختن نان استعمال کنیم ویا آکسیجن و هیدروجن را برای تولید آب بکار اندازیم. در هر یکی از این حالات ما بعضی مواد و بعضی محصولات را بدست داریم. هکذا راجع بحالت استدلال، ما میتوانیم به قضیه های (۱) و (۲) بحیت مواد بنگریم، و به قضیه (۳) بحیت محصول.

اصطلاح فنی ای که برای تفریق مواد و محصولات يك استدلال میگردد عبارت از مقدمه (premise) و نتیجه (Conclusion) است بنا برین (۱) و (۲) مقدمه ها و (۳) نتیجه است. اصطلاح (مقدمه) از لحاظ معنی ارتباط قریبی به کلمه معروف دلیل (Evidense) دارد: دلیل برای يك قضیه در مقدمه های يك استدلال مندمج است و جمله یی که آنها برای آن دلیل قرار میگیرند، عبارت از نتیجه میباشد. ما گفته ایم که نتیجه از مقدمه ها ساخته شده یا از آنها استحصال گردیده ویا از آنها تولید گشته است. لیکن طریقه (Method) یی که توسط آن مقدمه ها بغرض استحصال نتیجه بکار میروند در واقع عبارت از چیست؟

ما بطور واضح میدانیم که چگونه يك کلمه از حروف ساخته شده است، یا يك کلمه از اجزای آن ترکیب یافته است، لیکن بیهوده خواهد بود که اگر چنین پیشنهاد شود که مقدمه ها را پهلوی هم بگذارید آنها نتیجه یی را ارائه خواهند داد. و یا اینکه ما باید بطور فزیکي و یا کیمیاوی مقدمه ها را با هم مخلوط سازیم تا نتیجه را بدست آریم. پس رابطه مقدمه ها به نتیجه چیست؟

نخستین کار ما اینست که متیقن گردیم که آیا ما میتوانیم هنگامی که بحالات متعدده مواجه گردیم، آن ارتباط را بشناسیم؟ (بعد از آن ما میتوانیم راجع بماهیت آن ارتباط، فکر کنیم)

اکنون چند مثال بسیطی را درباره دسته یی از مقدمه ها و ارتباط آنها را با نتایجی که استخراج گردیده، تحت ملاحظه قرار میدهیم:

الف - سیماب از آهن گرانتتر است و آهن از آب گرانتتر است، لهذا سیماب از آب گرانتتر است.

ب - بعضی از زنها مشتاق اطفال اند، و بسیاری از مادرها مشتاق اطفال خود اند. لهذا بعضی از زنها ما در اند.

ج - قاموس ویبستر بیان میدارد، که نهنگك يك حیوان پستاندار است و من به قاموس ویبستر اعتماد دارم، لهذا نهنگك يك حیوان پستاندار است.

د - ابرا هام لینکن به قتل رسیده است و اورئیس جمهور ایالات متحده امریکا بود لهذا کم از کم یکی از روسای جمهور ایالات متحده بقتل رسیده است.

ه - هر مردی یا متأهل و یا مجرد است، و هیچ مجردی متأهل نیست، لهذا هیچ مردی هم متأهل و هم مجرد نمیشد.

و - آموختن بسیاری از زبانها مشکل است و بسیاری از زبانها در بعضی از پوهنتونهای امریکا تعلیم میشود، لهذا بعضی چیزهایی که آموختن آنها مشکل است در بعضی از پوهنتونهای امریکا تعلیم شود.

اکنون اگر شما مقدمه‌ها و ارتباط آنها را با نتیجه در هر یکی از مثالهای ششگانه فوق‌الذکر، با دقت تحت ملاحظه قرار دهید، شما میتوانید باین امر ملتفت گردید که (الف)، (د)، (ه) و (و) از دوی دیگر آنها از يك جهت خیلی فرق دارند. (لیکن بکوشید تا آنها را قبل از خواندن مطالب دیگر ادراک کنید) در هر یکی از حالات چهارگانه، ما چنین احساس میکنیم که نتیجه توسط مقدمه‌ها به (اثبات) رسیده است. و نیز ما با لعموم چنین تعبیراتی را بکار می‌بریم: «نتیجه باید صحیح باشد» و یا «نتیجه فی الواقع از مقدمه‌ها برمیآید» هر یکی از این افاده‌ها، طریقه‌ی بی‌اشک است که نشان میدهد که به ارتباطی که موضوع بحث است، پی برده ایم. زیرا این ارتباط بین مقدمه‌ها و نتیجه در حالات (ب) و (ج) وجود ندارد و ما میتوانیم بگوییم که هیچ یکی از آن استدلال‌ها (صحیح نیست).

در حالات (الف)، (د)، (ه) و (و) «که برای مقدمه‌ها ممکن نیست صحیح باشند مگر اینکه نتیجه نیز صحیح باشد» ما تعبیر استدلال قانونی (Valid argument) را بکار می‌بریم. در حال حاضر چیزی که ما میتوانیم بکنیم تا با مهارت بیشتری به «قانونیت Validity» پی بریم اینست که با چندین مثالها مشق و تمرین نماییم و بکوشیم تا در هر حالتی (ملتفت گردیم) که آیا برای مقدمه‌ها ممکن است صحیح باشند بدون اینکه نتیجه نیز صحیح باشد.

چهارم - ایضاح استدلالها

ما قبلاً گفته ایم که استدلالها از قضیه‌ها ترکیب می‌یابند و در حالیکه قضیه‌ها میتوانند در جمله‌ها افاده گردند، خود آنها جمله‌ها نیستند اگر ما راجع به تفکر قابل استدلال يك نظر بسیار محوری نداشته باشیم که چگونه است، ما باید باین امر نیز ملتفت گردیم که استدلال بدون الفاظ هم میتواند پیش برده شود، و حتی اگر وقتی که الفاظ نیز استعمال گردد، این خیلی نادر است که استدلال‌ها تماماً با تفصیل کلامی افاده شوند.

فرض کنید که شامگاهی يك رعد و برق شدیدى ، برق خانه شما را خاموش میسازد ، میدانید که شما چند شمعی در صندوق آشپزخانه دارید ، و در تاریکی آنها را می پالید ، ناگاه دست شما به چیز سرد لشم و چسپناکی مانند موم بر میخورد. در اینحالت شما میدانید که شمع ها یی را که تجسس میگردید یافته اید. دانش شما ممکن است با چنین کلماتی افاده گردد « شمع ها اینجاست ». لیکن این خیلی بعید است که شما فی الواقع چنین جمله یی را بزبان آورید ، خواه به آواز بلند و خواه همراه خویشتن ، اگر شما آوازی هم بکشید بسیار ممکن است که عبارت از فریادی باشد. ولی شما بزبان چیزی بگویید و یا نگوید در هر صورت درین لحظه شما واقف هستید که قضیه معینی صحیح است .

مثال دیگری را مورد ملاحظه قرار میدهیم: فرض کنید شما در حالیکه بسیار دقیق نیستید از جاده یی در میگذرید ، ناگهان آواز گرفتن بر يك را می شنوید و ملتفت میشوید که شما دچار خطر فوری زیر موتور شدن میباشید. تنها ممکن است يك شخص ابله بخواهد که این وضع را در يك جمله مکمل تنظیم کند. اگر شما تا خیز کرده و بخواهید که بگویید: « این موتور به سرعت حرکت میکند و من در سر راه آن قرار دارم . اگر من بجای خود توقف کنم زیر موتور خواهم شد. وقتی که موتوری بسرعت زیاد حرکت کند و شخص استاده یی را بزند غالباً او کشته میشود ، لهذا اگر من از راه بصورت فوری بر کنار نشوم من کشته خواهم شد. »

درین صورت موتور هر چه زود تر به استدلال شما و بزندگی شما خاتمه خواهد داد. اگر شما شخص معقولی می باشید ، بدون توقف برای تفکر ، خیزی زده و از راه بر کنار خواهید شد ، و این کار چنین انجام خواهد یافت که بصورت فوری بذهن شما خطور خواهد کرد که شما مواجه بخطری هستید و شما ملتفت خواهید شد که بعضی قضیه ها صحیح اند ، و نتایج قانونی ای را که از آنها بر میآیند بدرستی ادراک خواهید کرد ، اگر چه این قضیه ها تماماً با الفاظ افاده نشده باشند.

این مثالهایی که ما بکار برده ایم حالات استثنایی نیستند. با لعکس همه استدلالهای ما بالفعل (غیر از واقعی که ما صریحاً بروی کاغذ ویا بطور عمومی به استدلال اشتغال میورزیم) همین شکل حرکت را فرا میگیرند. ممکن است که هر تفکر مشتمل بر استعمال رموز باشد؛ لیکن ما افکار خویش را بطور خصوصی با اشارات مختصر و کلمات نا تمامی که به اشکال عیار شده قواعد لسان تفاوت دارد، افاده میکنیم (۱).

پنجم - تحلیل نمونه های استدلالی که توضیح یافته است

در اینجا ما دو مثالی از استدلال واقعی را مورد بحث قرار خواهیم داد، و مقصود ما اینست که نوع مسأله یی را نشان دهیم که هنگامی ما میخواستیم طریقه استدلال واقعی مردم را مورد نقد قرار دهیم بروز میکند. مثال نخست با لمقایسه سهل تراست و مثال دوم با لنسبه مشکل میباشد.

(الف) - در تحت شرایط عادی هوا و گاز های دیگر هادی برق نیستند، و گرنه لینها و ماشین های برقی، طوری که حالا کار میکنند کار نخواهند کرد.

(Atomic Energy for Military Purpose, Princeton university 1945, P. 3)

در اینجا برای استخراج نتیجه از روی کلماتی که در فوق اقتباس گردیده ویا بیان دلایل بطور واضح، زحمت کمی بکار است. ما بچنین تحلیلی مبادرت میورزیم:

لینها و ماشین های برقی در فضای آزاد کار میکنند (۱)

لینها و ماشین های برقی در فضای آزاد کار نخواهند کرد، مگر در حالتی که هوا

و دیگر گاز ها در تحت شرایط عادی هادی برق نباشند (۲)

در تحت شرایط عادی هوا و دیگر گاز ها هادی برق نیستند (۳)

(ملفت باشید در استدلالی که توسیع یافته، چقدر سخن به طول می انجامد، حتی

درین مثال ساده).

باید بسهولت فهمیده شود استنباطی که موضوع بحث قرار گرفته، متین و مضبوط است؛ چنانکه اگر مقدمه‌های (۱) و (۲) صحیح باشند، نتیجه (۳) نیز باید صحیح باشد. درین مثال ما چاره‌ی جز این نداریم که (۲) را به استناد قول علمای فزیک بپذیریم. کنون با لعکس يك استدلال مغالتي را مورد ملاحظه قرار میدهیم:

(ب) - يك امر بسیار واقعی خواهد بود اگر دو حزبی که داخل مشاجره هستند، در اذهان خویش، نوعی از قوانین و یا مقررات راجع به رعایت انصاف، سلوک مناسب و یا حسن اخلاق و امثال اینها داشته باشند، که واقعاً بر آنها توافق نموده اند. و ایشان دارند. اگر ایشان نمیداشتند، درین صورت همچو حیوانات می جنگیدند و نمیتوانستند با معنای انسانی کلمه، مشاجره کنند. مشاجره کوششی است که برای ارائه خطای شخص مقابل بعمل می آید و این کوشش معنای نخواهد داشت، مگر اینکه شما و شخص مقابل شما نوعی از توافق راجع به صحت و خطا داشته باشید. مانند اینکه این قول که يك فبالر فول نموده است معنایی نخواهد داشت، مگر اینکه راجع به مقررات فبالر توافقی وجود داشته باشد.

(C. S. Lewis, The case for Christianity, page 3. New york: The mecmillan Company, 1943) از مرور به جملات فوق الذکر، ما خواهیم دانست که استخراج دلایلی که تقدیم شده و چیزهایی که ضمناً فهمیده شده، خیلی مشکل است. ما بایست بکشیم تا بدانیم: نویسنده چه چیزی را می خواهد اثبات کند. چنین معلوم میشود که قضیه اینست: اشخاصی که داخل مشاجره هستند متعهد شده اند که بعضی از قواعد اخلاقی برای هر دو طرف مراعات شود. دیگر اینکه ما بدلائل عمده‌ی بی‌غرض تایید قضیه بیان شده نظر می‌اندازیم. یکی از این دلایل اینست که در بین مشاجره انسانها و جنگ حیوانات فرق بارزی وجود دارد. و دلیل دیگر اینکه مشاجره (یا مناقشه) عبارت از کوششی است که نشان دهد که طرف مقابل بخطا است. ما بفرص قناعت خویش، نقاط عمده استدلال را تشخیص نموده و آنها را بر حسب

مقررات طوری مینویسیم که مقدمه ها از نتیجه تفریق شود. در حالیکه ما این کار را اجرا میکنیم میکوشیم که بقدر امکان از تعبیرات نویسنده پیروی کنیم و تنها وقتی از آن انحراف خواهیم کرد که دلایل بهتری برای تغییر آن ارائه داده توانیم. بالاخر ما هر آن تصوراتی را که برای تکمیل استدلال ضرورت افتد، خواهیم افزود.

ما به تعقیب این روش، استدلالی را که موضوع بحث است، میتوانیم به دو استنباط (یا تعلیل) تفریق کنیم که دارای عین نتیجه باشند:

اگر دو حزب در یک مشاجره هیچ نوع توافقی راجع باینکه چه چیز صحیح است و چه چیز خطاست، نداشته باشند، ایشان نخواهند توانست بمعنای انسانی کلمه، مشاجره کنند..... (۴)

(حزب هادریک مشاجره، میتواند بمعنای انسانی کلمه، مشاجره کنند)..... (۵)
 هر دو حزب در یک مشاجره، نوعی از توافق راجع به اینکه چه چیز صحیح و یا خطاست، دارند..... (۶)

و باز هم:

مشاجره (بمعنای انسانی کلمه) عبارت از کوششی است که به خطا بودن شخص مقابل را نشان دهد..... (۷)

کوشش برای نشان دادن اینکه شخص مقابل بخطا است، معنایی نخواهد داشت، مگر اینکه هر دو حزبی که در مشاجره هستند، راجع باینکه چه چیز صحیح و یا خطاست نوعی از توافق داشته باشند..... (۸)

(کوشش برای نشان دادن اینکه شخص مقابل بخطا است معنایی دارد)..... (۹)
 هر دو حزب داخل مشاجره، راجع باینکه چه چیز صحیح و یا خطاست، نوعی از توافق دارند..... (۱۰)

درینجا جمله های (۵) و (۹) تصوراتی را افاده میکند که برای استدلال ضروری

است. گرچه در عبارات اصلی، با صراحت بیان نشده است. اگر این تصورات مسلم باشند، درین صورت تمام استدلالی که صورت گرفته است، قناعت بخش خواهد بود. مگر این خیلی مشکل است که فهمیده شود که نویسنده چگونه به تأسیس این تصورات قاطع (و یا بعضی مقدمه‌های دیگر) خواهد پرداخت. مگر اینکه دچار دور و تسلسل گردد.

درینجا طرز عمومی استدلال متشکل است از تعریف (مشاجرہ بمعنای انسانی کلمه)

بطریقه‌ی بی که اینگونه مشاجرہ دارای خصوصیاتش خواهد بود که برای مابقی استدلال ضروری است. لیکن لسانی که استعمال شده، مصادره علی‌المطلوب (۱) است.

هیچ دلیلی بیان نشده که نشان دهد که مشاجرہ و مناقشه در بین انسانها از لحاظ متناسب

از جنگ بین حیوان فرق داشته باشد. (تا فهمیده شود که در استدلال چه چیز اساساً خطا

است آنرا با این استدلالی که عین آن خطاء را مرتکب گشته است مقایسه کنید: «خوردن

بمعنای انسانی کلمه، اینست که غذای خاصی مطابق بمبادی که راجع به صحی و غیر صحی

بودن آن قبول شده است، انتخاب شود. لهذا بنی نوع انسان، عملاً غذای خویش را مطابق

به مبادی که راجع به صحی و غیر صحی بودن آن قبول شده است، انتخاب می‌کنند.)

این مثال آخرین نوع مشکلاتی را که در تحلیل نمونه‌های استدلالهای فعلی

از روی روزنامه‌ها، کتابها و یا رادیو، پیش میشود بخوبی نشان میدهد. در بعضی از

اوقات، نوع استدلال مغلق بوده و بهمان نسبت مشکل است آنرا بطور صحیح قضاوت

کرد. ولی علی‌الاکثر طرز استدلال بالنسبه ساده است، لیکن تصوراتی که در استدلال

اهمیت اساسی دارند به توجه هر خواننده بی‌رسانیده نمیشود. بنابراین مقدمه‌ها بی که

یک آزمایش شعوری نشان خواهد داد که آنها دارای ارزش خیلی کمی میباشند، متمایل

برین است که بدون سؤالی قبول گردند.

Question-begging (مصادره علی‌المطلوب) قضیه را که اثبات آن مطلوب است و آوری ارائه دادن

است که گویا اثبات شده باشد.

Question-begging (مصادره علی‌المطلوب) قضیه را که اثبات آن مطلوب است و آوری ارائه دادن

است که گویا اثبات شده باشد.

قاعده عملی بسیار مهمی که در نقد نمونه های استدلال از روی حیات واقعی، باید تعقیب گردد، اینست که «تصورات توضیح گردد». حتی درین مرحله اولیه تدقیقات ما نیز این يك ممارسه خیلی عالی نخواهد بود که بکوشیم تا در عبارات استدلالی، تصورات پنهانی را با توجه خاصی روشن گردانیم.

خلاصه:

اصطلاح (استدلال) علی الاکثر بيك طرز مرکبی از تفکر و عمل اطلاق میشود. دیدیم که يك مثال نمونه بی استدلال مشتمل بر مشاهده، حافظه و آزمایش طریقه بی است که برای حل مسأله بی در پیش گرفته شده است. هکذا مشتمل بر يك طریقه بی است که در آن يك حقیقت مفروض توسط استدلال بدست میاید و نیز در يك استدلال، حقیقت مفروضی از روی دلایل، بدون مراجعت مستقلى به مشاهده و یا حافظه، استخراج میشود. يك استدلال منتج و یا قاطع هیچ معلومات دیگری را بکار نمی برد. مگر محتویاتی را که در دلایلی که با آنها مراجعت شده، وجود دارند. يك استدلالی که مطلوب است منتج و قاطع باشد استنباط (و یا تعلیل Deduction) نامیده میشود. لیکن حتمی نیست که همه استدلالها استنباطی (تعلیلی) باشند.

يك استدلال استنباطی و یا تعلیلی (Deductive) متشکل از عناصری است که با سلوب معینی ترتیب گردیده اند. عناصر عبارت از قضیه ها ست و قضیه ها توسط جمله ها افاده میشوند، لیکن يك قضیه میتواند توسط يك عده جمله های مختلفی تنظیم شود. قضیه ها میتوانند باین خاصه بی که صحیح یا خطا باشند، تصدیق و یا تکذیب گردند، شناخته شوند. در يك استدلال استنباطی (یا تعلیلی) قضیه هایی که بطور دلیل استعمال میگردند، اصطلاحاً (مقدمه ها) نامیده میشوند. قضیه یسی که از مقدمه ها توسط استدلال استخراج شده است به (نتیجه) تعبیر میگردد. در يك استدلال تعلیلی مضبوط گفته میشود که نتیجه تابع مقدمه ها میباشد. اگر حالت چنین

باشد، پس برای مقدمه ها نا ممکن است که صحیح باشند ، مگر اینکه نتیجه نیز صحیح باشد.

چنین نیست که همه استدلالها توسط کلمات صورت گیرد ولیکن افکاری که در استدلال دخیل است میتواند به شکل قضایا اظهار گردد. استدلالها بی که در محاوره ها و یا نوشته ها بر آنها بر میخوریم عاده^۱ بطور فرضی قبول شده است. نقد چنین استدلالها مقتضی آنست که مقدمه ها و تصوراتی که بیان نشده اند، بطور واضح افاده گردند .

اسلوبی که در نقد محاوره ها و نوشته های استدلالی مورد تطبیق قرار میگیرد بواسطه^۲ از مونهای مفصلی راجع به دو نمونه اخیر الذکر، ارائه گردیده است (۱).

۱- Max Black 'An Introduction to Logic and Scientific method' (1953)

تذکره

۱- Max Black 'An Introduction to Logic and Scientific method' (1953) ...
۲- ...

۱- Max Black 'An Introduction to Logic and Scientific method' (1953) ...
۲- ...

1- Max Black 'An Introduction to Logic and Scientific method' (1953)

2- ...

3- ...

تسلیا همیشه ملتیا پخته و نشتاب و بیصفا که نشاندن کلمه که در حلقه زحاک و رسوا نشاند
 به ما روح و القان زلیا، بیخ و تیرت تاملات لغت، لیا الکترونیک همه ما تسلیا زینچه
 لهی و لسه به ما روز لیا الکترونیک، به لیا الکترونیک، با لیا الکترونیک تسلیا زینچه و الکترونیک
 زینچه بلقا، تسلیا ملک با همه روح به و ملک "قهله" و سوز و غصه به لیا الکترونیک له و نشاندن لیا
 هه لقا و سوز و غصه و لیا الکترونیک، لیا الکترونیک له و نشاندن تسلیا زینچه لیا الکترونیک
 و سوز و غصه و لیا الکترونیک، لیا الکترونیک له و نشاندن تسلیا زینچه لیا الکترونیک
 (۱) تسلیا الکترونیک مثالاً در لیا الکترونیک، لیا الکترونیک تسلیا زینچه و الکترونیک

مترجم: پرهاند میرحسین شاه

بحثی در احوال و آثار

بیدل

بیدل بزرگترین شاعر دوره اورنگ زیب (ابوالمظفر محی الدین محمد) بود. شرح حال و بیان آثار او در دفتر نگنجد. در اینجا اشاره مختصری به احوال و آثار او بعمل می آید. جای مسرت است که بیدل در چهار عنصر احوال خود را شاعر مشریانه آورده است و این اثر زندگی او را تا حدی روشن می نماید در غیر آن اقوال تذکره نویسان در احوال او نقیض یک دیگر بوده و از اشتباه خالی نیست.

عبدالقادر بیدل بسال ۱۰۵۴/۴۵-۱۶۴۴ بدنیا آمد. تاریخ تولد او از کلمه انتخاب و فیض قدس بیرون می آید (۱) او اصلاً از قوم ارلاس قبیله چغتایی بود (۲)

۱- سفینه خوشگو ص ۱۰۵ ؛ کلیات بیدل کابل ج ۲ سرطان ۱۳۴۲ شمسی ج ۲ ص ۱۳۶

۲- سفینه خوشگو ص ۱۰۴ ؛ خزانه عامره ص ۱۵۲ ؛ آزاد ص ۱۴۸- برلاس می نویسد؛ ریو ۲۰۶۷

ارلات گفته است و سفینه هنلی (ص ۲۸) ارلاس نوشته است .
 در نشر عشق (ص ۳۱۲) پر لاس و اولوس چغتایی است .

هنوز پنجساله نشده بود که پدرش عبدالخالق از دنیا رفت (۱).
 مادرش زن پرهیزگاری بود و به پسر قرآن آموخت اما دیری نگذشت که او نیز
 وفات یافت و بیدل را یتیم گذاشت. یکی از عموهای وی قلندر نامداشت (۲) قلندر
 درویش واقعی بود. تربیت بیدل را بر عهده گرفت او را به مکتب فرستاد تا ده سالگی
 مشغول تحصیل بود. روزی این عمو به مدرسه رفت و دید دو طالب العلم در
 موضوعی به جدال پرداخته اند. قلندر دست طفل را گرفت و از مکتب بیرون کرد
 و گفت: از آموختن علمی که رگت گردن را قوی گرداند نیاموختن به (۳) بعد از این
 بیدل در منزل مشغول تحصیل بود. صحبت صوفیان دانش او را بیشتر ساخت و صفا
 بخشید و آهسته آهسته از بزرگترین دانشمندان عصر خویش شد. و در ریاضی و طبیعیات
 معلومات کافی آموخت و از رمل و نجوم بهره ای بهم رسانید. اساطیر هند و را بخوبی
 مطالعه نمود. داستان مها بهارت را کاملاً بخاطر داشت. در موسیقی مها رت پیدا
 کرد. (۴) و ترکی و هندی را یاد گرفت (۵) در وطن و مسقط الراس بیدل اختلاف است.
 خوشگو که همیشه با او بود میگوید وطن او اکبر آباد بود و قول طاهر آبادی را در
 اینکه بیدل لاهوری بوده است رد می نماید (۶) آزاد بلگرامی در حالیکه از قول خوشگو
 مطلع بود، مولد بیدل را پتنه مینویسد. (۷) در بعضی از تذکره های دیگر بخارا
 (۸) و دهلی (۹) گفته شده است. بخارا می تواند وطن پدران بیدل باشد نه وطن خود او.

۱- سفینه خوشگو ص ۱۰۴

۲- ایضاً ص ۱۰۵

۳- کلیات بیدل نو لکشور ص ۴۱

۴- سفینه خوشگو ص ۱۱۸

۵- (نسخه) بانکی پور ۳/۹۴

۶- سفینه خوشگو ص ۱۰۴

۷- یدبضا نسخه علیگره ص ۵۰، سفینه خوشگو (نسخه) بانکی پور را آزاد بلگرامی امضا نموده

۸- قدرت الله قاسم، مجموعه نغز لاهور ۱۹۳۳ ص ۱۱۵

۹- ریاض العارفين علی قلی هدایت (معارف، اگست ۱۹۴۶ م)

زیرا همه میدانیم که بیدل در هندوستان بدنیا آمد و در مدت حیات خویش از هندوستان بیرون نرفت. دهلی را از ینجهت می توانیم وطن او بگوییم که بیدل در اواخر زندگی در آنجا مقیم بود. تا جایی که بخود شاعر متعلق است در چهار عنصر راجع به مولد و وطن خود مطلبی ندارد راست است که گفته است: طفلی وی در بهار گذشت، بیدل در طفلی باتفاق عمویش میرزا قلندر به رانی ساگر رفته بود و آن نام جایی است در نزدیکی اره، (بیدل) به اره نیز رفت (۱) به سال ۱۰۶۹، ۱۶۵۸-۵۹ باعموی خود میرزا عبداللطیف در نزهت اقامت داشت. میرزا عبداللطیف یکی از افسران لشکر شجاع بود پس از شکست سپاهیان او (شجاع) غالباً باتفاق این عمو به چاند چور آمد و آن در نزدیکی پتنه واقع بود (۲) پس از روزی چند به جای دیگری که مهسی نام داشت، رفت و آن نیز در حوالی پتنه واقع بود. (۳) باین ترتیب بیدل تا سن پانزده شانزده سالگی در بهار بود. در یکی از مکاتیب خویش از زمانی که در بهار بوده است به خوشی یاد می کند (۴) و اما آگره: بیدل سه بار به آگره سفر کرد. سفر اول به سال ۱۰۸۱/۷۱-۱۶۷۰ بود. معذالك جز قول خوشگو جای دیگر مطلبی راجع به سفر آگره موجود نیست.

به سال ۱۰۷۰ - ۱۶۵۹-۶۰ باتفاق میرزا قلندر از بهار به بنگال رفت (۵) و سال بعد باتفاق عموی دیگرش میرزا ظریف به کتک (اوریسه) سفر نمود (۶) و در آنجا با شاه قاسم که از صوفیان معروف آن زمان بود ملاقات کرد (۷) از صحبت وی مطالب

۱- کلیات بیدل (نولکشور) ص ۳۱۹

۲- ایضاً ص ۵۵۱-۵۵۴

۳- ایضاً ص ۵۶۲

۴- ایضاً ص ۲۱۵

۵- ایضاً ص ۵۸۱

۶- ایضاً ص ۵۶۲

۷- ایضاً ص ۳۴۷. شاه قاسم در ۱۰۸۲/۷۳-۱۶۷۲ وفات نمود و این خبر فوت او به بیدل در آگره رسید

ادبی و تصوفی آموخت. بیدل بعد از آن قصد شمال هند کرد و در ۱۰۷۵-۶۵-۱۰۶۴ در متھرا بود (۱) و بعد از آن به دهلی و آگره رفت و به سال ۱۰۸۰-۷۰-۱۶۶۹ از دواج کرد (۲) از این تاریخ به بعد به فکر کار دولتی افتاد و مطابق شغل پدری به خدمت شہزادہ محمد اعظم درآمد. و منصب پنجصدی و داروغگی کو فتگر خانہ را یافت (۳) و وقتی در ۱۰۸۵- اپریل ۱۶۷۴ لشکریان به حسن ابدال رفتند، بیدل همراه بود و تا ربیع الاول ۱۰۸۶ می ۱۶۷۵ در آنجا اقامت نمود و آن از ریاض الوداد یکی از نامہ های ایزد بخش معلوم می شود (۴) از اینجا با تفاق شہزادہ اعظم به گجرات سفر کرد. اتفاقاً در اینوقت و ریتول اعظم را سنج سر ہندی، حکیم شہرت اسلم کشمیری ایجاد و شعرای دیگر خدمت می نمودند و بیدل با ایشان بود (۵) روایاتی میرساند کہ بہ جنوب ہند نیز رفتہ است.

درین وقت مقام ادبی بیدل مسلم گشتہ بود. دو مثنوی او محیط اعظم و طلسم حیرت مورد توجہ و تمجید قرار داشت. گویند شہزادہ اعظم از بیدل خواست قصیدہ مدحیہ ای (در مدح او) بگوید و چون دید مرد این کار نیست ترک ملازمت گفت و بدہلی رفت (۶).

اعظم از بیدل تقاضای مراجعت نمود او این رباعی را نوشت و فرستاد

۱- کلیات بیدل (نولکشور) ص ۴۲۳.

۲- بیدل میگوید کہ دو سال بعد از ملاقات دوم خویش باشاہ کابلی (۱۰۷۸) از دواج نمودہ است. ایضاً ص ۳۰-۴۲۹.

۳- سفینہ خوشگوس ۱۰۸، گل رعنا ورق ۵۶ می نویسد کہ بیدل در سپاہ شاہ شجاع مشغول خدمت شد. در انجا عموی او میرزا اللہایف ملازمت داشت و درینوقت بیدل چہارده سالہ بودہ. ایزد بخش رسا: ریاض الوداد (علی گرہ) ورق ۲۸ این نامہ مورخ بہ ۱۰ ربیع الاول ۱۰۸۶ ہجری است.

۴- سفینہ خوشگوس ص ۸.

۵- سفینہ خوشگوس ص ۸.

۶- مرآت خیال ص ۳۲۵؛ ید بیضا ص ۵.

از شاه خود آنچه این گدا میخواست میخواست
تا همت فقر ننگت خواهش نکشد
افزونی منصب رضا میخواست
سرخیلی لشکر دعامیخواست (۱)
اما قبل ازین بیدل در مدح شهزاده قصیده ای گفته بود که مشتمل بر ۲۷ شعر
است و در کلیات او موجود میباشد. (۲)

این واقعه در حوالی سال ۱۰۹۶/۸۵-۱۶۸۴ اتفاق افتاد و آن از عبارت چهار عنصر
و نامه ای است که به شکرالله خان نوشته است. معلوم میشود بیدل درین نامه از
شکرالله خان تقاضا نمود جایی برای او بیابد و اگر چنین چیزی میسر آید بقیه عمر را
به فراغت خاطر بسر خواهد برد:

«اگر درین سواد موضعی کنار دریا یالب شهر (کذا باید نهر باشد. م) به سهولت
(۳) در اتفاق کشاید یاتکیه ای اختیار نماید مابقی مدت مهلتی بی تشویش
تغییر مکان بگذرد.»

شکرالله خان به خواهش او در نزدیکی پرانه قلعه محله کهکهریان خانه ای خرید
و روز دوروپیه برای او تعیین کرد (۴) بیدل سی و شش سال (۵) زندگی خود را درینجا
بسر برد و به ۴ صفر ۱۱۳۳، ۲۴ نوامبر ۱۷۲۰ وفات نمود (۶) و در صحن سرای خویش
دفن شد آنجا قبر او از ده سال قبل درست شده بود (۷) بر مزار وی هر سال عرسی
بر پا بود این عرس مقام جمع شعرا و ادبا را داشت و شعرا در اشتراک با آن افتخار

۱- رقعات بیدل نو کشور ۱۸۸۵ ص ۱۹.

۲- کلیات بیدل، کابل سرطان ۱۳۴۲ شمسی، ج ۲ ص ۱۰۴.

۳- رقعات بیدل نو کشور ص ۸۸.

۴- سفینه خوشگو ص ۱۰۹.

۵- خلاصه الکلام علی ابراهیم خان (بحواله معاصر پتله جنوری ۱۹۵۲).

۶- سفینه خوشگو ص ۱۲۱ آزاد بلگرامی (سرو آزاد ص ۱۵۰؛ خزانه عامره ص ۱۵۳) ۳ صفر

گفته است. در مجموعه ای از رباعیات بیدل (مرقوم ۸ ربیع الاول ۱۱۳۳) نیز ۴ صفر آمده. ریو ضمیمه ۲۱۲.

۷- گل رعنا ص ۵۷.

می نمودند (۱).
 بیدل مرد تنومندی بود قامت متوسط داشت ر وز ۸ سیر غذا می خورد وزن
 عصای او ۳۶ سیر بود. چهار مرتبه ازدواج کرد (۲) در آدینه اول رجب ۱۱۲۰
 سپتمبر ۱۷۰۸ طفلی برای او بدینا آمد که نام او را عبدالخالق گذاشت. صبح نهم
 ماه ربیع الثانی ۱۱۳۳ ، ۱۶ می ۱۷۱۱ (۳) این طفل چشم از جهان پوشید و پدر را
 به داغ فراق دچار ساخت. بیدل در وفات او مرثیه سوزناکی دارد که بند اول آن
 این است :

هیئات چه برق پر فشان رفت کا شوب قیامتم به جان رفت
 گسرتابی بود ورتوان ، رفت طفلم زین کهنه خاکدان رفت
 بازی بازی بر آسمان رفت (۴)

بیدل را مردم صوفی صاحب کرامات میدانند. عده ای از ارادتمندان مقام و مرتبت
 او را به شبلی و جنید میرسانند. [او بدون شبهه] به افکار تصوفی مولانای روم (مولوی بلخی)
 و ابن عربی نظر داشت (۵) از کودکی در ملازمت صوفیان بود و کتب تصوفی
 را مطالعه میکرد و تا جایکه از چهار عنصر معلوم می شود، آثار کشف و کرامت از
 کودکی در او پیدا شد. از اوایل در خدمت صوفی معروف شاه کمال و شاه ملوک همیشه
 حاضر بود. و تا حد زیادی زیر تاثیر این دو مرد بزرگ قرار گرفت در حالیکه هر
 دوی آنها در افکار تصوفی با هم اختلاف زیاد داشتند و ضد یکدیگر بودند. شاه کمال
 کاملاً تابع شرع بود. شاه ملوک در دنیای جذب بسر میبرد (۶) بیدل در اریسه از شاه قاسم

۱- سفینه خوشگو ص ۱۲۱.

۲- ایضاً ص ۱۰۹ به بعد.

۳- کلیات بیدل کابل ج ۲ ص ۱۶۹-۵۳۵.

۴- سفینه خوشگو ص ۱۰۹.

۵- ایضاً ص ۱۱۵.

۶- کلیات بیدل نو کشور ص ۳۰۱-۳۰۳ و غیره.

کسب فیض کرد و در دهلی از شاه کابلی رمو زمعرفت را آموخت . (۱)

بیدل با وجود فقر و گوشه گیری از دنیا دور نبود و با امرای بزرگ (و معروف) عصر خویش عبدالقادر علایق نزدیک و دوستی داشت . رابطه او با شکرالله خان و سه پسر او نزدیک تر از دیگران بود و تفصیل آن در مکاتیب بیدل مذکور است . با عاقل خان رازی علاقه خاص داشت و از همین رازی کسب فیض نمود (۱) قصیده ای در مدح خان دوران نوشت (۲) نظام الملک آصف جاه خود را شاگرد او خوانده است . بسال ۱۷۱۹-۲۰/۱۱۳۲ بیدل را به دکن دعوت نمود که بیدل قبول نکرد و این شعر را گفت :

دنیا اگر دهند نخیزم ز جای خویش من بسته ام حنای قناعت بیای خویش (۳)

کذالك بهادر شاه اول بوسیله وزیر خویش منعم خان مکرراً تقاضای نظم شاهنامه را از او نمود . بیدل این کار را به وقت دیگری میگذاشت (۴) علایق او با برادران سید نیز بسیار خوب بود و چون فرخ سیر را بقتل رساندند این رباعی را علیه ایشان گفت :

دیدم که چه با شاه گرامی کردند صد جور و جفا از ره خامی کردند
تاریخ چو از خرد بجستم گفت سادات بوی نمک حرامی کردند (۵)

علت [سرودن] این رباعی این بود که فرخ سیر همیشه بر بیدل نظر عنایت داشت و از احوال او جو یا می شد وقتی فیلی با دوهزار روپیه با و انعام داد (۶) بیدل

۱- سفینه خوشگوس ۱۳ [میرزا بیدل از صحبت وی اینهمه سامان استادی و تصوف بهم رسانید] .

۲- کلیات بیدل کابل ج ۲ ص ۱۱۲

۳- خزانه عامره ص ۵۳ ، ۵۲ .

۴- سفینه خوشگو ص ۱۱۵ .

۵- سرو آزاد ص ۱۵۴ میر عظمت الله بجواب این رباعی نوشت :

با شاه سقیم آنچه شاید کردند از دست حکیم آنچه آید کردند

بقراط خود نسخه تاریخ نوشت سادات دورش آنچه یابد کردند

۶- سفینه خوشگو ص ۱۵-۱۱۴ .

گذارد وگر نه چه نواب مستطاب بلکه چه عالمگیر و کدام بدرمنیر! به طریق شوق بی پروا نگارشی دارد (۱) .
 علی ای حال اورنگ زیب از شاعر بودن بیدل مطلع بود . در مکاتیب او این دو شعر دیده میشود:

من نه می گویم زیان کن یا به فکر سود باش
 ای ز فرصت بیخبر در هر چه باشی زود باش

بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن

اجابت از در حق بهر استقبالی می آید (۲)

بیدل در اول رمزی تخلص میکرد اما روزی این مصرع را خواند:

بیدل از بی نشان چه جوید باز

(تخلص) رمزی را ترك گفت و بیدل را اختیار نمود . شیخ عبدالعزیز [در اوایل]

شعر او را اصلاح می نمود (۳) عده شاگردان بیدل خیلی زیاد است و بحث آن درین مختصر نه می گنجد.

بین شعرای هند، بیدل اشعار زیادی از خود گذاشته است . خوشگو (۴) باین

تفصیل آنرا بیان می کند:

۱۱۰۰۰

(۱) عرفان

۴۰۰۰

(۲) طلسم حیرت

۳۰۰۰

(۳) طور معرفت

۲۰۰۰

(۴) محیط اعظم

۱- ایضاً ج ۲ ص ۱۳۰ .

۲- رقعات بیدل نو لکثور ص ۴۵ .

۳- ایضاً ص ۱۰۷-۱۰۸ .

۴- ایضاً ص ۲۵-۱۲۳ .

۱۰۰۰	(۵) تنبیه المهوسین
۷۰۰۰	(۶) قصاید، ترکیب بند وامثال آن
۳۰۰۰	(۷) هزلیات
۱۸۰۰۰	(۸) چهار عنصر
۵۰۰۰۰	(۹) غزل

باین ترتیب اشعار وی به صد و هشتاد هزار بیت میرسد. به قول نویسنده مؤلف گل رعنا (۱) تعداد ابیات قصاید و ترکیب بند وی به هزار و رباعیات وی به چهار هزار بالغ گردیده. باین حساب ابیات او به نود هزار می رسد؛ اما خود (گل رعنا) نود و نه هزار نوشته است. معلوم است که این عدد صحیح نیست و باختلاف نسخ احتمال کم و بیش ساختن اشعار موجود است؛ مثلاً در نسخه چاپ کابل که جامع نسخه های چاپی است اشعار ترجیع بند عوض هزار (۷۱۴) آمده. کذالك در ذیل با رباعیات ۲۹۴۹ رباعی به چاپ رسیده است. تعداد ابیات آن ۵۸۹۸ میشود علاوه بر آن رباعیات دیگری به عناوین مختلف نیز دارد. در محیط اعظم و طور معرفت هم حال بر همین منوال است. اول الذکر مشتمل است به شش هزار بیت و دومی هزار و سیصد شعر. آثار منشور بیدل عبارت است: از چهار عنصر (کتابی) در احوال خود شاعر، نکات بیدل و رقعات که ذکر آن خواهد آمد.

بیدل بیاضی در دو جلد ترتیب داد که در آن منتخبی از اشعار شعرای متقدم را از خاقانی تا زمان خود جمع کرد. درین بیاض مثنوی های طویلی از شعرا مکاتبی از معاصران وی درج است و نیز بیاض مزبور مشتمل است بر داستانی از برهمن نادان که زن زیرک وی او را بازی داد، لطایف عبدالاحد و حدت، انتخابی از مثنوی عشقیه ملا علی رضاتجلی مباحثه افیون و تنباکو، داستان هایی از صوفیان و ترجیع بندی از عرفی (۲).

۱- گل رعنا ورق ۵۷.

۲- ر یو ۲ ص ۷۳۷.

کلیات :

کلیات بیدل مجموعه بزرگی است از قصاید ، غزل ، قطعات و رباعیات . کمال اصلی شاعری بیدل در غزل ، رباعی و مثنوی است . اگر چه در نعت و منقبت حضرت علی قصاید طولانی گفته ؛ اما این قصاید بر مقام ادبی اونه می افزاید . تنها میتواند دال بر عقیده دینی شاعر باشد و نیز معلوم میشود که درین قصاید از خاقانی پیروی نموده در آن دو ترکیب بند و ترجیع بندی دیده میشود که بر قدرت کلام وی دلالت می کند . ترکیب بند او ۳۱ بند معروف دارد مشتمل بر (در حدود) شش و نیم صد بیت و ترجیع بند آن ۳۴ بند است ، شامل بر ۷۱۴ شعر .

متفرقات بیدل مجموعه بزرگی است مشتمل بر قصاید اخلاقی ، مخمسات ، اشعار خیر مقدم ، منظومه های در موضوعات معین ، مرثی ، قطعاتی مبنی بر تاریخ و هجویات . ازین اشعار نظر و عقیده بیدل با تأثیرات (ذهنی) او روشن میشود و در تحلیل اشعار وی کمک می نماید . قطعاتی مثلاً (در کلیات) او است مشتمل بر (بیان) میوات . میدانیم که شکر الله خان مرثی شاعر در میوات ماموریت داشت و بیدل به معیت او با نجا رفته بود و مثنوی طور معرفت مبنی بر همان جا هاست . راجع به صبح میوات گوید :

صبح کشور میوات یاسمین بهار است این بوی ناز می آید ، جلوه گاه یار است این (۱)

در میوات بجی رام نامی بود خیلی سرکش . هفت پسر داشت همه آنها علیه حکومت مغولی می جنگیدند و موجبات اضطراب آن حکومت را فراهم نموده بودند . و چون شکر الله خان آنها را شکست داد بیدل دو تاریخ گفت از یکی آن ۱۰۹۷ / ۸۶ - ۱۶۸۵ و از دیگری که غز و عجیب باشد ۱۰۹۸ / ۸۷ - ۱۶۸۶ استخراج شود (۲) (قطعه) تاریخ اول را درینجامی آریم .

از باد و بروت پشم د روست

سیر خیل نرد که هابجی رام

چون کوه سری به تیغ (۳) میبست

با هفت پسر که هر کدامش

۱- کلیات بیدل کابل ج ۲ ص ۱۴۵ .

۲- ایضاً ج ۲ ص ۱۳۳

۳- [کذا ولی باید میغ باشد به معنی ابر] .

عمری در کوهسار میوات می تافت چو خرس زخیز می مست
 بالشکر خان آسمان جباه گر دید طرف ز فطرت پست
 در تاریخش منهدس مکر فرمود: «دل نرو که بشکست» (۱)
 کذالك از قطعه دیگری معلوم میشود که نصرت جنگ (ذوالفقار خان) در
 ۱۷۰۳/۱۱۱۵ قلعہ سنگار میواتیان را فتح کرد .

هزار شکر که امروز نصرت جنگ شکست قلعہ سنگار بر سر میوان
 رساند از دو ترنم به پرده تاریخ «فتوح عید طرب گوش» «هدیه رمضان» (۲)
 ذوالفقار خان برای بیدل سبب و انار می فرستاد. بیدل در سبب س گزاری نظمی
 ساخت. (ابوالمعانی) دوستی داشت بنام پریتم داس دختری برای او به دنیا آمد، بیدل
 قطعه تاریخی ساخت که از آن ۱۷۱۴-۱۵/۱۱۲۷ استخراج می گردد (۳) منظومه
 مرغوبی است در کلیات او بنام خیمه بیدل . منزل شاعر در اینجا کمتر از سرای میر
 نیست (بیدل) گوید :

به غیر از نام گردی نیست در بنیاد موهومش طلسم بی نشانی از پر عنقا اثر دارد
 چو اهل قبر باید بی نفس در زیر او بودن که از یاد دم هستی حیات آسا خطر دارد (۴)
 علیه کیمیا گران مثنوی مختصری دارد مشتمل بر دو صد شعر یا بیشتر . خوشگو
 آنرا تنبیه المهوسین نوشته است . کیمیا گری در زندگی اجتماعی زخمی است ناسور . از
 اشتغال بآن خانواده ها فنا شده است . بیدل حرص کیمیا گر مصری را در داستانی
 بیان می کند . ازین بیان او معلوم میشود که کیمیا گران برای ساختن طلا چه موادی
 را بکار میبردند :

- ۱- ایضاً ج ۲ ص ۱۴۵ .
- ۲- ایضاً ج ۲ ص ۱۵۵ .
- ۳- ایضاً ج ۲ ص ۱۱۶-۴۳۴ .
- ۴- ایضاً ج ۲ ص ۸-۱۰۷ .

دود کبریت توجز پرو از نیست
هیچ تیزابی چو اشک گرم نیست
از معاجین پای در گل مانده ای
همچو خر دارد به چندین پیچ و تاب
دل مکن در سودن احجار ریش
نوره و زرنیخ مالیدی به هم
ملح و قلیا کام هوش شور کرد
می کنی نو شادر اندر روده حل
تو تیا آورد در چشمت غبار
نغمه بال افشانده است وساز نیست
لیک در چشم تو آب شرم نیست
کز گداز عمر غافل مانده ای
فکر سیماب غلیظت در خلاب
دست بر هم سودنی داری ز پیش
یک سرمو هم نشد حرص تو کم
شوره آخر چشم غفلت کور کرد
غافلی لیکن ز تکرار عمل
کرد شنگرفت سیاهی آشکار (۱)

و بعد از آن با کمال خلوص نیت این مطلب را ابلاغ میدارد :

ور نه اصل کیمیارنگ است و بس
در لغت حیه است نام کیمیا
هیچ کس مضمون این نامت نه گفت
سیم و زر فهمیدنت رنگ است و بس
می برد این لفظ مجهولت کجا
کز مزاجت حرص سیم و زر شگفت

در منظومه هایی که راجع به موضوعات مختلف گفته شده است، منظومه ای است
بنام فرسنامه و دیگری در موضوع قبل که ارزش (ادبی) آن زیاد نیست.

غزل :

بیدل اصلاً در غزل ید طویل داشت. از نظر کیفیت و کمیت غزل بیدل به غزل
خسرو شبیه است. اما خسرو تنها صوفی و عاشق بود و بیدل با تصوف و عشق چاشنی
فلسفه را آمیخته. جای شك نیست که بیدل شعر عشقی را عالی می گفت و از بعضی از
اشعار او معلوم میشود که در سوز عشق می سوخت :

یاد آن عیشی که عشق جا ودانی داشتیم
 سجده‌ای چون آسمان بر آستانی داشتیم
 ای بر همن بیخبر از کیش بی دردی مباش
 بیش ازین ماهم بت نامهربانی داشتیم (۱)
 اما در تغزل بیدل انقیاد و نفی ذات که درین نوع اشعار مرسوم است دیده نه میشود.
 احساسات وی خالی از فکر فلسفی نیست. ودلش می تپد اما عقل و نظر دور بین
 وی بران پاسبانی دارد.

بیدل در شاعری صاحب مکتب مخصوص به خودش می باشد. این مکتب عبارت است از
 انعکاسی از ذات او در شعر خودش مکتب (ادبی) این شاعر بزرگ قبلاً در سبک هند موجود بود
 و مکتب بیدل را در واقع می توان معراج سبک هند گفت. بطور اختصار می توانیم بگوئیم که
 روح مکتب بیدل نغمه و آهنگ و فلسفه و فکر است. سنت (ادبی) وی تا جاهای دور
 رسید. نسل بعد از وی ازین مکتب ادبی بهره ور بود. مطلب قابل توجه این است که دو شاعر
 متأخر (شبه قاره) هند یعنی غالب و اقبال خیلی تحت تاثیر بیدل قرار داشتند.

مجال بحث از فلسفه بیدل در اینجا نیست. تنها به ذکر خصوصیات غزل وی
 اکتفا میشود و این گفته در مورد مثنوی و رباعی او نیز صدق می نماید. بیدل بدور
 شخصیت و شاعری خویش ها له ای از تکلف و قار متانت و جلال دارد. زبان و فکر
 او پوشیده است از استعاره و کنایه، تشبیه و تمثیل آمیخته با تکلف پیچیدگی و ابهام را می
 پسندد آراستن (کلام) به صنایع و بدایع مورد توجه او است. شعر بیدل در نتیجه فحوص و تعمق
 ذهنی شاعر می باشد و اثر این فحوص و تعمق در شعر وی بحدی است که خواننده را
 هم مرغوب میکند و هم متاثر، اما نظر خواننده به تعقید و فکر بی ربط متوجه
 نمیشود.

بیدل غزل زیاد گفته و میراث بزرگی از غزلیات از او بر جای مانده بطوری که
 هیچ شاعر فارسی گوی درین قسمت نمیتواند به ابوالمعانی بیدل مقابله کند. تعداد

اشعار غزلی شاعر به پنجاه هزار می رسد. در کلیات چاپ کابل ۲۸۳۶ غزل آمده. این سرمایه شعری کاملاً تابع يك روش مختصر بخود اوست. بیدل مدت شصت سال شاعر بود در غزلیات او تغزل آمیخته است با فلسفه و چون ترکیبات پیچیده در آن بکار برده شعر را مشکل ساخته. در بعضی از غزل ها نزاکت و لطافتی که لازم تغزل است دیده نمیشود. موضوع غزلیات او وسیع و متنوع است رسیدن به کنه آن فحوص ذهنی و بصیرت کامل می خواهد.

بیدل به شعر فارسی مجموعه مهمی از تشبیهات، استعارات، کنایات و ترکیبات اعطا نمود. در اظهار معانی الفاظ را طوری بهم ترکیب نموده است که نقاش اجزای تابلوی مینا کاری را بهم ترکیب کند و این ترکیب ها را اگر همه جا جمع کنیم مجموعه بزرگی از آن بوجود آید. بیدل نیز چون غالب غزلیاتی را که در بحور مختصر گفته ساده و روان می باشد.

یاس من امتحان نه می خواهد بییدلم ، عبرت خدا دادم
نیستی هم بداد من نرسید مرگ و مرد، آن زمان که من زادم (۱)

بیدل در بحور مختلف غزل طبع آزمایی دارد و در بحوری غزل گفته که معروف نیست و متروک می باشد مثلاً^۱ کامل، متدارک، مطوی و غیره خوشگو می گوید بیدل در فارسی بیستمین بحر را اختراع نمود که تا آنوقت مستعمل نبود. مثلاً^۲:

می نغمه مسلم حوصله ای که قدح کش گردش سر نشود

بهل است سبک سری آن قدرت که دماغ جنون زده تر نشود (۲)

درین جا غزلی را از بیدل تیمناً نقل می نمایم و آن در بحر مشهوری است که مطلع آن زبان زد می باشد.

۱- کلیات بیدل نو لکشور ص ۲۸۲ .

۲- سفینه خوشگو ص ۱۲۵ .

ستم است اگر هوست کشد که به سیر سر و سمن در را
 توز غنچه کم ندیده ای در دل کشا ، به چمن در را
 گهر محیط تقدسی مکن آبروی حیا سبک
 چو حباب حیف است اگر شوی ز غرور سر بهوا سبک
 نزد زمسند سیم و زر به وقار غره نشستنت
 که زمانه می کشد آخر چو گلیمت زته به پا سبک
 ز ترنم نی و ارغنون به دل گرفته مخوان فسون
 که ز سنگ دامن بیستون نه کند کسی به صدا سبک
 همه گریه ناله علم کشی و گراشک گردی و نم کشی
 بتر از ویی که ستم کشی نشود به غیر جزا سبک
 به علاج ننگ فسردهگی نفسی ز تنگی دل بر آ
 که چو سنگ رنج گر انیت نشود مگر به جلا سبک
 کند احتیاجت اگر هدف ، مکشای لب ، مفراز کف
 که وقار گوهر این صدف نکنی بدست دعا سبک
 غم بی ثباتی کاروان همه کرد بر دل ما گران
 به کجاست جنسی ازین دکان که شود به بانک در اسبک
 مخروش خواجه به کر وفر که ندارد این همه آن قدر
 دوسه گام آخر ازین گذرتو گران قدم زن و پاسبک
 اگر ت به منظر بی نشان دم همتی کشدت عنان
 چو سحر به جنبش یک نفس ز هزار ریشه بر اسبک
 ز گران نی سر آرزو شده خلق غرقه های هوا
 تو اگر تهی کنی زین کدو شود اتفاق ثنا سبک
 نکشید بیدل ازین چمن عرق خجالت پر زدن
 چو غبار بی نم هرزه فن نه شود چرا همه جاسبک (۱)

رباعی :

بیدل از شعرای طراز اول رباعی گوی زبان دری است . مقدار رباعیات او نیز از شعرای دیگر بیشتر است . تعداد آنها را قبلاً گفتیم . علاوه بر آن در رقعات و نکات او نیز رباعیاتی آمده در ۱۱۱۵/۴-۱۷۰۳ مجموعه ای از رباعیات خویش را ترتیب داد (۱) وحتماً بعد ها رباعیات دیگری بر آن افزوده شد .

برای درك (مقام ادبی و علمی) بیدل مطالعه رباعیات او حتمی است . در واقع غزل و رباعی او از حیث مضمون و موضوع مشابه است . بیدل در رباعیات خویش زندگی و کائنات را بیان می کند و نصایح صریح و ساده و گاهی تعریض را نیز می آرد؛ اما بهترین رباعیات او رباعیاتی است که ممثل فکر شاعر می باشد . مثلاً این رباعی :

نه شعله در آستین نه گل در طبقیم

سامان بضاعت خجالت و رقیم

عمر یست که انفعال محمل کش ماست

چون شمع غبار کاروان عمر قیم (۱)

فارغ ز فکر مهر و مه باش در خلوت دل بزم چراغ شه باش
ای آینه پرداز جمال لاهوت از حیرت خویش اندکی آگه باش (۲)

و ازین دور رباعی به صورت غیر شعوری سبک خیام معلوم میشود :

فریاد که ما را به حقیقه ره نیست سر رشته نو میدی ما کوتاه نیست
مردیم وز فهم خود نبردیم اثر از ما بجز از خدا کسی آگه نیست

تا چند فریب جنگ و نی باید خورد یا عشوه نو بهار ودی بایسد خورد
قامت خم گشت ، فرصت عیش کجاست کج شد قدح اکنون غم می باید خورد (۳)

۱- کلیات بیدل کابل ۳۱۳۰۲ .

۲- ایضاً ۲۵۱۰۲ .

۳- ایضاً ۱۰۰۰۲-۱۶۸ .

معاصرین بیدل شیفتهٔ رباعی‌های او بودند و آنرا می‌ستودند. شاه گلشن می‌گوید:
 رباعی‌گویی حق اوست (۱) واصل واقع هم همین است که بیدل نه تنها از رباعی‌گویان
 بزرگ عهد اورنگ است؛ بلکه درین کار از شعرایی درجه اول هندبه‌حساب می‌آید.
 رودکی به صورت مکالمه رباعی دارد. بیدل نیز باین طرز رباعی گفته است.
 موضوع این دو رباعی یکی نیست راست است که رباعی رودکی بر رباعی بیدل می‌چربد.
 اما قدرت کلام بیدل در فن رباعی‌گویی ازین رباعی بخوبی معلوم میشود. درینجا
 هر دو رباعی را می‌آریم.
 آمد بر من که؟ یار کی؟ وقت سحر
 ترسنده ز که؟ ز خصم، خصمش که؟ پدر
 دادمش چه؟ بوسه، بر کجا؟ بر لب بر
 لب بد؟ نه چه بد؟ عقیق، چون بد؟ چو شکر (۲)

بیدل:

دی خفت که؟ ناچه، در کجا خفت؟ به گل
 کردم چه؟ فغان، از چه؟ زیاد منزل
 داد از که؟ ز خود، چرا؟ ز سعی باطل
 کافتاد، چه؟ بار، از که؟ ز سر، بر که؟ به دل (۳)
 محیط اعظم:

بیدل چهار مثنوی طولانی نوشت: محیط اعظم، طلسم حیرت، طور معرفت
 و عرفان از آنجمله مثنوی اول محیط اعظم است که به سال ۱۰۷۸/۶۸-۱۶۶۷ تألیف
 شد. و آن ازین شعرها معلوم میشود.

۱- سفینه خوشگو ص ۱۲۵.

۲- این ابیات را بنده به صورت قطعه در دیوان عنصری دیدم. از نظر سبک نیز به شعر عنصری شبیه است
 رجوع کنید به دیوان عنصری ص ۱۴۳ طبع هلاسی، بمبئی ۱۳۱۹ ق. (م)

۳- کلیات بیدل، کابل ۲۳۴، ۲.

این نسخه که از خامه الهام رقم گردید مسمی به «محیط اعظم» دریافت دیر خرد از روی حساب سال تاریخ هم به نامش مدغم (۱) یعنی از اعداد محیط اعظم که ۱۰۷۸ باشد سال تألیف بیرون می آید در آغاز محیط اعظم بیدل مقدمه ای به نثر دارد درین مقدمه از موضوع این مثنوی و مقام آن به مقایسه مثنوی های دیگر بیان میکند.

«این میخانه ظهور حقایق است نه ساقی نامه اشعار ظهوری، آینه بردار کیفیت دقایق است نه زنگار فروش خمار بی شعوری... هلالی در اندیشه این سپهر کمال چون ماه نوباریک است وز لالی در تماشای این محیط اعظم به آب حسرت نزدیک... این جانوعی گویا از خموشان نه از مینوشان و مینای قلقل نوا از پنبه بگوشان است نه از معنی نیوشان (۲)»

(۲) بیدل علاوه برین میگوید که در کتب محیط اعظم کار هر کس و نا کس نیست زیرا موضوع آن عرفان و تصوف است:

لا جرم هر بی مغز را کیفیت مطالعه اش نشه تر دماغی ترساند و هر تنگ ظرف را پیمانانه ورق گردانیش جرعه ادراک بخشاند... سالک تا طی مراتب عرفان نه نماید از جاده استفهام آن دور است و طالب تا به سرمترل کمال نرسد از اصول ادراک آن معذور (۳) محیط اعظم متضمن هشت قسمت است.

(۱) جوش اظهار خمستان وجود.

(۲) جام تقسیم حریفان شهود.

(۳) موج انوار گهر های ظهور.

۱- محیط اعظم مشمول کلیات بیدل کابل ج ۳ دلو ۱۳۴۲ شمسی ص ۵ در بعضی نسخ:

«سال تاریخ از بنایش مدغم» است و اعداد مدغم ۱۰۸۴ می شود.

۲- ایضاً ص ۳-۴.

۳- ایضاً.

(۴) شور سر جوش شراب یقصور.

(۵) رنگ اسرار گلستان کمال.

(۶) بزم نیرنگ اثرهای خیال.

(۷) حل اشکال خم و پیچ زبان.

(۸) ختم طو مار تگ و پوی زبان.

در قسمت اول بیدل زمانی رایان می نماید که جز خدا چیزی نبود و بعد از آن خدا خواست موجودات را خلق کند و این موجودات را از کلمه کن، بوجود آورد. در اینجا قوه متخیله، و قدرت تفکر بیدل فضایی را بوجود آورده است که انسان خود را در آن فضا قبل از خلقت حس میکند و بوی زمان قبل از تخلیق به مشام او میرسد:

خوش آندم که در بزمگاه قدم	می برد بی نشئه کیف و کدم
منزه زاندریشه حادثات	میراز دود و غبار صفات
نه صهباش نام و نه رنگش نشان	لطیف و لطیف و نهان و نهان
نه شور نفس نقل بزم شهود	نه برق نگه شمع عرض نمود
فرو رفته در نشه زار احد	ابد در ازل چون ازل در ابد
به معنی همه بود و چیزی نبود	به هر رنگ رنگ تمیزی نبود (۱)

و درین وقت خداوند اراده نمود مخلوقات را پیدا کند و به فرشتگان ظهور تجلی حسن را ابلاغ فرمود.

که آمد خم واحدیت به جوش	به مستان صلازد به گلبانگ نوش
چه گلبانگ یعنی همین من منم	کز آواز بر خود نقاب افگنم
به ذوق تماشا جهان گشته ام	نهان کیست اکنون عیان گشته ام (۲)

۱- ایضاً ص ۶-۷.

۲- ایضاً ص ۸.

کائینات به وجود می آید :

بطون رنگ کرد اندر اظهار شد
مرتب شد از لای خم و جود
خروشی ز اجرم واجساد زاد
نبات از زمین سر زد و تاک کاشت

خیالی پر افشاند گلزار شد
به بزم تجلی ظروف شهود
بم وزیری از پرده بیرون فتاد
جماد آمد و در بغل شیشه داشت (۱)

در قسمت دوم یعنی جام تقسیم حریفان شهود شاعر از نعت انبیاء بحث میکند و پس از ذکر حضرت ادریس، نوح، یونس، ابراهیم، یعقوب، یوسف، داود، سلیمان، ایوب، موسی عیسی، سخن به ذکر سرور کائینات صلوة الله علیه انجام میابد. بیدل علاوه بر محیط اعظم در مثنوی های دیگر نیز اخلاص خویش را به بارگاه رسالت اظهار داشته است. او در حقیقت پروانه شمع محمدی و دیوانه عشق رسول بود. چنانچه میفرماید:

درین دور چون نوبت آن نبید
نبوت شراب خمستان قسوس
زلف محمد گر آگه شوی
به هر نشه مرات حس کمال
ز شوق نثارش به ملک و جود
ازل تا ابد عرض اظهار او

به آن صاحب بزم وحدت رسید
هدایت نسیم گلستان قسوس
ادا فهم الحمد لله شوی
جلالش جلال و جمالش جمال
عدم کیسه نقد هستی کشود
جهان باده ونشه دیدار او

انسان بعد از آنکه بوجود آمد مطابق فهم و ادراک خویش در طلب حقیقت شد. عده ای به پرستش مظاهر پر داختند بعضی قدرت نادیده را خدا خواندند و بعضی هم گفتند: خدا یکی است عده ای دعوی خدایی کردند. خلاصه اختلاف عقاید از آدم آغاز و تا امروز باقی است. جهت حل این افراط و تفریط و ایجاد اعتدال، خدا پیدامبران را معبوث فرمود. درینجا بیدل منصور و فرعون را مثال میارد، که در جستجوی حقیقت هر دو در

راه افراط و تفریط رفتند :

به منصور از آن باده بی مثال چو يك قطره افزود از اعتدال
 بتیاورد از موج شوخی زبان ز ظرفش بر آمد انا الحق ز نـان
 چو فرعون جام رعونت کشید به موسی طرف گشت و آفت کشید
 بجوشید درد از می نـاب او گل جلوه شد پرده خواب او (۱)

اما محمد صل الله علیه وسلم راه میانه را نشان داد. در آن نه شراب بی اعتدالی
 منصور بود و نه درد فرعون. بیدل این شراب معرفت را میجوید باری پس از داستان های
 متنوعه طرز عرفی گوید :

که بی باده عمری جگر خورده ام کجا عمر تیغی بسر خورده ام (۲)
 بیدل در محیط اعظم به وسیله داستان های دلچسپی افکار خویش را روشن می
 سازد، مثلاً از حکایت فرسوده لیلی مجنون این حکایت را می آرد:

گذر کرد مجنون لیلی خینال بر آبی که شوید غبار ملال
 عیان گشت لیلی به چشم ترش چو گر داب در گردش آمد سرش
 مژه تا بر افشاند از خویش رفت برنگی که نتوان از و پیش رفت
 مجنون پس از آنکه به هوش می آید می گوید: آتش عشق در آب هم مرا آرام نه
 می گذارد.

چسان آتش از آب بنشیندم که لیلی در آن پرده می بیندم
 ندانم محبت چه برق افگن است که در آب هم لیلی آتش زن است (۳)
 در حکایت دیگری گوید پروانه ای بر شمع مزاری می سوخت و جان می باخت
 طاؤوسی بر او گذشت و گفت اگر منظور سوختن است در انجمنی باید سوخت. شمع
 انجمن بهتر از آفتاب صحرا باشد. پروانه گفت کار من سوختن است چه در انجمن

۱- ایضاً ص ۴۱-۴۴ .

۲- ایضاً ص ۱۱۲ .

۳- ایضاً ص ۶۵ .

چه در ویرانه. (۱) که پروانه را کار با جمع نیست
 مجال است بی طاقت سوختن
 چو پروانه ام زین بساط سبب
 حکایت مطول دیگری در احوال پادشاه واسپ چوبین اوست، این حکایت ظاهر آ
 مبنی بر داستان های نیم مذهبی هند می باشد. می دانیم که بیدل مهابهارت را خوانده بود.
 در مثنوی های دیگر او نیز داستان های هندی دیده می شود: *بیدل مهابهارت*
 خلاصه این حکایت این است که در هندوستان پادشاهی بود طالب علم و جویای
 معرفت و مهربان بر رعایا. از باب صنایع را بدربار خواند، و هر که صنعت خویش را
 تقدیم میکرد انعامی می یافت و مورد نوازش قرار میگرفت، در آن میان ساحری با اسپ
 چوبینی آمد و گفت هر که برین اسپ بر نشیند می تواند به هفت آسمان برود. پادشاه
 به شوق دیدار آسمان افتاد بر اسپ سوار شد، و اسپ از زمین برخاست. *بیدل مهابهارت*
 بر اوج فلک گشت جولان نما
 چو شبنم بر آمد بر اوج هوا
 اسپ پادشاه را ببرد و چند روزی به هوا رفت تا آنکه او را دیگر یارای پرواز نبود
 به صحرائی فرو نشست و پادشاه را در آنجا گذاشت (پادشاه) چون بهوش آمد گرسنه بود
 و در طلب نان افتاد پری رویی را بانانی در آنجا دید: *بیدل مهابهارت*
 پس از رفع موج حجاب غبار
 پری دختی از پرده شد آشکار
 خرامی چو سیلاب غارت فروش
 نگه وحشی دام الفت بدوش
 چو نادیدگان بهر آب و طعام
 خروش از نفس ریخت جای سلام (۲)
 این دختر در واقع رفتگر بود به ندای سلطان جواب داد: من از نا ملموسانم و از
 خوف (اهل) دنیا انزوا گرفته ام غذای مرا نتوانی خوردن:

۱- ایضاً ص ۹۱ .

۲- ایضاً ص ۵۵-۱۵۴ .

ز خجلت به صحرا وطن کرده ایسم بخود دوزخی را چمن کرده ایسم
 همه خانه بردوش و نان در بغل ز جمعیت دل جهان در بغل
 غذا های ماهم به ما شد حلال به قوم دگر نیست غیر از و بسال
 دختر به پادشاه گفت: در صورتی میتوانم به تو غذا دهم که بامن ازدواج کنی
 پادشاه هماندم وعده داد دختر غذا آورد و بعد از آن او را باخود به قبیله خویش برد
 و پادشاه برسم آن مردم عروسی کرد.

ده سال بین ناملمو سان بود هر سال برای او فرزندی می آمد و عیال او بیشتر
 میشد. بناگاه قحط سالی برخاست و ناملمو سان ترك وطن گفتند پادشاه نیز بازن و
 فرزند برون آمد.

زییم هلاکت همه مردو زن نمودند تدبیر ترك وطن
 از آنجمله این پادشاه غریب دگر باره شد از وطن بی نصیب (۱)
 یکهفته راه پیمودند. قوت ونانی بدست نیامد بنا بر آن خواستند خود را به آتش
 افگند و از شر گرسنگی نجات یابند.

بسوزیم خود را بجای سپند همین است تدبیر رفع گزند
 بر افروختند آتش بی شمار به طوفش رسیدند پروانه وار

پادشاه عزم نمود اول خود را بسوزاند تا آنکه مرگت اولاد نه بیند. چشم فرو
 بست و خود را در آتش افگند اندکی گذشت. گرمای آتش بر او کار گر نه شد.
 چشم کشود خود را در کاخ خویش بین درباریان یافت. اما سراغی از آن شعبده باز نبود.
 پادشاه ازین ماجرا در حیرت افتاد کسی را نیافت آنرا تعبیر کند. از دوری زن و فرزند
 رنج میبرد به تخت و تاج بی علاقه بود. روزی به قصد شکار برون آمد و از لشکریان
 دور افتاد و به جنگلی رفت در آنجا خیام ناملمو سان را دید. مردم در تعجب بودند.

علت آنرا جویا شد. گفتند: باری امیرزاده ای دور از وطن باینجا آمده بود. از میان ما زن گرفت قحط سالی آمد در آنوقت با اهل و اعیال برون رفت لیکن باز نیامد. بیابان گردان گویند در دشت ها بازن و بچه تلف شدند پادشاه از شنیدن آن تعجب کرد آخر از پیغمبر زمان پرسید. و او گفت:

نداری خیر از طلسم ظهور	که ای مانده از مرکز اصل دور
به رمز خودت آشنا کرده اند	برویت دل راز و کرده اند
و گرنه وجود و عدم مبهم است	دلت صورت و معنی عالم است
بود حمله منقوش لوح مثال	دل آنجا که باشد غبار خیال
که علم و عیان نیست جز رنگ دل (۱)	مشو غافل از ساز نیرنگ دل

بیدل در آخر محیط اعظم شعری در وصف پان و لوازم آن دارد شعرای قبل از بیدل نیز راجع به پان شعر گفته اند که شعر آنها باین تفصیل نیست بیدل پان و مرکبات آنرا به طرز شاعرانه و وصف کرده است. راجع به پان گوید:

چو تنبولی اکنون بگردان ورق	بده از گلستان پانم سبق
پس از میکشی نقل آن لازم است	که در آخر بزم پان لازم است
همه نسخه ناز سبزان هند	چه پان انتخاب گلستان هند
لب از الفتش نسخه جام مل	زبانها ز رنگینیش برگ گل
به حکمش حناء بندی لعل لب	ایمنش شگون بساط طرب

و این اشعار راجع به کت است:

برون جست از جای خود این سپند	خروش مباحات کت شد بلند
ز بس انتخابم حقیرم به چشم	نفهمیده ناقص مگیرم بچشم
ز بحر انتخاب گهر کرده اند	اگر هستیم مختصر کرده اند
گر افیون شود نشه می بلند	زمن رنگ پان طرح طوفان فگند

۱- نیاز به آموزش و پرورش
 ۲- نیاز به بهداشت و درمان
 ۳- نیاز به مسکن و رفاه
 ۴- نیاز به اشتغال و درآمد
 ۵- نیاز به امنیت و عدالت
 ۶- نیاز به احترام و منزلت
 ۷- نیاز به تفریح و استراحت
 ۸- نیاز به یادگیری و رشد

پوهاند علی محمد زهما

احتیاجات بیالوجیکی و اجتماعی آدمیان

سهل تر است انسانها بسروپای امور بیالوجیکی خویش رسیدگی نمایند تا بمقاصد اجتماعی خود توفیق حاصل کنند. انسان میتواند از عهده ضروریات و احتیاجات اساسی بیالوجیکی خویش برآید و بهمان قیافت و انداز درجهت برآوردن چنین ضروریات و احتیاجات اقدام مؤثر نموده این درد توان فرسا را درمان کند. اما تا هنوز چنان شرایط میسر حال انسان نگردیده که بتواند با صحت و مهارت احتیاجات اجتماعی را معیار صحیح و دقیق بگیرد؛ رویهمرفته بایست با خط درشت و روشن خاطر نشان نماییم که آدمیان آگاهند از اینکه رفع احتیاجات اجتماعی در متن و بطن همان مجاهدت های آرمیده است که درجهت برآوردن احتیاجات بیالوجیکی بخرج داده میشود، آنهم نه تنها بدین مفهوم که بهبود اوضاع اجتماعی محیط خاطر آسوده کننده و مساعد بیالوجیکی را تهیه میکند؛ بلکه انسان از روی تجربه های چندین قرن آموخته که: همان

مسیحی و مجادلاتیکه برای بوجود آوردن محیط مساعد و گوارای بیالوجیکی مبدول میگردد بالاخره باعث ایجاد چنان محیط و شرایطی میشود که در آغوش آن اقلیم و محیط ضروریات و احتیاجات بسیار اساسی اجتماعی مرتفع و برآورده میگردد.

جامعه در آن فرصت بختیار و شگوفانست که تمام افراد آن برای يك هدف و مرام مشترك و مشخص کار میکنند و در زیر پر تو چنین مرام و هدف معین و مشترك نه تنها دست برادری و همکاری بسوی یکدیگر دراز مینمایند؛ بلکه آرزوها و خواهشات شخصی و فردی را برای بهبود جامعه و تأمین آسوده حالی همگانی، بدون دغدغه خاطر با جبین کشاده قربانگاه میفرستند. جنگ جهانی دوم گرچه پلید و منحوس بود، اما توانست چنان یگانگی اجتماعی را آگاهانه در عمل آورد؛ و هم در همان روزهای تاریک و خانمانسوز جنگ جهانی دوم بود که مردم از نگاه روانی آماده شدند. از منافع شخصی و تنگ نظرانه بیدریغ برای مصالح و بهبود همگانی بگذرند و هم بهمان ترتیب منافع شخصی عمده که سد سدید در سر راه این اندیشه ایجاد بود، بصورت روز افزون از کرسی اعتماد و اعتبار سرنگون گردد و احساس عدل مصونیت در عرق و شراب این سور پرستی و خود خواهی شان جریان یابد. آری، مقصد مشترك، تأثیر حیرت آفرین و روان بخشی بر افراد جامعه دارد؛ اما این مقصد فقط از طریق عمل منظم و مشترك میتواند تحقق پذیرد - یعنی از طریق دموکراسی مؤثر میتوان بدان مقصد جامعه عمل پوشاند.

تحت شرایط جهانی معاصر و کنونی، هیچگونه سازمان و دستگاه، توان آنرا ندارد به پیروزی نهایی برسد، تا همکاری شعوری صدها گروه انسانها را که بامها رات متنوع و مختلف مجهزند؛ جلب نکند. حتی در جرمنی، نازیها تبلیغات هیجان انگیز پر مصرف و مفصلی را راه انداخته بودند که گویا آنها از طریق جلب نمودن همکاری تمام مردم آلمان، برای خیر و سعادت ایشان کار میکنند؛ اما به مجرد دیکه مردم جرمنی مکرو دغا بازیهای نازیها را درک کردند، رژیم فاشستی از درون خورد و خمیر گردید و از بیرون

ضربات مهلك دید و در نتیجه در بین امواج طوفان خشم جهان انسانیت، محورنا پیدا گشت. بنابراین ملاحظه میفرماید که سیستم کار کردن در داخل گروهها و دسته‌های کوچک بذات خود به نسبت کار کردن انفرادی اعضای همان دسته ها و گروهها بسیار مؤثر و وسیعاً مفید است و در حقیقت نشان دهنده روح و روان دموکراسی میباشد. در این جا باید متوجه بود که دموکراسی من حیث یک شکل انکشاف سیستم غیر سرما به داری در مرحله کنونی بدون یک اساس و پایه متین اقتصادی و بدون مداخله فعال در ساحت تولید ناممکن است. تفاوت و فرق بین آن مبارزاتی که در گذشته و حال برای حصول دموکراسی مبذول میگردید و میگردد اینست که امروز، برخلاف گذشته، دموکراسی متکی بر جود غلامها و بردگان نیست و بدان احتیاج ندارد، زیرا این خلا را ماشین آلات پر کرده است. امروز دموکراسی این واقعیت را میپذیرد که وجود هر گروپ و دسته دموکراتیک و کاریکه این دسته ها و گروهها انجام میدهند، در حقیقت جزء لاینفک یک پروژه بزرگتری میباشد که در این پروژه بزرگتر، بازم، هزاران گروپ و دسته روی یک پلان منظم و پروگرام معین و مشخص برای رسیدن بیک هدف مشترک جهت بهبود وضع همگانی کار و فعالیت میکنند. امکانات عملی تولید روی یک پلان منظم برای بلند بردن سوئه مادی و معنوی مردم در بسا ممالک جهان باندازه کافی میسر گردیده است. در اثر جنگ جهانی دوم و انکشافات بعدی آن جنگ، امکانات تخنیکی برای بر آوردن این مامول بمقیاس جهانی تهیه شده است، آنهم بدین معنی که اکثر ممالک در دوران آن جنگ بنا بر مجبوریت های سیستم های دفاعی و تعرضی در روش کار و تشکیلات موسسه های اجتماعی خویش تجدید نظر نمودند و برای بقا و سلامت سیستم ها و سازمانهای تأسیس شده اقتصادی و اجتماعی شان، از بعضی روشها و تشکیلات مترقی استفاده کردند. اما این نکته درخور توجه است که از مؤثریت چنین روشها و تشکیلات مترقی وجود سیستم سرمایه داری قرن نوزده مخالفت و جلوگیری میکرد.

گزارش دوره‌های اول زندگانی این هنرمند معروف که کمال شهرتش به جهان گسترده شده است، مجهولست. اما بقول خواند میر مورخ کبیر: «جناب استادی بیمن تربیت و حسن التفات و عنایت بسیار بود و پیوسته در ظل عواطف این پادشاه (سلطان حسین بایقرا) مرفه حال و فارغ بال روزگار گذرانیده و به وفور نعمت و قابلیت بمراتب عالی صعود نمود (۱)». بهزاد در هرات مدتها بماند تا آنکه ستاره اقبال تیموریان افول کرد و دولت مقتدر آنان بدست محمد خان شیبانی در ۹۱۳ هجری ۱۵۰۷ میلادی (۲) سرنگون گردید و او وطنش را ترک نگفت. بعد از آنکه شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۱۶ هجری (۳) (۱۵۱۰ میلادی) هرات را متصرف شد «بهزاد»، «خواجه میرک»، «قاسم علی» و «حاجی محمد» را که در آنجا میزیستند با خود به «تبریز» برد.

کمال‌الدین بهزاد نقاش معروف، صنعتکار بزرگ، مانند آفتاب درخشان از مشرق آمال و آرزوهای آسمان هنر هرات سرکشید و افتخارات هنری بس عظیمی بوطنش (افغانستان) بیاد گار جاودان گذاشت. هنگامیکه در اروپا «لیونارد اونیچی» (۴) ها، «رفائیل» ها، و «البر دور» ها برای افتتاح يك دوره تجدد در عالم هنر، هنر نمایی میکردند، مردی چون بهزاد، در هرات سکه تجدد بنام خود زد و این فن نفیس و ظریف را به اوج کمال رسانید. وی از استادان مسلم هنر مینیاتور است و هر کجا ذکر از صنایع مستظرفه رود، نام او سرآمد همه هنرمندان خواهد بود. خواند میر گوید: (۵) «بهزاد اشکال شگفت انگیز و نوادر طبیعت خویش را در مقابل مامجسم میکند. طراحی

- ۱- صنایع افغانستان تألیف پوکاچینکو و ص ۲۱۰ مسکو ۱۹۶۳
- ۲- ایضاً
- ۳- صنایع افغانستان ص ۲۱۰
- ۴- مجله کابل ش ۶ سال ۱۳۱۰
- ۵- رهنمای صنایع اسلامی ادکترم. اس. دیماند. ترجمه دکتر عبدالله فریاد ص ۵۸ تهران ۱۳۳۶

و هنر مندی او چون قلم مانسی آثار همه نقاشان دنیا را از صفحه روزگار سترده و انگشتانش صورت و نقوش همه صنعتگران و نقاشان فرزندان آدم را محو کرده است. مویی از قلم او با مهارت و استادی باشکال بیجان جان میبخشد.

استاد بهزاد «در اوایل سده دهم هجری»، (۱) از شهر هرات قد علم کرد و یکدسته گل زیبای سرخ از شاخه تخیلات بلند و معنویات عالی خود چید و در نمایشگاه صنایع مستظرفه شرق به ارمغان گذاشت. وی در اوایل سلطنت شاه طهماسب صفوی دیده از جهان فرو بست و چهره در نقاب خاک کشید.

مانسی قلم خجسته آثار

نیکوشیم حمیده اطوار

استاد هنروران عالم

بهراد یگانه زمانه

در دقت طبع موشکاف است

باور اگر ت نیاید از من

تکمیل مهارتش درین فن

بنگر صور بدیع اوصاف

بکشای نظر ز روی انصاف

افزود کمال این ظرایف

کاراست جمال این صحایف

... موی قلمت تاز جهان چهره کشاد

بر چهره مانسی رقم نسخ نهاد

بس طبع که صورت نیکوزاد از او

طبع او دلی از همه آنها بهزاد (۲)

استاد بهزاد، نقاش نامی دربار هرات بامر سلطان حسین بایقرا سمت ریاست کتابخانه و سرپرستی گروه «خوشنویسان»، «تذهیب کاران»، «نقاشان» و «هنرمندان» یافته و در آن کتابخانه مشغول فراهم آوری نسخه‌های نفیسه بودند. در اینجا بنقل قسمتی از متن فرمان سلطان بایقرا، که راجع به انتصاب بهزاد میباشد و «خواند میر» صاحب کتاب خبیب السیر و دبیر و منشی نامدار دربار وی آنرا ثبت کرده است، میپردازیم: (۳)

۱- آثار هرات ج ۲ تألیف استاد خیلی ص ۴۸۵-۴۸۶ چاپ کابل

۲- ایضاً .

۳- بیست مقاله تألیف علامه فروزینی جلد ۱ و ۲ با اهتمام استاد پور داوود ص ۲۷۳ چاپ تهران ۱۳۳۲ .

«... بناء على هذا درين و نادر العصر قدوة المصورين والمذهبين استاد كمال الدين بهزاد را که از قلم چهره کشایش جان مانسی خجبل شده و از کلك صورت آرایش لوح ار تنگ منفعل گشته و پیوسته قلم وار سر بر خط فرمان و رجب الاذعان نهاده و پرکار مثال پای در مرکز ملازمت آستان خلافت ایشان استوار کرده، مشمول الطاف خسروانه و اعطاف پادشاهانه ساخته، حکم فرمودیم که منصب استیفاء و کلانتری مردم کتابخانه همایون و کاتبان و نقاشان و مذهببان و جدول کشان و حل کاران و زر کوبان و لاجورد شویان و سایر جماعتی که بامور مذکور منسوب باشند در ممالک محرو سه مفوض و متعلق بدو باشد». استاد بهزاد باعشق و علاقه مفروطی که باین هنر داشت قشنگترین صورتها و تابلو های مینیاتوری و یادگار های طلایی از خود بجا گذاشت. استاد دارای آثار بسیار گرانبهاست ولی اندکی از آن در صفحه روزگار باقی مانده است. و از روی آن میتوان شخصیت هنری او را که در تاریخ نقاشی نقش عمده و ارزنده دارد، مشخص کرد. هر آینه بهزاد درین فن شهرت فوق العاده یافت، بطوریکه معروفیت او بر مصوران و نقاشان پیش از خودش و نیز معاصران و کسانیکه بعد از او آمده اند، پیشی گرفته است. سلاطین (۱) مغولی هند، برای جمع آوری آثار استاد بر یکدیگر سبقت کرده اند و این توقعات سلاطین در باره او قدمی بود که مصوران را با تقلید از شاهکار های استاد بیش از پیش تشویق و تحریض کرده و حتی اکثر ایشان آثار خود را بنام او (بهزاد) نسبت داده و بدان نسبت حد تعیین اثبات قطعی آثار او را مشکل ساخته اند و باین مناسبت است که مؤرخان اسلام (۲) از صحت کامل آثار بهزاد شك و تردید دارند و هر گاه در ذیل تصاویر امضای مهری از جناب استادی مشاهده کنند آن عمل را منسوب بدو دانند و الا بغیر او خوانند. از آثار بهزاد که شامل امضا و خصایل سبک او باشد فقط تعداد کمی در دست است و عمل دیگران

۱- التصوير... ص ۴۸ .

۲- ایضاً.

را بعداً باضافه يك اسم از بهزاد بنام وی خوانده اند .

مسأله امضا و مهر در کشور های غرب حایز اهمیت شایانست و اما در کشور های شرقی چندان بآن اهمیتی قائل نیستند و نیز کشور های غرب به شخصیت و اهلیت ممتازان هنر و هنرمندان چیره دست خود شان کمال احترام روا میدارند و به هنرمند و هنرش افتخار میکنند . بنا بر این غالب مؤرخان تاریخ و هنر و علاقمندان این صنعت به بحث درباره آنچه انتسابش به بهزاد صحیح است از قبیل ، صورتهای فراوانیکه دارای امضای اوست ، توجه کرده اند . قدرت هنرمندی استاد بهزاد پبایه بود که عده ای از هنرشناسان را بر آن داشته است که برای احیای مقام ارزنده او کمال توجهی بکار برند . از آنجمله دکتر « کوهنل (۱) » آلمانی صاحب کتاب مینیاتور های ملل اسلامی در شرق و « موسیو هورت » (معلم ادبیات فارسی دری در اکادمی السنه شرقی پاریس) بنام بهزاد و آثار او مجموعه ای پدید آوردند که خیلی ها در خور اهمیت خاص است . اشخاص دیگری چون : « موسیو بلوشه » (کتابدار کتابخانه ملی) پاریس و هنر شناس و مستشرق معروف « والتر شولن » بترتیب در خصوص نقاشی نسخه های نفیس خطی شرقی و بهزاد و بنام آثار منتخب بهزاد تحقیقات و بررسیهای استادانه انجام داده اند .

پروفسور مارتین گوید : جای بسیار تأسف است که بهزاد ، اسلوب و روشی را که در نقاشی های قصر حسین بایقرا بکار برده بود ، بار دیگر تعقیب نکرد و الا هیچ يك از استادان نقاشی اروپا مانند « رفائیل » (گوزولی) بدین پایه مایه نداشتند و ابتکار اتیکه استاد بهزاد در آن قصر بکار برده بود ، ایشان چنین کاری را در قصر « واتیکان روم » نتوانسته بودند انجام دهند . آثار قلمی و مینیاتور های بهزاد ، زینت بخش غالب موزه های دنیا و کتابخانه های شرق و غربست و اینها همه محصول ارزنده ای میباشند که در حوزه زندگی استاد هرات بوجود آمده است (۲) .

۱- تصویر .. ص ۴۸ .

۲- تاریخ تمدن ایران به همکاری جمعی از دانشوران ایرانشناسی اروپا با مقدمه بقلم پروفسور « هانری ماسه »

و « دنه گروسه » ترجمه جواد یحیی ص ۳۳۴-۳۳۵ .

دانشمند سویدی مارتین (۱) اضافه میکند: بهزاد بمتابه صورتگر و تاحدی استاد بزرگ پیش رفته است، وهم ردیف وهم سطح «میم لینک»، «دور پرو» و «گول بینی» میباشد.

او بهترین آثار بهزاد را در دست داشته و اظهار نظر میکند که بهزاد در کارهای هنری و نقاشی دست کمی از نقاشان اروپا مانند «فوکه» فرانسوی «مس ملینک» ها لندی و «البر دور» ندارد. سپس این دانشمندان علاوه میکنند آن اندازه احترامی را که «رفائیل» از طرف حکمرانان روم و ایتالیا دید، بهزاد آنرا در دربارهای طلائی تیموری دیده است. لهذا میتوان نسخه های خطی نفیس و مصور او را در پهلوی بزرگترین نقاشان دوره رنسانس «فوکه» در «سانتلی» و تصاویر «کریمان» در «وینز» و یا پهلوی نسخه های خطی «رونه دانتر» در کتابخانه امپراطوری روم گذاشت.

تصاویر بهزاد در حد اعلاي ظرافت و جمال بوده و بحسن ابداع قوت تصویر و لطف قریحه پیش از دیگران چون خورشید از ستارگان فروز انتر است.

بهزاد در نقاشی برنگهای سرد مانند، سرمه ای، سبز تیره، فیروزه ای، سبز روشن زرد و قهوه ای بیشتر توجه کرده است، و کذا طلا و نقره جدا کثرت استفاده او را در نقاشی نشان میدهد.

آثار بهزاد:

قسمیکه قبلاً گفته آمد غالب مؤرخان تاریخ و هنر و علاقمندان مربوط به آن، به بحث درباره آنچه انتسابش به بهزاد صحیح میباشد، توجه کرده اند. قسمتی از آثار او که بسال ۱۹۳۱ (۲) میلادی در لندن در معرض نمایش قرار گرفت، بیش از هر چیز دیگر آنانرا در راه اثبات این موضوع و رسیدن بیک نتیجه قاطع کمک کرد.

۱- صورتهای انفرادی عصر نوایی ص ۸-۱۰. سیمونوف مسکو سال ۱۹۴۰.

۲- التصوير ... ص ۴۸.

استاد ساکسیان در کتابی که در خصوص تصویر های مربوط باین دوره منتشر کرده است، چنین میگوید: (۱) وقتا که ما از عرضه داشتن صورتهای منتسب به بهزاد عاجز میشویم، چاره جز نگهداری آنها نداریم. ناگزیر باید آنچه از حیث صحت انتسابش به وی مورد اتفاق محققان و هنرشناسان است، نقل کنیم. از آثار قسم اول یعنی آثار هنری او در هرات دو تصویر است که برای «سلطان حسین بای قرا» و «ابوالفتح محمدخان شیبانی» کشیده شده که با وجود نقص های موجود، یکی از آنها دارای ارزش هنری فوق العاده خیره کننده است. تصاویر مزبور از جمله نخستین تصاویریست در هنر ایندوره که صورت حقیقی شخص را حکایت میکند و شخصیت فرد با صفات جسمانیش در تصویر نمایانده میشود.

۱- صورت سلطان حسین (۲) بای قرا:

از آثار کلک بهزاد است و از مجموعه هنر شناس معروف «مارتین سویدنی» بدست آمده است. این شکل تقریباً به سبک و سیاق طرح کشیده شده و از لحاظ غایت کمال شکل و داشتن نقشهای بی عیب و سایر خصوصیات قابل توجه و مایه تحیر است. شروع کامل از عادات و سکنات شاه سلطان حسین و همچنین طرز لباس پوشیدن او در یاد داشتهای «بابر» موجود است (۵).

۱- تصویر ... ص ۴۹

۲- صورتهای انفرادی عصر نوائی، ۱۰۱. سینوف ص مسکو ۱۹۴۰.

• سلطان حسین در جوانی زیبا و شجاع بود. قدر ساوکر باریک داشت ولی با وجود جوانی تارهای سفید در محاسنش دیده میشد. دوست داشت لباس های ابریشمی زیبا برنگ های سرخ و سبز بتن کند و بر سر کلاه قره قلی و گاه گاه نیز کلاه قلیاق گرد شکل از پارچه می گذاشت. در ایام عید و آیین بر سردستاری از پارچه کوچک که بطور نا منظم بدور سرش قرار میگرفت می پیچید و نشانی از پر «بلشون» بدان میزد و عازم عبادت و نماز میشد. در تصویریکه از بهزاد بجامانده وجود این مرد با چشمان بادامی و مغولی و رخساره های برآمده و تمام آن خصوصیات اخلاقی سراغ میشود که با بر به او نسبت داده است رجوع شود به ص ۹ صورتهای انفرادی عصر نوائی ۱۰۱. سینوف مسکو.

۲- تصویر عالی (۱) شیبانی خان « و به بیان دیگر شیبیک خان » که بدست بهزاد ساخته شده است، بی تردید مربوط به ایا میست که شیبانی خان مدتی را در هرات بسر برده است. این تصویر از مجموعه مادام « کورا تمکین بودندت » بدست آمده است. رئیس از بکان ملبس به لباس عصر هرات آنروز و بدستگاه بزرگی تکیه زده است. چهره مقتدر و هوشمند او مبین جاه طلبی و قدرت خواهی بزرگ او میباشد. در موزه بریتانیا يك دو تا از نسخه های مصور بسیار قیمتی خمسه نظامی کار بهزاد که هر يك بسال ۸۴۶ هـ ۸۹۹ هـ کار شده است، دارای شانزده قطعه مینیاتور میباشد و متعلق میباشد به مجموعه هنری جهانگیر پادشاه مغولی هند (۲).

۱- صورتهای انفرادی عصر نوانی ص ۱۰

« بنا بر شهادتیکه از منبع صوفیانه متعلق به قرن ۱۶ بدست آمده، شیبانی خان در جوانی از مریدان و شاگردان « شیخ جلال الدین عزیزان » و از رکاب داران « میر عبدالعلی ترخان »، امیر سمرقند بود. و اما به موفقیت و مقام (ترخان) سخت رشک میبرد و اشتهای قدرت خواهی و جاه طلبی بر او چیره شده بود. او بارها میگفت که این عبدالعلی با اینکه اصل و نسبی ندارد حکومت دارد. پس چرا من که شاهزاده اصیل و نجیب هستم فاقد حق امارت باشم. این فکر را با پیر خود « شیخ عزیزان »، در میان گذاشت؛ اما از طرف شیخ مورد عتاب و سرزنش قرار گرفت و بدو گفته بود « چنانکه من بینم در سرهوا و سودای دیگرگون کردن عبدالعلی را می پرورانی و خود را مستوجب تاج و تخت میدانی. تمنی دارم که دیگر با چنین نیات نزد نیایی. شیبانی رنجید و در حالیکه شیخ را ترك میکرد بدو گفت: « مشکلی نیست درین چار طرف لا بد شیخ دیگری به همین شهرت و حرمت یافت خواهد شد » سپس شیبانی خان بسوی شیخ بخارا (منصور) شد که از شاگردان شیخ تاج الدین « گجدوان » بود و در زمره مریدان او در آمد. روزی از روزها شیبانی خان به حضور شیخ منصور رسید و شیخ خطاب بدو گفت: « از بکا! چو بتونگاه میکنم می بینم که سوادى سلطنت بر داری » و پس از آن دستور داد تا غذا آوردند و آنگاه که غذا صرف شد سفره را جمع کردند شیخ منصور روی به شیبانی کرد و گفت « همانطوریکه سفره را از گوش و کنارش جمع میکنند تو نیز کار تسخیر مملکت را از اکناف شروع کن » شیبانی این تعلیم و راهنمایی بی پرده و صریح را شنید کمر همت و مجاهدت بست و بدان جامه عمل پوشاند و بدین ترتیب قلمرو وسیع تیموریان طعمه خان از بسک گردید و از آن موقع ببعد آسیای وسطی جز قلمرو بخاران مذکور قرار گرفت. ولی با این هم ایام مدیدی در زمینه حیات مدنی و فرهنگی دولت از بکها آرماتها و رسوم متنوع عادات عهده درخشان هراتی حکومت داشت. در این مجموعه تصاویر و نقاشیها که در این کتاب آمده است، بهر حال میتوان گفت که در این دوره، هنر و صنعت ایران در اوج شکوه و عظمت خود قرار داشت.

یکی دیگر از قیمتدارترین نسخه های مصورخطی دوره تیموری در عهد سلطان حسین بایقرا که احتمال کار آن به استاد بهزاد میرود بتاریخ ۸۷۳ هـ . توسط خطاط معروف « شیر علی » کتابت شده است ، نیز موجود است (۱) .

نسخه ای از بوستان سعدی که ، سال ۸۹۳ هجری در هرات کار شده است چهار تصویر آنرا از آثار فنی منسوب به « بهزاد » میدانند و خطاطی آنرا « سلطان علی » خطاط معروف برای سلطان حسین بایقرا عهده دار بوده است ، و فعلاً جزوی افتخارات زینتی کتابخانه قاهره در مصر است .

يك صفحه مینیاتور در خمسه نظامی بملاحظه میرسد ، که در آن عزاداری بر سر تابوت شوهر « لیلی » نشان داده میشود و بتاریخ (۹۰۰ هـ) (۲) در هرات یا بوسيله « بهزاد » یا « شیخ زاده » و یا توسط هر دوی آنان نقاشی شده است که با تصویر قصر خورنق بهزاد شباهت تام دارد . در قسمت بالای تصویر طرف راست این بیت نظامی که بخط خوش کتابت شده است ، دیده میشود .

از محنت دوست موی میکند	اما زفراق شوی میکنند
این حالت در هفت اورنگ جامی بخش لیلی و مجنون چنین تمثیل شده است :	
زان دوست غرض نه شوهرش بود	با خویش خیال دیگرش بود
عمری به لباس سوگواری	بنشت بر سم عده داری
شب بستر غم فگنده میداشت	تا روز بگریه زنده میداشت
دو روز بدرد و سوز میبود	با آه جهان فروز می بود
عشقتش بدرون نداشت خانه	شد ما تم شوهرش بهانه
عمری بدر از گریه و آه	میگرد و زبان خلق کوتاه

« ص ۸۷۳ »

صفحه مینیاتور دیگر، لیلی و مجنون را در مکتب نشان میدهد که بتاریخ (۹۰۰ هـ) مطابق (۱۴۹۴ میلادی (۱) در هرات بوسیله بهزاد کشیده شده است. در آن تصویر درختان خزانیه، حرکات اشخاص بسیار متناسب بوده و نموداری از خصوصیات هنری مکتب هرات میباشد. در بالای تصویر قسمت وسط عقب سر شاخه های درخت این بیت خوانده میشود:

کردند بهم بسی مدارا / تا راز نگردد آشکارا

در پائین صفحه مزبور این چند بیت نظر را جلب میکند:

بند سر نافه گر چه خشکست / بوی خوش او گواه مشک است

بادی که ز عاشقی خیر داشت / برقع ز جمال خویش برداشت

همینطور در پیشانی رواق مسجد بخط ثلث و به سفید آب نوشته شده (۲):

انما يعمر مساجد الله من امن بالله واليوم الاخر و اقام الصلوه واتى الزكوة . خط

ثلث آن بحدی زیبا و نفیس نوشته شده که با سایر خطوط و اشکال و ظرافت و دقایق

وریزه کاریهای رواق و محراب و منبر تفاوت کلی دارد. و این از خصایص کار «بهزاد»

و مکتب اوست.

تصویر دیگر خمسة نظامی کار بهزاد که بسال (۹۰۰ هـ) - (۱۴۹۴ م) در هرات

کشیده شده است، در آن تصویر حجام ترکی و نیز داستان خلیفه عباسی را با غلام حجام نشان

میدهد. درین تصویر حرکات اشخاص و محیط بسیار عالی کشیده شده است و این

ایات از خمسة در بالا و پایین آن خوانده میشود:

«دور خلافت چو بهارون رسید / را یت عباس بگردون رسید

نیم شبی پشت بهم خوابه کرد / روی در آسایش گرمابه کرد

موی تراشی که سرش می سترد / موی بمویی نعمش می شمرد

چون بسر خدمت او باز شد
گفت سبک زود عنان تاز شد
کای شده آگاه ز استاد دیم
خاص کن امروز بدا ما دیم
خطبه تزویج پرا گنده کن
دختر خود نا مزد بنده کن
طبع خلیفه قدری گرم گشت
باز پذیرنده آزر م گشت
گفت سیاست جگرش تافته است
دهشتی از وحشت من یافته است...»

تصویر ساختن قصر خورنق کار استاد بهزاد در هرات (۱۴۹۴ ه. م.):
بهزاد درین صحنه ب مردم عادی و معمولی توجه کرده حرکات کارگران را در آ باد ساختن
این ساختمان به بسیار خوبی نشان داده است.

«گفت مندربه کار فرمایان
تا به پر کار صورت آریان
در خورنق نگاشتند به زر
صورت گود زیر و شیر زبر
شه زده تیر و جسته زان پیکار
در زمین غرقه گشته تا سرفار...»

درین صفحه مینیا تور قسمت بالا، طرف چپ چند بیت از نظامی بخط خوش
دیده میشود:

«صیقلش بود از سر یشم و شیر
گشته آینه وار عکس پذیر
در شبانروزی از شتاب و درنگ
چون عروسان درآمده به سه رنگ
یافتی از سه رنگ ناوردی
ارز قی و سفیدی و زردی»

باید گفت این همان صورتیست که نظامی در خمسه خود به شعر آن چنین صورت
می بندد:

... استا دان کار می جستند
جای آن کار گاه می شستند
هر که در شغل آن عمل درخواست
آن نمودار از و نیا مد راست
تا بنعمان خبر رسید درست
کا نچنان پیشه ور که در خور نیست

هست نام آوری به کشور روم زیرکی کو ز سنگ سازد موم

چا بکی دست چسب شیرینکار سام نسلی و نام سنمار (۱)

درین تصویر قراریکه قبلاً گفته آمد ، منظور از ساختن يك بناست که آنرا قصر خورنق گویند و معماری آنرا « سنمار » خوانده اند . درین شکل حالت هر کارگر با ممیزات مخصوص آن رسم شده است . کسی خشت میدهد و کسی گل بالا میکند . یکی تیشه بدست دارد و آن دیگری مشغول گل کاری میباشد . ساختمان در حالت نیمه کاره با خوازه هایش دیده میشود .

تصویر دیگر از يك آلبوم (از مجموعه آرت فریر Freer) (۲) میباشد . این تصویر کار مکتب هرات در قرن پانزده و آن نقاشی يك مرد جوان است با امضای بهزاد . استاد موصوف در تصویر این صفحه از ج بلینی (Genteli Bellini) تقلید کرده است . خمسه مصور و مخطوط نظامی کار مکتب هرات که شامل ده تصویر است و بقلم سحر آفرین استاد شهیر « بهزاد هروی » کشیده شده است فعلاً در کتابخانه سردار محمد نعیم خان وزیر اسبق امور خارجه افغانستان محفوظ میباشد و در برخی از صورتهای آن این نام (صوره (۳) بهزاد) بچشم میخورد .

يك نسخه از دیوان غزلیات حافظ شیرازی که به مهر بعضی از سلاطین گورگانی هند مهور بوده در کتابخانه قصر سلطنتی تهران محافظت میشود . در آن چند مینیاتور را از کارهای استاد بهزاد میدانند و یا آنکه سبک مکتب او در آن ها ملاحظه میشود . خمسه مصور خطی از امیر خسرو دهلوی که تاریخ کار آن (۵۸۹۰) بوده و دارای ۳۳ صفحه مینیاتور خیلی عالی میباشد . توسط محمد بن اطهر کتابت شده است . يك تن

۱- خمسه نظامی بخش بهرام نامه ص ۲۹۲ چاپ تهران .

2-A.V. Pope- Persian art Volume V.P.890

۳- آریانا ش ۲ ص ۵ ص ۱۲-۱۴ بعد

از هنر شناسان بنام دکتر ف. ر. مارتین اظهار نظر کرده است که این تصاویر از کارهای بهزاد میباشد (۱).

نسخه مصور از گلستان سعدی مؤرخ بسال (۸۳۰ هـ) که اکنون در یکی از مجموعه های هنری حفاظت میشود در سابق برای کتابخانه بایسنقر در هرات کار شده و کاتب آن جعفر بایسنقر میباشد (۲). نسخه دیگر از بوستان سعدی که در آن امضا هایی از بهزاد دیده میشود، فعلاً در مجموعه چسترییتی (۳) نگاهداری میگردد. يك نسخه خطی و نفیس دیگر از بوستان سعدی که دارای پنج قطعه مینیاتور میباشد، در کتابخانه مصر محفوظ بوده و تصاویر آن امروز استوارترین سند است. برای بررسی هنر بهزاد و آثار او، زیرا با اطمینان بر صحت منسوب داشتن این صورتها به بهزاد محکم تر از اطمینان به نسبت هر صورت دیگری باوست. برای آنکه این تصاویر در نهایت چیره دستی و دقت در هنر رسم شده و آنرا بزرگترین خطاط عصر «سلطان علی» کاتب بسال (۸۹۳ هـ ۱۴۸۸ م) (۴) برای سلطان حسین میرزای بایقرا که تصویرش در صدر کتاب خطی موجود است، کتابت نموده و بنابراین عمل تصویر از چنین ارمغانی باید بخود بهزاد راجع باشد زیرا در هر يك از آن چهار تصویر امضای این هنر مند بزرگ (عمل العبد بهزاد) یافت میشود.

تابلویی (۵) از بوستان سعدی کار مکتب هرات در سال (۱۴۸۹ میلادی). موضوع: مباحثه و مناظره علمی در مسجد با امضای بهزاد. تابلویی (۶) از نسخه خطی بوستان سعدی کار مکتب هرات در سال (۱۴۸۸ میلادی) موضوع: شاه دارا و شبان با امضای بهزاد است. نسخه خطی سلامان و ابسال جامی که نقاشی آن توسط «بهزاد»

۱- التصوير فی الاسلام عند الفرس ص ۱۵ .

۲- ایضاً .

۳- ایضاً .

۴- ایضاً ص ۵۲ .

5 - A.V.Pope, Persian art, P.886.

۶- هنر افغانستان ۱۰. یوگاچنگورا ص ۲۱۷ مسکو ۱۹۶۲.

و خوشنویسی آن توسط «سلطان علی» انجام شده است، با داشتن تصاویر بسیار عالی و زیبا در متن و زرنگاره‌ها در خواشی انسان را به حیرت اندر میسازد. يك نسخه خطی و مصور «ظفرنامه» که مورخ بسال (۸۷۳ هـ) است برای کتابخانه بایقرا بقلم شیرعلی خطاط کتابت شده و تصاویر آنرا منسوب به بهزاد (۱) میدانند.

مرقع تاریخ تیمور، از بهترین اثر بهزاد است که بسال ۱۴۹۷ م. با نجام رسیده که صفحات آن منقوش و مذهب مییاشد، و اما کدام نوشته ای در آن بنظر نه میخورد. این نسخه را میتوان از تازه ترین اثر استادان دانست که در نوع خود بی نظیر و بسی بدیل است و همچنان با ملاحظه با آن میتوان استعداد خارق العاده و تعالی هنری او را درك کرد (۲).

نسخه خطی و مصور هفت اورنگ جامی، که دارای سی و اند صورت خیلی قشنگ و زیبا است، فعلاً در کتابخانه نسخ خطی وزارت اطلاعات و کلتور در کابل محفوظ مییاشد. این تصاویر در عصر سلطان حسین بایقرا در هرات کشیده شده و احتمال سبک بهزاد و مکتب او در آنها می رود.

۲- خواجه میرك نقاش :

امیر روح الله (۳) مشهور به میرك نقاش هروی الاصل و از سادات کمانگر است. وی زمان شاه سلطان حسین را یافته و رئیس کتابخانه شاه موصوف مقرر گردیده بود.

۱- رجوع شود به تابلوی چاپی ص (۲۳۰-۲۳۲)، هنر افغانستان، گک ۱۰. پوگاچینکو و امسکو ۱۹۶۳ میلادی.

۲- سر آمد هنر، طاهر زاده تبریزی ص ۱۲، چانچانه ایران شهر برلین ۱۳۴۲.

• باین اسم سه میرك در عالم نقاشی ظهور کرده است :

الف - خواجه میرك هروی که در او آخر قرن نهم هـ. همزمان باغلبه شیبانی‌ها در هرات از بین رفته است.

ب - حاج میرك بخارایی که خطاط معروف بوده است.

ج - آغا میرك اصفهانی نقاش. ص ۳۴۲-۳۴۳ جزو ۳ جلد ۳ رجال جیبب السیر.

۳- خوشنویسان، استاد دکتر مهدی بیانی بخش اول ص ۱۹۹-۲۰۰ تهران ۱۳۴۵.

و بنا بران بسیاری از کتب سلطنتی ، کتیبه و عمارات عالیّه هرات به قلم زیبا و توانای این آزاده مرد هنر مند تصویر و تد هیب شده است . مولینا قطب الدین محمد قصه خوان در تذکره خوشنو یسان و نقاشان خود گوید: (۱) استادان مشهور خراسان در فن نقاشی «خواجه میرک»، «مولینا حاجی محمد نقاش»، «استاد قاسم علی چهره کشای» «استاد بهزاد» شبیه و نظیر ندارند.

از آن رساله در باب میرک:

بود آفرینش همه پست او زده از رقم بوسه بردست او
 ز چو خواهد قلم از برای رقم زپر فرشته ببندد قلم
 زشو قش صدف سر بر آورد زآب که از ابر دستش شود کامیاب
 قلم را از و کار بالا گرفت که اندر دو انگشت او جا گرفت
 قلم چون به تشعیر گردد دلیر از آن موی خیزد ز اندام شیر

میرک در کار نقاشی زبردست و بی نظیر بود و آنگاهیکه امیر علی شیر نوایی کارهای تعمیراتی مسجد جامع هرات را بپایه تکمیل رسانید، قسمت تزئیناتی آنرا به خواجه میرک خطاط و نقاش مشهور مفوض کرد و او بنا بر شرحیکه در ص (۳۶-۳۷) آبدات نفیسه هرات آمده است ، کتیبه و نقاشی مسجد جامع را در مدت (۱۵) روز انجام داده است (۲) . از کار های نقاشی استاد میرک دو تصویر در یک نسخه خطی خمس نظامی که هم اکنون متعلق به بریتش موزیم است ، مشاهده میشود (۳) یکی دیگر از تابلوی های بسیار زیبا و قشنگ استاد موصوف معراج محمد (ص) است که در عالم نقاشی نظیر آن کمتر دیده شده و این نسخه بتاریخ (۹۰۰ هـ - ۱۴۹۴ م) (۴) در هرات کار

۱- بنقل از مجله سخن ش ۶-۷ دوره ۱۷ ص ۶۶۶ سال ۱۳۴۶ .
 ۲- آبدات نفیسه هرات سرور خان گویا اعتمادی ص ۳۶-۳۷ کابل ۱۳۴۳ .
 ۳- خوشنویسان دکتر بیانی ص ۱۹۹ .
 ۴- مجله روزگار نوص ۳۲ ، ش ۱-۳ ص ۱۳۴۱ ؛ ش ۴ ص ۱۳۴۲ ، ۱۷۰ ص ۱۳۴۳ .

شده است. خواجه ميرك در هرات در او آخر قرن نهم ه (۱۵ م) میزیسته و در سال (۹۱۳ ه) پدرود حیات گفته است.

۳- قاسم علی:

در نیمه دوم قرن نهم هجری (۱۵ میلادی) هنر مندی از آنسوی کوههای هنر آنروز ظهور و طلوع کرد که نامش قاسمعلی چهره کشای است. «استاد قاسم علی زبده مصوران روزگار و قدوة نقاشان شیرین کار است. وی این فن را از کتا بخانه امیر هدایت بدست آورد. بسبب تعلیم آنحضرت گوی سبقت از امثال و اقران برده و پیوسته در خدمت ملازمانش کمر خدمت بسته و همواره از کثرت انعام و احسانش در مقام رفاهیت و فراغت نشسته... (۱).»

قاسم علی یکن از نقاشان برجسته و از همکاران نزدیک بهزاد است و اما در کارهای هنری خود میتواند همپایه استاد بهزاد باشد. قاسمعلی در کشیدن صورتهای اشخاص قدرت عجیبی دارد، بطوریکه مینیاتورهای مزبور وی پیوست به امضایش در چندین نسخه نفیس دیده شده است. استادساکسیان در راه تحقیق از آثاریکه ازین هنرمند بوجود آمده و توفیق هاییکه اشتباهاً با و نسبت داده شده، بررسی بعمل آورده و صحت و سقم امضاها را روشن ساخته است. دریک نسخه خطی خمسة نظامی که تاریخ کار آن (۸۹۹ ه) (۲) (۱۴۹۳ م) است و فعلاً زینت بخش موزه بریتانیامیباشد، امضای قاسم علی در آن مشاهده گردیده است. در هفت تصویر از نسخه خطی مزبور استاد ساکسیان نظر دارد که شش تصویر آن منسوب به قاسمعلی بوده و شاید بدیع ترین صورت درین نسخه همان صورتی باشد که مدرسه ای را در هوای آزاد نشان

۱- خلاصه الاخبار فی بیان احوال الاخبار تألیف غیاث الدین الملقب به امیر خواند، نسخه خطی

کتابخانه ملی ملک تهران، ۹۷۸ قمری، شماره و صفحه ندارد. تاریخ حیات نقاشان

• برای آشنایی با کار این هنرمند به مینیاتور اول رجوع شود.

۲- رجوع شود به ص ۱۷۱ تاریخ صنایع ایران، دکتر ویلسن ترجمه فریاد.



مینیا تور (۱)

نقاشی توسط قاسم علی چهره کشای، کار مکتب بخارا، مقارن

۱۵۴۰ میلادی تصویر از خمسه نظامی

میدهد، در یکی دیگر از آن تصاویر دختر جوانی دیده را جلب میکند که با شرمساری در برابر همسالانش عشوه گری میکند. در تصویر دیگر يك درخت بزرگ به ملاحظه میرسد، که بر بالای سر مدرس و شاگردانش سایه انداخته است و همچنان تصویر دیگر، دسته ای از زنان را در حالت حمام نشان میدهد، که در آن یکی از آنان دست دیگری را که در آب حوض است، گرفته و در حال کشیدن است تا در آب فرود آید و همه یکجا در آب باشند. در صورت مزبور شخصی در حال عود نواختن دیده میشود. تمام آنچه درین مینیاتور ملاحظه میگردد، زیبا و دلربا است (۱) در موزه مترو پولتن نیوریاک، مینیاتوری از آثار میر علی شیر نوایی وجود دارد که بسیاری از خصایص سبک قاسم علی در آن ظاهر است و از آن جمله است مرغزار طلائی، درختان بزرگ چنار و تصویر حقیقی برگهای خزانی (۲).

۴- مولینا محمد نقاش (۳)

از نقاشان معروف قرن نهم هرات است. وی در عصر سلطان حسین بایقرا در شهر هرات زندگی مینمود و میر علی شیر نوایی مقدم او را گرامی میداشت. او بهنگام سلطنت بدیع الزمان میرزا پسر سلطان حسین، بنا بر اهلیت و لیاقتی که داشت در سلك نقاشی بمرتبه عالی صعود نمود و فرمان کتابداری کتابخانه سلطنتی به وی داده شد. تا آنکه در اوائل استیلای ابوالفتح محمد خان شیبک در حدود سال (۹۱۰-۹۱۳ هـ) در هرات دیده از جهان فرو بست. استادان دیگر نقاشی عبارت بودند از: مولینا هوایی، مقصود، استاد بابا حاجی، ملا یوسف، استاد محمدی، استاد شمس الدین مولینا درویش محمد، رستم علی، استاد شاه مظفر، استاد خلیل و نظایر آنان که صرف با ذکر نام شان بسنده شد.

۱- التصوير فی الاسلام ... ص ۵۳ .

۲- رهنمای صنایع اسلامی دکتر م. س. دیماند، ترجمه فریاد ص ۶۰-۶۱ تهران ۱۳۳۶ .

۳- روضة الصفا تصنیف میر خاوند شاه مشهور به میرخواند ص ۲۸۱ و نیز رجوع شود به ص ۴۲-۴۳

زندگانی سیاسی میر علیشیر نوایی بقلم بار تولد روسی، ترجمه پوهاند میر حسین شاه کابل ۱۳۴۶ .

شرح مینیاتورها و صفحات مصور

شا هنامه با ینسقری:

در قرنهای (۵-۵۶۰) داستانهای شاهنامه فردوسی توجه نقاشان را بخود جلب کرد و آن به علتی است که از یکطرف زیبایی داستانها گیرنده است و از جانب دیگر صحنه های آن از دیگر سرایندهگان برتر بوده و آنان «نقاشان» را بر آن داشته است تا فراخور این داستانها، نقش های زیبایی خلق کنند. از جمله داستانهای مزبور داستان «زال و رودابه»، «منیژه و بیژن»، «رستم و سهراب» شایان آن بوده است تا مردمان به چنین داستانها آشنا گردند و با آن بنظر تحسین و اعجاب بینند (۱).

اگر بد کنی کیفرش بد بری ز چشم زمانه بخواب اندر است

سرا یو نها نقش بیژن هنوز بزندان افراسیاب اندر است

شا هنامه با ینسقری که کارمکتب هرات را مینمایاند در سال (۲۳-۵۸۲۲) مطابق (۳۰-۱۴۲۹م) از طرف جعفر با ینسقر، برای کتابخانه با ینسقر میرزا (۷۹۹-۵۸۳۷) (۲) تهیه گردیده است و این شاهنامه بسال (۱۴۳۰م) پ پایان رسید و از طرف با ینسقر میرزا مقدمه ای بر آن نگاشته شد. در صفحه اول آن یکدسته گل زیبا و خیلی قشنگ با مضای طغرایسی شهزاده موصوف دیده میشود.

در مقدمه کتاب دو صفحه اول مصور است، و باقی صفحات دارای مینیاتورهای خیلی عالی و جالب میباشد. و همچنان متن کتاب بخط خوش نوشته شده و تذهیب کاری آن با داشتن شاخ و برگهای پیچیده طرح های اسلیمی و زنده چینی از دیگر

۱- مختصری از پیشگفتار استاد پور داوود بر کتاب «بیژن و منیژه» ص ۳۰ نقل از هفت اقلیم امین

احمد رازی، سال ۱۰۰۲ (بررسهای تاریخی ص ۲۵۴ سال ۳ شماره ۵، ۱۳۴۷).

۲- مطلع السعدین ص ۵۲ نسخه خطی کتابخانه ملی ملک تهران.

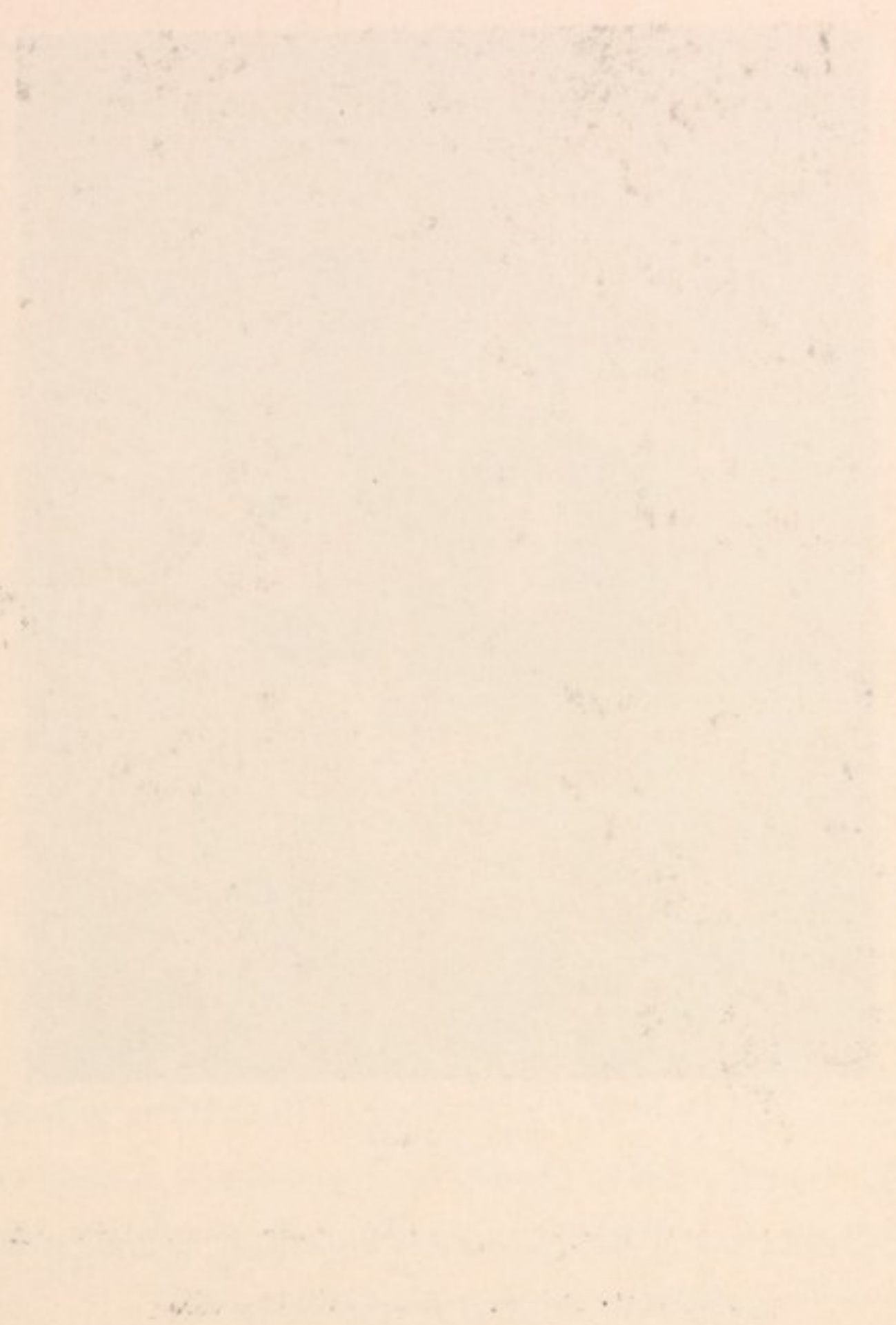


مینیاتور (۲)

يك مرد جهانگرد، در حضور كيكاووس راجع به ديوان مازندران صحبت

میکند - شاهنامه بایسنقری، هرات ۱۴۳۰ میلادی

مالزده
سخه ها
شاهانه
شرح
عوز شمار
شکای
جی از
ننه بینا
املاح
رحله
ز آبی
نظ
نقص
جنگ به
۱۱۰۰
بینه فتح
جو بر ف
بخرو
چون س
بگس
مگر
جمع
این بینا



نسخه ها امتیاز خاصی دارد. شرح مربوط باین تصاویر را در صفحه تیکه اختصاص به شاهنامه های مصور دارد، ملاحظه خواهند فرمود.

شرح مینیاتور های شاهنامه بایسنقری از کتاب (بازیل گری) صفحات مصور شماره (۱-۲) شعر ندارد (۱). درین تصاویر بایسنقر با بزرگان و اعیان دربار خود به تماشای شکار آهوان، گرگان، شیر و غیره دیده میشود. وی جامه سبز به تن داشته و جامی از شراب در دست را ست گرفته و چتری بالای سرش سایه انداخته است.

صفحه مینیاتور دیگر (۲) منظره در بار کیکاووس را مینمایاند که در آن يك مرد آواره به اصطلاح «دیو» حضور شاه را دریافته و در باره دیوان مازندران صحبت میکند و او را بر حمله دیوان برمی انگیزد. درین مینیاتور لباس های افراد بر نگرهای بادنجانی سبز و آبی دیده میشود و نیز کوزه های آبی و سفید بالای میزی که گل قشنگی پهلوی آنست، بنظر میخورد.

در تصویر دیگر «رستم» پهلوان نامی و افسانه ای سر زمین ما با نوه اش «برزو» در جنگ دیده میشود. داستان «برزو» یا «برزو نامه» از طرف شاعر گمنام، در حدود سال (۱۱۰۰ م) در شاهنامه فردوسی وارد گردیده است. درین جنگ رستم بر تن پیر بیان پوشیده فتح و ظفر نصیبش میشود و «برزو» بوضع خیلی اسفناك نقش بر زمین میگردد و چهره بر نقاب خاك میکشد (ص ۹). مینیاتور دیگر مرگ اسف انگیز «سیاوش» پدر کیخسرو بدست گرسیوز تورانی را تمثیل میکند. که شرح آن چنین است:

چون سیاوش از پدر بیگانه شد. روی بدر بار افرا سیاب آورد و با دختر او «فرنگیس» ازدواج کرد و بدان سبب بمقام و مرتبت پر حشمت و توقیر رسید. لیکن سبب انجام گریوزا (گرسیوز) که مرد مطلع از جنگ بود به افرا سیاب از سیاوش سعایت

1- Basil Gray, Persian miniatures, P. 8. 1962

2- Ibid

• رجوع شود به مینیاتور دوم.

•• این مینیاتور مکتب هرات در سال (۱۴۳۰) میلادی است. رجوع شود به مینیاتور سوم.

وبد گویی کرد و خشم او را نسبت به سیاوش برانگیخت و سیاوش را هلاک کرد. بنابراین آتش نفاق و شقاق را میان طوایف آریایی و تورانی برافروخت (۱).
 شاهنامه فردوسی این واقعه را بدین سان تمثیل میکند:

نگه کرد سیوزاندر گروی	گروی ستمگر نیچید روی
بیامد به پیش سیاوش رسید	جوانمردی شرم شد ناپدید
بزد دست وریش شهنشه گرفت	بخواری کشیدش بخاک ای شگفت
پیاده همی برده مویش کشان	چو آمد بدان جا یگانه نشان
که آنروز افگنده بودند تیر	سیاوخش و گرسیوز شیرگیر
بیفگند شیر ژیان را بخاک	نه شرم آمدش زان سپهبد نه باک
یکی طشت بنهاد زرین برش	بخنجر جدا کرد از تن سرش (۲)

ثعالبی در شاهنامه خود موضوع را بدینگونه بیان میکند:

کجا آنکه فرموده بد طشت خون	گروی زره برد و کردش نگون
بساعت گیاهی از آن خون برست	جز ایزد که داند که آن چون برست
گیاه را دهم من کنونت نشان	که خوانی همی خون اسیاوشان (۳)

صحنه مصور دیگر، صفوف متقابل جنگ میان ایرانیان و تورانیان است. در جنگ «پیران» سردار لشکر تورانیان بدست «گودرز» پهلوان کشته میشود. پهلوانان و رزم آریان تورانی درین صحنه از مینیاتور جامه های بزرگ بادنجانی بر بالای زره پوشیده اند و نقاش چیره دست در کشیدن زمینه های خرد و کوچک و تعدد شکلها مهارت بسزایی انجام داده است.

و همچنان شکل مدور صفوف درین تصویر خیره کننده بوده و از بهترین و عالیترین

1- Basil Gray , persian miniatures, p.8

۲- شاهنامه چاپ دبیرسیاقی تهران ج ۲، ص ۵۸۲-۵۸۶

۳- ترجمه محمود هدایت تهران ص ۹۶.



مینیا تور (۳)

کشتن سیاوش بدست گرسیوز، کارمکتب تیموری هرات
قرن نهم هـ.

بازار دهم

بازار هدی

بازار بک

بازار شده اس

بازار که تا

بازار حله

بازار بنفص

بازار نو

بازار سخن

بازار جی

بازار وین

بازار

بازار سید

بازار پاد

بازار موی

بازار کمان

بازار هر

بازار یکا

بازار کمر

بازار نیغ

بازار انش

بازار سینه

بازار بجه

بازار شاد

شاهکار های هنری محسوب میشود.

در يك صفحه مینیاتور دیگره مرحله ای از داستان هفت خوان اسفند یار نشان داده شده است. اسفند یار برای رسیدن به قلعه ار جاسب تورانی، میخواهد منازلی را طی بکند که ناگاه در مسیر را هش دو گرگ با دندان های چون تیغ آبدار نمودار شدند و بدو حمله کردند. اسفند یار، با شمشیر بران و کشنده خود، آنها را بکشت و راه وصول بمقصد را برای خود سهل گرداند و شکر خدای را بجا آورد (۱).

فردوسی در شاهنامه به بیان آن چنین صورت میدهد:

سخن گوی دهقان چو بنهاد خوان	یکی داستان رانداز هفتخوان
یکی جام زرین بکف بر گرفت	ز گشتاسپ آنکه سخن در گرفت
ز رویین دژ و کار اسفند یار	ز راه وز آموزش روزگار... (۲)

یا:

سپهبد چو آمد به نزدیک گرگ	ببفشرد ران همچو پیل سترگ
بدیدند گرگان برویال اوی	میان ویلی چنگ و کوپال اوی
زها مون سوی او نهادند روی	دو پیل در آگاه دو جنگجوی
کمان را بزه کرد مرد دلیر	بغرید بر سان درنده شیر
براهر یمنان تیر باران گرفت	به تندی کمین سواران گرفت
ز پیکان پولاد گشتند سست	نیامد یکی پیش او تندرست
نگه کرد روشندل اسفند یار	بدید آنکه زوست گشتند وزار
یکی تیغ زهر آبگون بر کشید	عنان را گران کرد و سر در کشید
سرا نشان بشمشیر بر کرد چاک	گل انگیخت از خون ایشان زخاک

• این مینیاتور کار مکتب هرات در سال (۱۴۳۰) میلادی است. رجوع شود به مینیاتور چهارم.

۱- Basil Gray. persian miniatures p.10

و نیز مراجعه شود به صفحه ۱۴۱ شاهنامه ثعالبی ترجمه محمود هدایت چاپ تهران.

۲- شاهنامه فردوسی از روی چاپ ژول مول قطع جیبی ۷ جلدی ج ۳ ص ۱۳۹۳ به بعد.



مینیاتور (۴)

داستان هفت خوان اسفندیار

اسفندیار در وقت حمله بر دو گرگ، شاهنامه بایسنقری هرات

۱۴۳۰ میلادی

ناله‌ها و آه‌ها

آتش گل

ساقی بیا که باز بر اورنگ خسروی
گل جلوه داد حسن کمالات معنوی

بلبل ترانه ساخت بر اورنگ بار بد
سر کرد عاشقانه غزل‌های پهلوی

می ده برنگ آتش موسی که هر طرف
شد از دم بنفشه روان باد عیسوی

پهلو زند به سینه سینا دل چمن
از بسکه در گرفته درونار موسوی

باد بهار ز آتش هر گل که بر فروخت
بر خاک ریخت آب رخ نقش مانوی

فصلی چنین که لاله بصحرا کشید رخت
حیف است ای جوان تو بکاشانه منزوی

بگذر بطرف باغ که مرغان را ستگوی
خوش میزنند راه مقامات معنوی

می خور بصوت فاخته امشب که صبحدم
از عند لیب این چمن آواز نشنوی

ای سرو نو بر آمده این سرکشی چرا
چون یکدو روز دیگر ازین باغ میروی

پاداش نیک نیک و مکافات بد بد است
دیروز هر چه کشته ای امروز بد روی

و اصل کابلی

نیاز آزادگان

سوختن در انجمن چون شمع کار ساده نیست
آتش ما جز بپای خویشتن ، استاده نیست
ما چشم دیگران کی بر حقایق بنگریم
همت ما اینقدر آخر زپا افتاده نیست
عالم سر گشتگی ما را بیا بان مرگت کرد
عمرها شد منزل ما در قبال جاده نیست
حلقه های زندگی زنجیر گردن گشته است
اندرین محنت سرا يك حلقه بکشاده نیست
صد هنرنا داشته در ظل قدرت، حاصل است
صد کمال داشته ، در ناتوانی ، زاده نیست
دیده ای بر جان نثاری های ما کس وانکرد
بهر ضبط ناله ما گوش کس بنهاده نیست
مشت خاکیم و نبرداریم سرا زخاک راه
سجده بیچارگان را منت سجاده نیست
ذوق هستی جفا نگیرد در دل وارستگان
کسب شهرت رهنمای مردم آزاده نیست
از ازل ما نشه پرداز شراب و حد تیم
آب و تاب مستی ما باردوش باده نیست
شد دلیل تیربختی فکرت روش « حکیم »
چشم مردم در قبول آفتاب آماده نیست

پوهاند دکتور عبدالحکیم « ضیایی »

ملک

بسته بساط زلفه و سحرنا زلفه دلجو

آوازها

له غنچه راغون به ناله آواز دلجو

آب گشتیم وز موج ماصدایی برنخاست تار گشتیم وز ساز ما نوایی برنخاست

غنچه راخون ساختیم ولاله را دل سوختیم زین چمن یک گل چو ماداغ آشنایی برنخاست

پشت پاخوردم اگر برخاستم بر روی کس گردمن بیهوده از جایی بجایی برنخاست

در هزاران کاروان بویی ژپیراهن نبوده از هزاران محمل آواز در رایی برنخاست

بی صدا بودست یاران ساز پیدا و شکست ز آمد و رفت نفس آواز پایی برنخاست

راست گر پرسی نشد سروش بجای جلوه گر کز پیش از هر طرف دست دعایی برنخاست

آه بی پروا دهد آخر «ضیاء» خاکم بیاد

هر کجا برنخاست طوفان بی بلایی برنخاست

ضیاء قاری زاده

بسته بساط زلفه و سحرنا زلفه دلجو
له غنچه راغون به ناله آواز دلجو

بسته بساط زلفه و سحرنا زلفه دلجو
له غنچه راغون به ناله آواز دلجو

بسته بساط زلفه و سحرنا زلفه دلجو

پرتگاه

آنجا، فراز کنگره های بلند کوه
جاییکه آسمان به زمین دست میدهد
آنجا که آفتاب فرا روی قله ها

هر صبح زود بوسه تقدیس می نهد.

شیب و فراز یخ زده شیله های آن

از دور می رسد بنظر همچو کهکشان

البرز و اردوش و بر بیکرانه اش

دارد ز اژدها و طلسمات داستان.

کهسار سالخورده و سنگین و با وقار

بسیار گرم و سرد جهانرا شمرده ای

آینه دار راز جهان کهن در آن

هر نقش صاف و در هم سنگ فشرده ای

اوج ستیغ کوه هم آورد با سپهر

عمق نشیب دره هم بستر زمین،

آنجاست پرتگاه مخوف جهنمی

در پای لاشه های خطر ناک و سهمگین.

مشت عظام پا و سرو ساعد و کمر

افتاده و فسرده بزر فای پرتگاه

« قربانگاه عاشق ناکام » گشته ثبت

آنجا بخون کشته بر سخره سیاه.

عبدالحمی آرین پور رستاقی

سرگشته

این کیست اینکه میرود و میکند نگاه
 از زیر پرده بانگه تلخ سوی من
 میجو دیدم بجلوه و میگویدم بنیاز
 کم کرده آروز ، تو نه ای آروزی من
 آیا هموست این ضم د لربا که باز
 میخواندم بخویش و نمی آیدم به پیش؟
 یا خاطر پریش،
 از رنج کهنه جان مرا تازه میکنند،
 با دل گرفته راه سوی آروزی خویش
 از خاطر نرفته فزون در د های من
 اما کجاست یا دو فاشیوه بی که باز،
 در گوش وی به زمزمه خوانم سرودراز،
 وز شدت نیاز،

در هجر وی به صبح فشانم سر شک غم
 وز مهر وی بناله سپارم شب دراز
 سر گشته من! که خاطر بی یاورم به یاس
 افسرده شد، نداد وی امید واریسم.

گشتم خموش زانکه درین دشت بی پناه،
 هر شام و هر پگاه،
 بیهوده ناله کردم و نشنید زاریم
 در ژر فنای حادثه ها کیست همچو من
 سر کشته و نیافته راه و گرفته دل

با يك جهان هوس
 در مانده پابه گل
 می پیچدم به گوش نواهای پر خروش
 گای راه گم بیا!
 تاریکی است و می نهم آنسو قدم به جوش.
 این بانگها ز کیست؟
 کجا میروم؟
 چرا؟

پوهنوال محمد رحیم الهام

تذکر:

در شماره ۳-۴ سال ۱۳۵۰ این مجله در بخش اشعار، شعری تحت عنوان «شعله آشام»
 که از فریدون توللی است سهواً بنام مرحوم دکتر میرنجم الدین انصاری چاپ
 شده است.

در لغت نامه ایران تا اینجاست
 و اینست که در لغت نامه ایران
 تا اینجاست که در لغت نامه ایران
 تا اینجاست که در لغت نامه ایران
 تا اینجاست که در لغت نامه ایران
 تا اینجاست که در لغت نامه ایران
 تا اینجاست که در لغت نامه ایران
 تا اینجاست که در لغت نامه ایران
 تا اینجاست که در لغت نامه ایران
 تا اینجاست که در لغت نامه ایران
 تا اینجاست که در لغت نامه ایران

در لغت نامه ایران تا اینجاست
 و اینست که در لغت نامه ایران
 تا اینجاست که در لغت نامه ایران
 تا اینجاست که در لغت نامه ایران
 تا اینجاست که در لغت نامه ایران
 تا اینجاست که در لغت نامه ایران
 تا اینجاست که در لغت نامه ایران
 تا اینجاست که در لغت نامه ایران
 تا اینجاست که در لغت نامه ایران
 تا اینجاست که در لغت نامه ایران
 تا اینجاست که در لغت نامه ایران

شایستن و بایستن

موضوع این مقاله قاعده استعمال مصادر توانستن، یاراستن، شایستن، بایستن، خواستن و دانستن است. این مصادر در مواردیکه بعنوان فعل معاون یا کمکی بکار میروند، غالباً با مصدر یا مصدر مرخم می آیند مانند: نمی توانم گفت، نتوان رفتن. امروز مشتقات این مصادر با فعل و صفتی استعمال میشود. مثلاً بجای نمیتوانم خورد، میگوئیم خورده نمیتوانم. گاهی میگوئیم نمیتوانم بخورم. مقصود از موضوع مورد بحث، توضیح همین نکته است و اینک برای تایید قول خود نمونه های از نظم فصحارا می آوریم. البته در نثر نیز عین قاعده جاری است:

مثال توانستن بعنوان فعل اصلی:

عاشق مشوید اگر توانید
 اینست نصیحت سنایی
 یا بکن آنچه شب و روز همی وعده دهی
 یا در غم عاشقی نمایید
 عاشق مشوید اگر توانید
 یا مکن وعده هر آنچه که آن نتوانی
 منوچهری

مثال توانستن بعنوان فعل معاون:

سودا زده یسی فراق یسارم باز یچه یسی دست روزگ یسارم
 نتوانم گفت کز غم دل ایام چگونه می گذارم
 سخن درست بگویم نمیتوانم دید که می خورند حریفان و من نظاره کنم
 حافظ

من وتو سخن توانیم گفتن من از بیدلی وتو از بید هانی
 مکی پنجشیری

آنچه نتوانند زد آن دیگران برهفت رود آن نوا ، از دست چپ آناه بر یکتازند
 سنایی

صبر صبر هجر توای سرو بلند ریشه عمر من از بیخ بکند
 پس چرا بسته اویم همه عمر اگر آن زلف دو تا نیست کمند
 یکی جان نتوان کرد سوال کز لب لعل تو یک بوس بچند
 رودکی

دوست نزدیک تر از من بمنست وین عجب تر که من از وی دورم
 چکنم با که توان گفت که یار در کنار من و من مهجورم
تاند مخفف تواند:

نه هما ناکه همیشه ملکی تاند کرد آنچه او کرد زمردی به در کستان
 فرخی

چگونه باشدی از پیچ من بی تانمی گفتن که هست از عشق چونان که چونان راجنان دارد
 سنایی
 جمال با تو نتاند شد ار بخواهد جفت بقدره با تو نیارد ز دار بخواهد بر
 فرخی

بلبلی کسرد نتاند به دل منسوده دلان

آنکه آن زلف بخرم غالیه سای تو کند

بدور طاس کس نتوان رسیدن

توان دور فلک بنمودن از طاس

کس نثاری کرد نتوانست اندر خورداو

زانکه اشک عاشقانش لؤلؤ منشور بود

هر گاه این مصدر پیش از کاف واقع شود ،

فعل تابع آن بصورت مضارع می آید:

حلقه بر در نتوانم زدن از بیم رقیبان

این توانم که بیایم سر کویت بگدایی

ترسم ز نفاق آینه هم

زان نتوانم کسدم بر آرام

با کس نتوانم که بگویم غم عشقش

نه نیز کسی داند این راز نهانم

خوی سعدیست نصیحت چه کند گر نکند

مشک دارد نتواند که کند پنهانشن

سر نتوانم که بر آرم چو چنگ

ورچو دهم پوست ببدرد قفا

که تواند که دهد میوه الوان از چوب

یا که داند که بر آرد گل صد برگ از خاک

توان: بمعنی طاقت و زور:

به بد روز همد استلانی نکرد

که با زوش بیا زور بود وتوان

مثال یا راستن بمعنی توانستن:

ز تو یارستن این کسار دور است

نه اندک دور بل بسیار دور است

معروفی بلخی

اشك حافظ خرد و صبر بدريا انداخت

بدست اندرش برق وزيرش بـراق

چو اندر تبارش بزرگي نبود

بجان تو که نيام تمام کرد نگاه

از رنج تن تمام نيام نهادپي

از هم نفسان مرا چراغي است

من از رشك قد تو ديدن نيام

کسی اين راز پيدا نياست کـرد

نيارد شدن پيش گرد گـزين

خورشيد را سخي چو تو دانند مردمان

يارا :

با رخش گل ندانم بچه رونق به شگفت

کرا سلطان سلطانان بـمال وجاه بنـوازد

نه دارا داشت اين ياراونه اسکندر اين زهره

چه کند سوز غم عشق نياست نهفت

که ياراش پيش آمدن در کجا

غضائري

نياست نام بزرگان شنود

فردوسي

زبیم چشم رسيدن بدان د و چشم سپاه

فرخي

وز درد دل بلند نيام کشيدوای

مسعود سعد

زان پيچ نفس زدن نيـام

خاقاني

سهی سرور آزاده بوستانی

بماندند با درد ور خسار زرد

نشیند براه وی اند کمین

فردوسي

خورشيد با تو کرد نيارد برابري

فرخي

با قدش سرو ندانم به چه يارا برخاست

به بد کردن برو گيتي ندارد زهره و يارا

سوزنی

که شاه خسرو ان دارد زهي زهره خهي يارا

سوزنی

دانستن بمعنی توانستن :

چرا این چه دانم گفتن که عنصری گوید

چنین بماند شمشیر خسروان آزار

مسعود سعد

در یغا آن سخن هائی که دانم گفت و نتوانم

وگر گویم از آن حرفی جهانی را نوان دارد

سنایی

راد مردی و مرد دانسی چیست

بسا هنر ترز خلق گویم کیست

آنکه با دوستان بداند ساخت

و آنکه با دشمنان بداند زیست

ترکشی ایلاقی

او سخن گفت ننداند چه گنه داند کرد

گنه آن چشم دژم دارد و آن زلف دو تاه

فرخی

هیچ صیقل نکو نداند کرد

آهنی را که بد گهر باشد

سعدی

کس نداند گفتگو از کس بدانکی طمع کرد

با چنین فرمان و چندین شغل و چندین درد سر

فرخی

همه گوهر و جامه و تاج ها

کس آنرا ندانست کردن بها

فردوسی

شایستن ، یا شاییدن بمعنی سزاوار بودن لایق و مناسب بودن در خور بودن دو مورد استعمال دارد، یکی بعنوان فعل اصلی و دیگر بعنوان فعل معاون یا کمکی جایکه متعلق با اسم باشد بمعنای اصلی و جایکه متعلق به فعل باشد بمعنای کمکی بکار میرود. اینک صورتهای مختلف این دو مورد شرح میشود : به عنوان فعل اصلی در ینصورت معنای سزاوار و لیاقت را میرساند. بعضی صیغه های این فعل را با امثله بیان میکنم و از پاره دیگر مثالی نداریم.

مثال شایم :

کی خدمت را شایم تا پیش تو آیم

با این سرو این ریش چو پا غنده حلاج

که آن خورشید بر گردن ز عشق او همی سوزد

ابو العباس مروزی

و هر دم شکر می گوید که سوزش راهمی شایم

مرا چو پرده در آویختی برین درگاه

هم از برای برآ و بختن نمی شایم

اگر شایم به مهر و دوستداری

ز من بردار بنار گرم و خواری

من چه مرد آکارم

ویش و رامین

اگر شایم ترا چاکر پدیدارم یکی نیکی

که جز نسا بکاری را نشایم

در دولت شاه چون قوی شد رایم

و گر نه چون ترا باشد پدیداری کنم فرمان

زر گفتم مرا که من ترا کی شایم

گفتم که رکاب راز رز فرمایم

شایمی :

آمد آهن گرفت ، هر دو پایم

همه دشمنی از تو دیدم ولیکن

نگویم که تو دوستی را نشایمی

و گر طاقت نداری جور مخدوم

فرخی

چون ایزد شاید ملک هفت سماوات

برو سعدی که خدمت را نشایمی

ای دل تو بدین مفلسی و سواپسی

سعدی

ای آنکه ملک هر گز بر تو بدل نجوید

انصاف بده که عشق را چون شایمی

ای آنکه از خسروان تو شایمی

منوچهری

فرخی

مرا چو پرده در آویختی برین درگاه

اگر شایم به مهر و دوستداری

ز من بردار بنار گرم و خواری

من چه مرد آکارم

اگر شایم ترا چاکر پدیدارم یکی نیکی

در دولت شاه چون قوی شد رایم

زر گفتم مرا که من ترا کی شایم

شایمی :

آمد آهن گرفت ، هر دو پایم

همه دشمنی از تو دیدم ولیکن

نگویم که تو دوستی را نشایمی

و گر طاقت نداری جور مخدوم

فرخی

چون ایزد شاید ملک هفت سماوات

برو سعدی که خدمت را نشایمی

ای دل تو بدین مفلسی و سواپسی

سعدی

ای آنکه ملک هر گز بر تو بدل نجوید

انصاف بده که عشق را چون شایمی

مثال شاید:

در حال شادی است شاد باشی شاید
 بخونم گریبا لاید دو دست نازنین شاید
 اگر به باده مشکین دلم کشد شاید
 که بوی خیر ز زهد وریا نمی آید
 حافظ

مشو دیگر به نزد ویس جادو
 زن مو بد کجا شاید زن تـ

نپاید جهان بر تو ور پایندی
 از و هر بدی کایدی شایندی
 ابو شکور بلخی

شاییم:

گر دسته گل نیاید از ما
 همچون جگر کباب عاشق
 هم هیمة دیک را بشاییم
 جز آتش عشق را نشاییم
 سنایی

شایند:

حرمت رفیق گیسریید
 تا پیشگاه را بشایید
 تفسیر کشف الاسرار وعده الابرار

شایند:

بدو گفت بر گرد گرد جهان
 بخوبی سزای سه فرزند مین
 مه دختر گزین از نژاد مهمان
 چنان چون بشایند پیوند مین
 ویس ورامین

یکی کم بود شاید از شانزاده
 که شایند هر يك به شاهنشاهی
 بماند بر ا در ترا پانزده
 بدیشان بود شاد تخت مهابی
 فردوسی

شایستی:

از ترجمه تاریخ طبری: معاویه با وگفت (باسم) تو آبشوی خویشتن شایستی که
نبیره صلعم بود بفرزند می چگونه شایستی.
از مصدر شایستن مشتقاتی داریم از قبیل شاینده، شاییده، شایست و نشایست بمعنی
روا و ناورا.

نا شایست و شایست مین و ترو بلاست این بیش بایست مین و ترو

شایانی یعنی شایستگی و شایان بمعنی لایق و سزاوار:

چو مغز اندر سرو چون هوش در سر بجای ولایق و شایانانی ای زان
بهار

شایانیت: و آن از دو سبب تواند بود: یکی آنکه طبیعت در او اثر کند و آنرا شایانیت
آن دهد که مناسب تر شود مرغذای آن عضورا: تنکسوق نامه ایلخان، بانشای رشیدالدین
فضل الله.

و شایسته بمعنی لایق و محترم (در پندتو بمعنای زیبا):

عادل زمانه داری قاهر جهانستان بایسته پاد شاهی شایسته شهر یار
ای افتخار مملکت و افتخار عصر شایسته اختیاری و بایسته افتخار
چون سرو ستهی قامت شایسته تراز سرو چون ماه دو هفته رخ بایسته تراز ماه
انوری

چون فرزند شایسته آمد پدید ز مهر زنان دل بیاید بریید
و یس و رامین

ای هر کفایتی را شایسته و امینین وی هر بزرگی را در خور و سبزا
مسعود سعد

شای صیغه امر:

تو بدین از همه شایسته تیرری همچین باش و همه ساله تیر و شای
فرخی

صیغه نهی از شایستن: زایا شایست

شایستن و ایستن

درغم حجج بودن اکنون ازادای حجج بهست

من بگفتم این سخن گوخواه شایسی خوامشای

سنایسی

وشای بمعنی زیب:

امیرزیبی و شایسی به تحت ملک و بتاج

همی بیاش مر این هر دورا توزیب ووشای

فرخی

شایستگی:

بدین شایستگی جشنی بدین بایستگی روزی

ملک رادرجهان هرروز جشنی بادونوروزی

شایگان یا شاهگان بمعنی شاهوار سزاوار شاه، هر چیز خوب و نیکو ذخیره مال

گنج شاهانه، همچنین شایگان اصطلاح معروف عروض (۱):

ایسات پر صنایع دو شیزه منست

بی شایگان ولیک به از شایگان

رشیدی

گذشته از آن کار بی مزد و رایگان یعنی بیکار را نیز شایگان خوانند «مفرمای درویش را

شایگان. شهید» شاعریکه در کلامش این عیب عروضی دیده میشد فوراً عذر می خواست

تا حمل بر جهلش نشود.

انوری گوید:

گرچه بعضی شایگانست از توانی باش گو

عفو کن وقت اداوانی ندارم بس ادا

بعنوان فعل معاون: از مصدر شایستن سه صیغه آن شاید و شایست و شاییم با مصدر

یا مصدر مرخم بکار میرود از سایر صیغه ها مثالی در دست نداریم.

در اصطلاح عروض قافیه شعری را گویند که در آن تحکمی باشد و آن بردو بخش است، شایگان خصی آنست

که حروف اصلی را با حروف زاید قافیه کنند تاریکتر را به تر (مرطوب) قافیه سازند یا سمین را با زمین. این نوع

بیش از یک یادوبار جایز نبود. شایگان جلی و آن بردو قسم است الف بعضی حروف زاید را که میان آنها

عاد تا نتوان فرق کرد؛ مانند: مکرر گراندن آب و گلاب یا سازگار و کامگار. ب- قافیه آوردن الف و نون

مانند نیکان و دوستان و الف و نون اصلی مانند دامان و انسان.

مانند نیکان و دوستان و الف و نون اصلی مانند دامان و انسان.

همی شد نشایم زین بوم رست

که این جای بد زادن ما نخست

اسدی

مثال شایست:

دل شیرویه را شرین بیایست

ولیکن با کسی گفتن نشایست

تخفت ار چند خوابش بیایست

که در بر دوستان بستن نشایست

فخرالدین اسعد گرگانی

مثال شاید:

یر غو بر شاه نشاید بد بردن

پس غصه روز گار باید خوردن

این کار که پای در میانش داری

هم روی بدان سرخ کنی هم گردن

شمس الدین صاحب دیوان

هر سوالی کز آن لب سیراب

دوش کردم همه بداد جواب

گفتش جز به شب نشاید دید

گفت پیدا بود به شب مهتاب

عنصری

شاید پس کار خویش بنشستن

لیکن نتوان زبان مردم بستن

سعدی

سست پیمان دلبری دارم بغایت سنگدل

سنگدل شاید که باشد سرخ پیمان کس مباد

امروز که کلمه شاید را که سوم شخصی مفرد مضارع شایستن است بمعنی ادات

احتمال شک و ظن بکار می بریم ممکن است در اصل شاید بوده و بعد ها جزء دوم را

حذف کرده اند و تنها شاید را بکار برده اند، بمعنی ممکن است، احتمال دارد.

مصدر بایستن یا بایدن بمعنی لازم بودن واجب بودن و ضرور بودن است این مصدر

و مشتقات آن بدو معنی بکار میرفته است، یکی بعنوان فعل اصلی در موردیکه متعلق آن

اسم می بود و دیگر بعنوان فعل معاون و یا کمکی که درین مورد فعلی که تابع آن می بود به صورت های مختلف بکار میرفت. اینک صورت استعمال آن دور ایان می کنیم.

۱- بعنوان فعل اصلی :

در چنین موارد بایستن معنی لزوم و وجوب را میرساند؛ چنانچه درین شعر فردوسی :	به بربط چو بایست برخواست رود
بر آورد مسازند رانی سرود	که ما ز ندران شهر من یباد باد
همیشه برو بومش آباد باد	که در بوستانش همیشه گلست
بگوه اند ورن لاله و سنبل است	هوا خوشگوار و زمین پرنگار
نه گرم و نه سرد و همیشه بهار	نوازنده بلبل بیباغ اندرون
گر از ننده آهو براغ اندرون	گلابست گویی بجویش روان
همی شاد گردد ز بویش روان	دی و بهمن و آذرو فرودین
همیشه پر از لاله بینی زمین	کسی کساندر آن بوم آباد نیست
بکام از دل و جان خود شاد نیست	

یعنی رود را بربط چنانکه لازم بود موافق وهم آهنگ ساخت.

دل شیرویه را شیرین بایست
ولیکن با کسی گفتن نشایست
فخرالدین اسعد گرگانی

در این موارد لزوم امری یا وقوع فعلی را در زمان ماضی بیان می کند :

اینجا می و نقل و شاهی هست ولیک	بی او همه هیچ نیست او بایستی
یا: یکی چنانکه تو در صحبت تو بایستی	ولی چنانکه تویی در جهان کجا باشد

در موارد زیر لزوم چیزی یا وقوع فعلی را در زمان مضارع بیان میکند :

آن کس که نباید بر ما زود تر آید	تو دیرتر آیی بر ما چونکه بیایستی
	منوچهری

یعنی کسیکه لازم نیست زود تر می آید و تو لازم استی دیرتر می آیی.

چون آمده ای مرو از یترک	ما را چو دو دیده می بیایستی
	سنایی

گرفتمت که رسیدی بد آنچه می طلبی / گرفتمت که شدی آنچه آنچنانکه می بایستی
 نه، برگت این ندارم، هان خیره می چه باشی؟ / نه دست آن ندارم، بین زودهی چه بایستی؟
 زهمه شاهان امروز که دانی جزازو / مملکت را و بزرگی و شهی را در بای
 تو نور دیده روشن دلانی / از یرا در خورو در بایستی ای زن
 پید مهر بتی و سنگین بیاری / لیکن چو دل و چو دیده در بایستی
 دادار جهان مشفق هر کار تو بشادا / گر چه ملک الغرب توئی تا ابد اما
 کورا ابد الله هر جهان دار تو بایستی / بر تخت خراسان ملک الشرق تو شایستی

از مشتقات مصدر بایستن که بمعنی اصلی بکار رفته صیغه های زیر را ادا مییم، بعضی
 صیغه های دیگر با اصلاً بکار نرفته و یا اینکه بمانر سینه است. بایم

کنون این روز را می دید بایم / تن سیمت گشته خاک پایم
 بد، مهر بتی و سنگدل بیاری / لیکن چو دل و چو دیده در بایستی
 گرفتمت که رسیدی به آنچه می طلبی / گرفتمت که شدی آنچه آنچنان که می بایستی
 بتو تازه باد این جهان کاین جهانرا / چو مر چشم را رو شنایی بیایستی
 بگیتی کام راندن با تو نیکو ست / تو بایستی در برم با جفت یادوست
 تا جهان را پادشاه باید همی / پادشاه محمود باد اندر جهان

باید :

آنچه نباید دل بستگی را نشاید که
 چه باید روز شادی گرم خوردن
 آنجا که پیش بینی بایست موقفی
 چمن خوشست و هوا دلکشست و می بیغش
 دردا که طیب صبر می فرماید
 جهان را شاه فرخ پی چنین باید چنین باید
بباید :

تس آ زاد خود و با بنده کسردن
 و آنجا که پیش دستی باید مظفیری
 معروفی بلخی
 کنون بجز دل خوش هیچ در نمی باید
 وین نفس حریص را شکر می باید
 که خلق عالم اندر سایه عدلش بیاساید
بباید :

یکی مرد ویرا بباید نخست
 بباید فیلسوف سخت شیوا
 بباید پیچیدن این کار را
 ناز را رویی بباید همچو ورد
 زشت باشد روی نازبا و ناز
بایند :

که گوید نیو شیده ها را درست
 ابو المعانی مروزی
 که باشد در سخن گفتن توانا
 ابو شکور
 پذیره شدن رزم و پیکار را
 لبیبی
 چون نداری گرد بد خوینی مگرد
 حیف باشد چشم نا بیناودرد
 سنایی

کم از هشتاد زن پیشش نبایند
 الحق امثالی مقال ایشانم

که کمترین ندیمی را نشایند
 هم چون تو خلال زاده بایند
 سعدی

مثالی از چهار مقاله نظامی عروضی:

« پس از نزدیکان او کسانی بایند که حل و عقد عالم و صلاح و فساد بندگان خدای
بمشورت و رای و تدبیر ایشان بار بسته بود. »

باینده صفت فاعلی از بایستن:

از و بالنده تیر و تیغ از و نازنده جام می

از و باینده تاج و تخت از و تازنده اسپ و زین

قطران

بای صیغه امر:

هر نشاطی را بخواه و هر مرادی را بجوی

هر و فایسی را بیاب و هر بقایسی را بیای

بایستی:

گدا اگر گهر پاک داشتی دراصل

بر آب نقطه شرمش مدار بایستی

در آفتاب نکردی فسوس جام زرش

چرا تهی ز می خوشگوار بایستی

حافظ

همیشه گفش پلش را کفیده بینم من

به جای کفش و پلش دل کفیده بایستی

معروفی

گر زبان با من ندارد چرب هم نبود عجب

کانچه او را در زبان بایست در پیراهنست

سنایی

نخفت ار چند خوابش می بیایست

که در بر دوستان بستن نشایست

جام از بهر می همی بایست

جسم از بهر جان همی بایست

انوری

این زن و مردیکه نفس است و خرد

نیک بایستت بهر نیک و بسد

وین دو بایسته درین خاک سیسرا

روز و شب در جنگ و اندر ماجرا

سوزنی

بایست چیزی لازم و واجب:

گفت یزدان تو بده بایست او برکشا در اختیار آن دست او

بای مخفف بایست، یعنی آنچه مورد احتیاج است:

زهی تن هنر و چشم نیکان را چور و روح در خور و همچون دودیده اندر بای

ز همه شاهان امروز که دانی جز او مملکت را و بزرگی و شهی رادربای

فرخی

بایسته:

ندارد پدر هیچ بایسته تر زفرز ند شایسته شایسته تر

بایستنی:

بگفتند کاز ما تو داناتری بایستنی ها توانا تری

بایستگی:

جهان را چو باران بایستگی روان را چو دانش به شایستگی

هم چنین لفظ با یا به معنی آنچه مورد احتیاج باشد ضرور، واجب، لازم گاهی ضمیر را با لفظ باید بیاورند و گویند بایدت چنانچه درین شعر.

هر گاه که بایدت تماشا شو چهره خویشان همی بین

بایا: در بایست و ضروری:

بایا تری به مصلحت عالم از بهتری به سینه بیماران

سوزنی

مثال باید با مصدر و مصدر مخرجم:

اگر فرهنگ شان من کرد بایم گزند افزون ز اندازه نمایم

کنون این روز را می دید بایم تن سیمت گشته خاک پایم

کسی کو کند میز بانی کسی را نباید که بگریزد از مهمانی

کار تو باید که باشد بر نظام کار های عاشقان گوزار باش

در داکه درین زمانه غم پرورد حیفا که درین بادیه عمر نیورود

هر روز فراق دوستی بساید دید هر لحظه وداع می باید کرد

شهادت

مرا رفت باید بدین چاره زود رکاب و عنان را بیاید بسود

چون با تو بوم در تو نیارم نگر نیست چون بی تو بوم بیایدم زار گریست

چون با تو و بی تو م بهم باید زیست پس فرق میان وصل و هجران تو چیست

نصیر الدین طوسی

بایست: ضیغه غیر شخصی است و لزوم چیزی یا وقوع را در زمان گذشته بیان می کند.

نبایست کردن برین سوگذر بر نره دیوان پسر خاشختر

هر گاه ضرورت اقدام به فعلی برای کسی بیان میشود فاعل آن فعل نسبت به فعل بایستن

مفعول قرار می گیرد یعنی او را لازم است که چنان کند درین مورد ضمائر مفعولی به

آخر فعل غیر شخصی افزوده می شود:

ببایستم همی مرگگ تو دیدن به پیری زهر هجر انت چشیدن

چرا این راه را باز شمردی چرا سازی گه بایست نگردی

گاهی در مفرد مخاطب بجای ضمیر مفعولی (ت) ضمیر فاعلی (ی) می آید:

نبایستی تو گفتار ش شنیدن چو بشنیدی به پیشم ناور دیدن

اما بیشتر درین مورد بجای ضمیر متصل ضمیر مرا ترا می آید و فعل بصورت غیر

شخصی بایست و در مفرد غایب اسم می آید.

مرا رفت بایست کردم درنگ مرا بود با او سر پر زنجنگ

از تاریخ سیستان:

نبایست کا نجافرستم از تاریخ بیهقی:

دلیلی بایستی که ما را از این ظلمات به آب حیات بردی گاهی صیغه بایست

بعد از قتل سلطان شهاب‌الدین غوری در ۱۲۰۶، کنترل متصرفات هندی وی بدست قطب‌الدین ایبک که بحیث یک فرمانروای مستقل کام میراند و روابط و مناسبات خوبی با دربار غزنی نداشت؛ افتاد. قطب‌الدین ایبک با اتخاذ یک موقف مستقل کوشید تا با تعقیب یک سیاست سخاوتمندانه و در فضای حسن تفاهم قدرتش را در هند شمالی استحکام بخشد. بعد از مرگ وی در سال ۱۲۱۰، سلطان التمش نه تنها سیاست وی را در مورد استحکام حکومت ترکها در سلطنت دهلی تعقیب نمود؛ بلکه در مورد حفظ حیثیت مقام سلطنت نیز اقدامات لازمه بعمل آورد و برای افزایش جلال و عظمت سلطنت و به منظور جلب نظر مردم، بیشتر توجه نمود. باین ترتیب ازین وقت ببعده دربار سلطان برای اعمال نمایشی شهرت یافت (۱).

هدف اساسی ازین نوع فعالیتها این بود تا سلطان را بحیث یک شخصیت بزرگ در بین امرا تبارز دهد. متعاقباً سلاطین مربوط به خانواده‌های بلبن، خلجی و تغلق تشکیلات دولتی را بیشتر مرکزی ساختند و باین ترتیب به افسران امپراطوری تفهیم شد که موقعیت و امتیازات آنها همه از طرف سلطان و بنابر اراده او بایشان داده شده است. با گرفتن الهام از عنعنات غیر اسلامی آریایی در مورد فاصله بین مقام سلطنت و مردم، سلاطین هر نوع تماس را با مردم برای خود کسرشان میدانستند و خواستار انقیاد و خدمت اشراف نسبت بمقام سلطنت بودند.

باز هم سلاطین هند به پیروی از روش شاهان خارج آنشکور میکوشیدند تا عادل و دارای سلطه کامل در امور دولتی باشند. سعی بعمل می‌آمد تا عدالت در امپراطوری بر همه و بدون در نظر گرفتن موقعیت، نژاد و یا طبقه مذهبی تطبیق گردد. (۲) در حقیقت

۱- مزاجه شود به تاریخ اسلام (۱۳۶۱) (۱۰۶۱) (۱۰۶۱) (۱۰۶۱) (۱۰۶۱)
Some aspects of religion and politics in India during the 13th century,
prof. K.A. Nizami, Aligarh, 1961, pp. 93-94

۲- تاریخ فخرالدین مبارکشاه، فخر مدبر، ص ۳۳. همچنان:

Some aspects of religion and politics in India during the 13th century
op. Cit. 111-112

همین عمل بود که باعث شهرت سلاطین در بین مردم انگر دید و باعث استحکام قدرت آنها شد. بعد از سلطان موفقیت اشرف قابل یادآوری است. زیرا تمام فعالیت دستگاه دولت به آنها تعلق می‌گرفت. وزرا در مرکز، مقطع‌ها یا حکمرانان در ولایات و افسران نظامی همه از جمله همین طبقه مردم انتخاب می‌شدند. از همین جهت هر یکی از سلاطین دهلی مجبور بود عوامل مختلف را در تنظیم سیستم اشرافی در نظر داشته باشد. سلطان جمیعی از پیروان قابل اعتماد داشت و بپاس خدمات بزرگی که انجام میدادند وظایف حساس اداری در دستگاه سلطنت به آنها سپرده میشد. علاوه بر آن اشخاص دیگری نیز وجود داشتند که به نسبت داشتن نفوذ بر دسته‌های مشخص مردم، از منافع مقام سلطنت دفاع میکردند و برای ایشان نیز موقعیت‌های مناسبی در زمره اشرف داده شده بود. از شواهدیکه در تاریخ فیخرالدین مبارکشاه برای دوره سلطنت قطب‌الدین ایبک وجود دارد برمی‌آید که اشرف این دوره از عناصر مختلف نژادی تشکیل یافته بودند و شامل آندی‌ها، خراسانی‌ها، ترکها، غوری‌ها، و خلجی‌ها بودند (۱). این ترکیب اشرف بعد از وفات سلطان قطب‌الدین ایبک (۱۲۱۹) نیز تغییر نیافت (۲). خلف او سلطان التمش اشرف دربار خود را از اشرف قدیمه دوره شهاب‌الدین غوری و قطب‌الدین ایبک انتخاب نمود و باین ترتیب برای خشی ساختن قدرت اشرف سابقه، طبقه اشرف را از پیروان قدیمه خود و مهاجرین خارجی که از سرزمین‌های اسلامی اشغال شده توسط مغل‌ها بیهند آمده بودند یکجا ترکیب و تنظیم نمود (۳).

بامرگ التمش (۳۰ اپریل ۱۲۳۶) اشرف ترک که اکثریت وادار طبقه حاکمه

Some aspects of religion and politics in India during the 13th century

۱- فخر مدبر، همان اثر ص ۳۳

2 - Some aspects of religion and politics in India during the 13th century, op. cit., 124-128

۳- همان مصحح السلاطین در هند (برای تفصیل جزئیاتی که ترک‌ها بپسندیدند به کارهای مهم اداری) برتقی، ص ۲۸

دارا بودند برای بدست آوردن موقعیت های حساس در دستگاه سلطنت بمجادله آغاز کردند (۱) آنها تمام مناصب و اراضی مهم را برای ترکها انحصار نمودند و باین ترتیب موقعیت مردمان غیر ترک را در جامعه پائین آورد. ترکها تفوق شانرا تا دوره سلطنت ناصرالدین محمود یعنی هنگامیکه بلبن یکی از اشراف بزرگ در دربار اکثر آنها را از بین برد حفظ کردند (۲) بلبن که خود ترک بود ترجیح میداد موقعیتها و مناصب مهم را به مردمان غیر ترک بطوری بسپارد که توازن بین آنها و ترکان برقرار گردد. بانهم در زمان او کسانی که در فامیل های نسبتاً فقیر دنیا آمده بودند، از داشتن مقامات عالی محروم بودند.

بلبن افغانها را که قبلاً بحیث مردم خشن و تعلیم نیافته تلقی و تنها در خدمت نظامی استخدام میشدند بنظر نیک میدید و ایشانرا مورد اعتماد قرار میداد. قراول های نظامی (تهانه ها) اطراف دهلی و پرگنه های جلالی، Bhojpur, patiali, kampil به آنها سپرده شد. بنابراین از این وقت ببعده است که افغانها در سلطنت دهلی مقامی بدست آوردند (۳) قدرت خلجی ها که ترکها ایشان را پایین تر از خود میدانستند به پیمانہ قابل ملاحظه افزایش یافت. اشراف غیر ترک نیز بآنها در مقابل اشراف ترکی که میخواستند در زمان کیتباد ضعیف تمام مناصب عالی و حساس را برای خود انحصار نمایند یکجا شدند در نتیجه حکومت ترکها از بین رفته و تاج و تخت دهلی به خلجی ها انتقال یافت.

۱- طبقات ناصری، ص ۲۱۷، باید تذکر داد که باز ماندگان التمش سعی کردند با اعتماد بر مردمان غیر ترک موازنه را بین آنها و اشراف ترک حفظ کنند، چنانچه یکمرتبه ریحان یکی از هندی ها توسط سلطان ناصرالدین محمود برتبه مهم ارتقا یافت تا در مقابل ترکها و مجبور ساختن آنها به اطاعت باو کمک نماید.

2 - Studies in Medieval Indian History and Culture, prof.K.A. Nizami, (Kitab Mahal, Allahabad), 1966., pp.48-50

۳- شواهد موجود در طبقات ناصری نشان میدهد که افغانها در اول بحیث سوارها و افسران خور در تبه نظامی ایفای وظیفه می نمودند. طبقات ناصری ص ۲۱۵ برنی، صفحات ۵۷-۵۹ در مورد نظر مساعد بلبن در مقابل افغانها.

به قدرت رسیدن خلجی ها باعث عروج مردمان غیر ترك شد آنهاييکه در سابق حتی بعضاً تصور بدست آوردن اینگونه موقعیت های بزرگ را نیز نکرده بودند. ضمناً سلاطین خلجی بر خلاف اسلاف خود به سوابق فامیلی اشخاص اهمیت زیاد قایل نبودند (۱) آنها بدون در نظر گرفتن موقف فامیلی و نژادی زمینه مساعد خدمت در حکومت را برای همه فراهم نمودند، لیکن همینقدر بود که کسی که در حکومت بکاری گماشته می شد، باید دارای صفاتی می بود که برای حکومت کردن لازمی پنداشته میشد. باین ترتیب اشخاص میتوانستند با داشتن استعداد مناصب بزرگ را بدست بیاورند. چنانکه سلطان جلال الدین خلجی بزرگترین رتبه یعنی نیابت پادشاه (نایب ملک) را به ملک قطب الدین علوی که به قبیله سلطان تعلق نداشت، سپرد (۲) همچنان وظیفه ندیم خاص شاه به مولانا سراج الدین ساوی از اهالی Samana سپرده شد. (۳) ضمناً یکتن از اشخاصیکه مربوط یکی از قبایل هندو، و موسم به Mandahar بود، در بدل معاش ماهانه يك لک Jital بحیث وکیل دار مقرر شد این امتیاز را وی در بدل شجاعتی بدست آورد که در یکی از جنگها بحیث مقطع Samana در مقابل شاه نشان داده بود (۴) ملک سعد الدین منطقی نیز که حیات منزوی داشت به رتبه بزرگ در دربار رسید (۵) حتی مغل ها که مردم از آنها تنفر داشتند و آنها را غیر مدنی و دشمن اسلام میدانستند نیز بعد از قبول اسلام در خدمت شاه و دستگاه سلطنت راه یافتند (۶).

باب وجود آمدن علاء الدین خلجی، تشکیلات دربار و سیعتر گردید؛ زیرا توسعه

1 - Nobility under the Khalji Sultans, Iqtidar Husain Siddiqi, Islamic Culture, Hyderabad, 1963 Vol. xxxvii, No. 2, pp. 55-57

۲ - برنی ص ۲۰۲

۳ - ایضاً ص ۱۹۵

۴ - ایضاً ص ۱۹۶

۵ - ایضاً ص ۱۹۸

۶ - ایضاً ص ۲۱۹

امپراطوری استخدام تعداد زیاد مردم را برای پیشبرد امور نظامی و اداری ایجاب مینمود. سلطان که در زمان عمویش آنهم در هنگام فتوحات به مقابل راجاهای Bhilsa و Deogiri ازین نوع ترکیب در پیروان خود بوجه احسن استفاده نموده بود هیچگاه در مورد گماشتن آنها بوظایف اداری و نظامی سوابق فامیلی شان را در نظر نداشت. همکاران سابق وی محمود سالم (یکی از اشخاص عادی Samana) و اختیارالدین هود قاتلین سلطان جلالالدین خلجی، بادبگران در طبقه حاکمه موقعیت های خوبی بدست آوردند (۱) در حقیقت عروج سیاسی آنها نتیجه تغییرات اجتماعی و سیاسی بود که بابه قدرت رسیدن خلجی ها بوقوع پیوست (۲).

درینمورد از افغانها نیز باید ذکری بعمل آورد، زیرا در دوره سلاطین قبلی معمولاً مردمان غیر مدنی پنداشته شده و بحیث سواره نظام و مامورین خورد رتبه نظامی استخدام میشدند. اما درین هنگام مناصب عالیتری را در دربار بدست آورده بودند. درینمورد میتوان از اختیارالدین یل افغان که در دوره علایی از درباریان و اشراف بزرگ بود نام برد که تازمان محمد بن تغلق موقعیت مناسب و ثابت اداری را دارا بود (۳).

برادر کوچک او ملک مخ نیز در دوره خلجی ها موقعیتی خوبی بدست آورد. اما باید تذکر داد که تنها هندی ها و مردمان عادی نبودند که در خدمت شاه گماشته میشدند بلکه خارجی ها و بازماندگان خانواده های اشرافی و قدیمه ترك نیز بوظایف خوب مقرر میشدند. از مطالب فوق میتوان چنین استنباط کرد که سلاطین خلجی برخلاف حکمرایان ترکی نه تنها اشخاص منسوب به خانواده های اشرافی، بلکه سایر

۱- ایضاً ص ۲۵۰

2 - the Nobility under the Khalji sultans, Islamic culture, Hyderabad, op. cit. pp. 59-60

۳- برنی ص ۲۴۰

اشخاص و طوایف را نیز اهمیت میدادند و بدین سبب بود که ایشان وارد دستگاه حکومت شدند و بوظایف بزرگ مقرر گردیدند. چنانکه در دوره آنها اهل هند نیز مناصب عالی را بدست آوردند؛ بطور مثال، ملک نایک، یکی از جنرالان هندی بیک رتبه بلندتر یعنی بحیث مقطع شق Samana و Sunam از تقایف بطوریکه رتبه او به مقایسه ملک غازی (بعدها سلطان غیبات الدین تغلق) مقطع Dipalpur نیز بلندتر بود، اخیر الذکر در تحت قوماندانی وی در جنگ علیه مهاجمین مغل که توسط علی بیگ و ترتق رهبری میشدند، شرکت نمود (۱)

باستناد متون مربوط به Ladmao (Jodhpur) در ۱۳۱۶ سلطان علاء الدین یکی از هندو را که موسم به Sadharna بود بحیث خزانهدار مقرر نمود (۲) بهمین ترتیب هندو توسط حکمرانان مسلمان نیز در ولایات و اقطاعها بوظایف مناسب مقرر میشدند.

از شواهدیکه در اعجاز خسروی تذکر داده شده برمی آید که شخصی بنام کیوچند بسال ۱۳۰۹ بحیث دیوان مقطع ایفای وظیفه مینمود (۳) بطور خلاصه میتوان گفت که از اوایل قرن ۱۴ هندوها وظایف مهمی را در بخش های نظامی و اداری سلطنت دهلی بدست آوردند.

فهرست اشخاصیکه در فامیل های نسبتاً فقیر جامعه تولد یافته و توسط برنسی ارائه شده، نشان میدهد که مشخصات اشراف در زمان محمد بن تغلق تا اندازه زیادی

۱- برنی میگوید که علی بیک و ترتق رهبران قبایل مغول بودند که در مناطق کوهستانی مسکن گزین بودند و با سی یا چهل هزار نفر به سرزمین امرویه رسیدند. سلطان علاء الدین، ملک نایک و اکبر بیک را با قشون مسلمان به مقابله آنها فرستاد. برنی ص ۳۲۰-۳۲۱ برنی در باره دین ملک نایک چیزی نمیگوید، تنها

امیر خسرو اظهار میدارد که ملک نایک یکی از اشراف هندو بود خزاین الفتوح، ص ۴۱

۲- مراجعه شود به Journal of Indian History, Aug, 1936, p. 183

۳- Ijaz-i-Khusavi, Eng, tr., prof. Hasan Askari, Medieval India Miscellany,

Aligarh, vol. 1, 1969, pp. 16-17

تغییر یافته بود. آرزوی سلطان در مورد شامل ساختن تمام نیم قاره هند توسط فتوحات تحت یک قلمرو واحد ایجاب مینمود تا تعداد زیاد از مردم بدون در نظر گرفتن کدام اصل خاص استخدام شوند. سلطان محمد بن تغلق خارجی ها را تشویق نمود تا بتعداد زیاد بهند بیایند و در آنجا مسکن گزین شوند. او همچنان تعداد زیادی از مردم عادی را در خدمت دولت گماشت و باین ترتیب ضرورتی را که بنابر توسعه امپراطوری ایجاد شده بود، رفع نمود. در بین این مردم تعداد زیاد از هندو نیز با اساس لست برنی که کامل هم نیست شامل بودند.

نجه (Najba) یکی از موسیقی دانان و نیز یکی از مردمان عادی این دوره بطوری مورد نوازش قرار گرفت که به مقایسه اکثر اشراف مقام و منزلت عالیتر یافت بطوریکه گجرات، ملتان و بدایون تحت اداره وی قرار گرفت. همچنان عزیز خمار (و برادر او فیروز حجام، منکه (Mankah) طباخ، مسعود خمار، لده (Ladah) باغبان و چندین تن دیگر نیز از جمله همین مردمان عادی بودند که امور اداری دفاتر عمده و اراضی وسیع به ایشان سپرده شده بود. سلطان همچنان رتبه شیخ بابو پسر نایک (Nayak) را باندازه بالا برد که تقریباً معادل رتبه خود سلطان بود. او امور وزارت وزارت مالیه را به پیره (Pera) باغبان که از مردمان خیلی عادی در تمام هند و سند بود سپرد. و رتبه او را بالاتر از ملک هاوالی ها و مقطع ها قرار داد. همچنان اداره سرزمین (Awadh) به Kishan Bazran Indri تفویض گردید و مقبل (Maqbil) یکی از غلامان احمد ایاز را که از نظر اخلاق ننگی برای تمام غلامان بود رتبه وزارت گجرات که رتبه خوانین بزرگ و وزرا بود، داد (۱) ابن بطوطه نیز این حقیقت را تأیید مینماید که در دوره سلطان محمد بن تغلق هندوها موقعیت های حساس را در دست داشتند بطور مثال رتن (Ratan) به حیث حکمران ولایت سند مقرر شد و اجازه داشتن نقاره

و علم را که از امتیازات اشخاص دارای مقام های بسیار عالی در امپراطوری بود به دست آورد (۱) بهمین ترتیب قلعه Gulharga تحت اداره Dhara dhar یکی از اشراف هندو قرار گرفت (۲)

باید گفت که چون سلطان فیروز شاه تغلق به سلطنت رسید، سیاست محمد بن تغلق در مورد استخدام خارجی ها و مردمان عادی ممنوع قرار گرفت. در نتیجه مساعی که سلطان در قسمت جلب اشراف هندی الاصل بعمل آورد. خارجی ها از شهر های سرحدی به مناطق مختلف چون آسیای مرکزی، سیستان، عدن، مصر و غیره که از آن آمده بودند، رانده شدند (۳) از آنجاییکه ساحه سلطنت درین وقت به نسبت سلطنت های محلی در بنگال و دکن کوچک شده بود سلطان میتوانست از استخدام خارجیان برای اجرای امور دولتی ممانعت کند. علاوه بر آن قدرت مرکزی نیز ضعیف گردید و اقطاع ها حداقل در عمل، میراثی قرار گرفت. سلطان فیروز شاه اجازه داد تا باز ماندگان اشراف و ظایف پدران شان را در اقطاع ها و یا دفاتر آنها داشته باشند. نتیجه این امر آن بود که مقطع ها قدرت شانرا در ولایات خویش استحکام بخشیدند و بعد از مرگ فیروز شاه سلطنت های مستقل را بوجود بیاورد.

زمینداران: طبقه دیگری از مردم که بعد از اشراف حایز اهمیت بودند و بر تولیدات اضافی دهقانان اتکا داشتند، عبارت از زمینداران هستند که بنام مقدم ها، کهوت ها چودری ها، رای ها، راناها و رنگه ها نیز یاد میشدند. (۴)

۱- الرحله، ابن بطوطه، ص ۸

۲- برنی ص ۵۰۱

۳- برنی ص ۵۳۸

۴- برنی، ص ۵۳۹ در مورد زمینداران یا سرکردگان ارثی که اهمیت قابل ملاحظه را در اطراف شهرها دارا بودند. عین الملك مهر و در یکی از اسناد باین موضوع که طبقه زمیندار شامل مقدم ها، چودری ها و غیره بوده اند، روشنی میاندازد.

(انشاء مهر و به تصحیح پروفیسور شیخ عبدالرشید، لاہور، ۱۹۶۵، صفحات ۱۶-۱۷) شمس سراج، عقیف نیز به زمینداران در ضمن توضیح حمله اول فیروز شاه در بنگال اشاره نموده اظهار میدارد که راناها، رنگه ها و زمینداران بنگال فیروز شاه را در مقابل حکمران باغی بنگال یاری کردند (عقیف ص ۸۲)

در اوایل دوره حکومت ترکها مقطعها، شهرها و قصبات بزرگ را در دست داشتند حالانکه زمین داران در اطراف شهرها دارای قدرت بودند. سلاطین اولی با اهمیت اعضای این طبقه پسی بردند و یک سیاست مسالمت آمیز را در مقابل آنها اتخاذ کردند. از دلیل مشابه که در یکی از مدارک به دست آمده، برمی آید که سلطان التمش برای حفظ برتری خود در مقابل زمینداران به عایدات ناچیز سالانه که از آنها بدست می آورد، اکتفا نمود. (۱) اما زمینداران در قسمت این نوع پرداخت به قدرت مرکزی آنها بواسطه فشار قوای نظامی حساسیت داشتند و بنابراین در مواقعی که قدرت مرکزی ضعیف می گردید از پرداخت این سهمیه، خود داری میکردند. چنانچه با مرگ التمش زمین داران مقتدرانه تنها از پرداخت سهمیه شان امتناع ورزیدند بلکه به تصرف والحق اراضی جدید نیز اقدام نمودند (۲) بهر صورت این نوع مجازات ها هیچگاه روحیه شورش را در آنها از بین نبرد و مجادله بین زمینداران و قدرت های مرکزی در طول قرن ۱۳ بطور مداوم ادامه داشت. اگر چه میگویند بلبن سر زمین های امر و هه، Katchar (ناحیه Bereilley موجوده) میوات و Kara را از رای های مقتدر تصرف نمود (۳) اما به آنها در جریان دوره بعدی بفعالیت های شورش شان ادامه داده اند.

بهر صورت سلاطین چون نمیتوانستند مجادله دایمی بین زمینداران و دولت را تحمل کنند سعی نمودند تا آنها را در قسمت اداره نواحی اطراف شهرها برای همکاری با دولت تشویق نمایند. علاوه بر آن یکجا شدن و اجتماع زمینداران که در نتیجه موجودیت فشار نظامی صورت گرفت، زمینه را برای اختلاط کلتوری در طبقه اشرافی هندو و مسلمان فراهم ساخت. چنانچه با آغاز قرن ۱۴ کهوتها، مقدمها و چودریها قسمت اعظم کلتور اشرافی مسلمانان را اخذ کردند. اسپهای مقبول خارجی را سوار میشدند، لباسهای فاخره

۱- انشاء مهر و، ص ۱۷

۲- طبقات ناصری، صفحات ۱۸۳، ۱۸۶، ۲۸۰

۳- برنی، صفحات ۳۷، ۳۸، ۵۷، ۵۸، ۵۹

۶۶ - ریه سفید

۶۷ - ریه سفید

۶۸ - ریه سفید

را در بر می‌کردند و در مجالس اشتراك مینمودند (۱) اما علاقه زمینداران به تصرف اراضی جدید و امتناع از پرداخت سهمیه شان به مرکز، سلطان علاءالدین خلجی را مجبور ساخت تا در مقابل آنها به اقدامات شدید متوسل گردد. اکثر امتیازات آنها ممنوع قرار داده شد و در نتیجه دچار غربت گردیدند (۲) بنابراین آنها اقلان تاهنگام سقوط خاندان خلجی این نوع مشکلات را تحمل نمودند.

با درك ارزش خدمت زمینداران، سلطان غیاث الدین بار دیگر امتیازات آنها را باو شان سپرد (۳) با بدست آوردن امتیازات قدیمه، زمینداران بار دیگر نفوذ شان را در اطراف شهرها حاصل کردند و در یکمدت کم قادر شدند در مقابل قدرت مرکزی مقاومت نمایند، بطور مثال در مقابل خلف غیاث الدین یعنی سلطان محمد بن تغلق هنگامیکه عواید اراضی را در ناحیه دوآب ازدیاد بخشید به شورش برخواستند. این شورش باندازه شدید بود که دستگاه اداری کاملاً تغییر محل داده و تمام منطقه بدون استفاده باقی ماند (۴) درین حالت زمینداران به رهنی مناطق مجاور پرداخته و امنیت در مورد مسافرت را از بین بردند.

بهر صورت زمینداران از عناصر عمده و مهم در تشکیلات اداری هند بوده و هیچ یک از سلاطین باستانی سلطان علاءالدین خلجی ارزش خدمت آنها را از نظر دور نداشت.

تقریباً تمام سلاطین در پی آن بودند که باز زمینداران روابط حسنه داشته باشند زیرا این مردم در تمام هندشمالی به صورت پراکنده امرار حیات داشتند. زمینداران کوچک چون کهوت ها (Khuts)، مقدم ها و چودری ها که حقوق زمینداری بریک

۱- ایضاً ص ۲۹۱

۲- ایضاً ص ۲۹۱

۳- ایضاً ص ۴۳۰

۴- ایضاً ص ۴۷۳

و یا چندین قریه را دارامی بودند بحیث میانجی در بین دولت و دهاقین خدمت مینمودند. در حالیکه راناها، رای ها و رنگه ها که خوانین مقتدر بودند و اراضی وسیعی را در اختیار داشتند، در مورد پرداخت سهمیه سالانه شان و تهیه قشون برای سلطان در هنگام ضرورت آزاد گذاشته شده بودند.

در دوره سلطان فیروز شاه تغلق، رای ها و راناها مجبور بودند با پیروان خویش در پایتخت زندگی نمایند. آنها به صورت منظم در دربار حضور یافته و با سایر درباریان نظر به موقف خویش در جاهای معین اخذ موقع میکردند (۱) حقوق زمینداری میراثی بود و زمینداران حقوق زمینداری شان را در صورت فروش و یا در صورت شورش علیه سلطان از دست میدادند. (۲)

عروج طبقه اشراف افغانها در دوره فرمانروایان تغلق و خانواده سید:

در دوره سلطنت سلطان محمد بن تغلق است که ما به اسمای تعداد زیاد از اشراف افغان بر میخوریم بنابراین افغانها که برای مدت زیادی برای سلطنت خدمت میکردند بیش از این از نظر دور نماندند و مقامات عالی را در حکومت احراز کردند. اشراف افغان دارای تعداد زیاد پیروان قومی بوده و بنا بران از حسن نظر شاهان برای

۱- عقیف، صفحات ۲۸۰-۲۸۱: یکی از رای ها چنان موقعیت عالی داشت که از طرف سلطان فیروز شاه اجازه یافت تا دوسایه بان را با خود داشته باشد.

اکثر این زمینداران بعد از وفات فیروز شاه قدرت زیاد بدست آوردند. دوتن از رای ها بنامهای Adhran و صابر علیه سلطان قیام نمودند و شهرهای Kampil, Mahoni, phapoond, patiali, Bhogaon, chandwar, Jalesar, را که بولايت Etawah متعلق بود بدست آوردند. یکی از آنها حتی گوالیار را نیز تصرف نمود. این وضع برای يك مدت طولانی تا زمان بهلول لودی بهمین منوال باقی ماند (تاریخ مبارکشاهی صفحه ۷۳-۱۷۲ و تاریخ محمدی اوراق ۱۹ الف، ۲۹ ب و ۳۰ الف).

۲- شواهد در مورد فروش حقوق زمینداری برای اوایل این دوره میسر نیست تنها این بطسوطه برین موضوع روشنی انداخته اظهار میدارد که تعدادی از قراء برای حفظ و ترتیب مقبره سلطان مبارکشاه خلجی خریداری شده بود.

تقویه قدرت نظامی شان استفاده کردند. تاحد یکه ملك شاهولودی درسال ۱۳۳۴ میلادی با قتل بهزاد نایب ملتان اعلام استقلال نمود. شورش ملك شاهو بهحدی جدی بود که سلطان بغرض مقابله با وی شخصاً جانب ملتان رفت .

ملك شاهولودی بعداً با پیروان افغان خود جانب افغانستان رفت (۱) .

از اشراف دیگر افغان که درین دوره شهرت یافتند میتوان از ملك خطاب افغان قاضی جلال افغان و ملك مخ افغان یادآور شد.

ملك خطاب امور مربوط به قلعه Rapri را به عهده داشت. چون در اطراف این قلعه زمینداران مقتدر امرار حیات مینمودند، بنا بران وی همیشه مصروف بود تا آنها را تحت کنترل نگهدارد. چنانچه در يك موقع زمینداران مذکور با هم اتحاد نمودند و با استفاده از يك قشون پانزده هزار نفری قلعه را تصرف کردند . ملك خطاب از سلطان کمک خواست ؛ اما سلطان باین تقاضا جواب مثبت داده نتوانست . ملك بعداً بتعداد سه صد نفر افغان، به همین تعداد غلام و چهار صد نفر دیگر را جمع آوری نمود و در يك محاربه خونین قشون زمینداران را شکست داد (۲) .

بعداً سلطان در ۱۳۴۵ میلادی، هنگامی که ملك مخ افغان شورش نمود بر وفاداری وی مشکوک گردیده وی را با امیران دیگر افغان محبوس نمود . اما بعد از مدتی دوباره آزاد شد و موقعیت اولی خود را بدست آورد (۳) بامرگ سلطان محمد بن تغلق

۱- برنی کلمه افغانستان را استعمال نموده اظهار میدارد: شاهوازلغاك دست بداشت و توبه کرد و ملتان را ترك داد با افغانان خود در افغانستان رفت.

برنی صفحه ۸۳-۸۲ همچنان مراجعه شود به

Mahdi Husain, Rise and fall of Muhammad bin Tughluq p.180

مؤلف تاریخ محمدی میگوید که شاهو به سلسله جبال سلیمان رفت جایکه افغانان قبیله وی زندگی داشتند. بهمت خان، تاریخ محمدی ورق ۴۱۹ ب.

۲- ابن بطوطه، ص ۱۶۲

۳- عقیف تاریخ فیروز شاهی، بلیکا، اندیکا صفحه ۵۰ و مراجعه شود بتاریخ محمدی ورق ۵۰۶ ب

از خواجه جهان ایا زحمایت نمود یا وی یکجا به فیروز شاه پیوست. قاضی جلال افغان با پیروان افغانی در گجرات مقرر شد؛ اما بدست طرفداران شاه، شکست خورد و در جریان محاربه به بقتل رسید (۱) ملک مخ افغان از جمله امیران ساده بود و در ولایت دولت آباد مقرر شد (۲) و درین موقع دو هزار سوار داشت در ۱۳۴۵ میلادی با امیران دیگر یکجا به گجرات فرستاده شد تا سلطان را در مقابله با شورشیان یاری نماید وی بعداً از ترس اینکه مبادا سلطان از تماس وی با اشراف دیگر افغان در گجرات مشکوک نشده باشد علم بغاوت را برافراشت. اشراف دیگر نیز با او وعده همکاری دادند و او را سلطان ناصرالدین اعلام داشتند (۳) موصوف بزودی بتعداد سی هزار سوار را جمع آوری نمود و تمام کسانی را که حاضر به همکاری نبودند از بین برد و متعاقباً تمام ولایت دولت آباد را بر کسانی که از وی حمایت نموده بودند بشکل اراضی اقطاع توزیع نمود. سلطان بعد از گرفتن این خبر از گجرات جانب دولت آباد حرکت کرد. شورشیان نیز تصمیم گرفتند با وی مقابله نمایند. اما در محاربه خونینی که در نزدیکی دولت آباد صورت گرفت شکست خوردند و تلفات سنگینی را متحمل شدند.

سلطان ناصرالدین (ملک مخ)، حسن کنگو و دیگر شورشیان مهم فرار کردند و قلعه دولت آباد بار دیگر بتصرف سلطان درآمد. در همین وقت سلطان خبر شورش Targhi در گجرات را شنید. بنابراین بدون حل مسایل این ناحیه جانب گجرات رفت تا آنکه بعد از عزیمت سلطان ازین ناحیه حسن کنگو قوای باقیمانده وی را شکست داد. (۴) سلطان ناصرالدین (ملک مخ) در خدمت حسن کنگو که قدرت زیاد را در دست داشت درآمد و از صحنه سیاست خارج شد (۵).

۱- ابن بطوطه ص ۹۲ و مراجعه شود به عروج و زوال محمد بن تغلق صفحات ۸۲-۱۸۱

۲- برنی ص ۵۱۴

۳- مراجعه شود به مهدی حسین، عروج و زوال محمد بن تغلق ص ۱۸۴

۴- برنی صفحه ۵۱۵ و ۵۲۰

۵- برنی ۵۲۰ و فرشته، جلد دوم، ص ۵۲۲

اگر چه شورش های قاضی جلال و ملک مخ بصورت موقت اشرف افغان راز صحنه دورنگهداشت، اما این واقعات نشان میدهد که درین هنگام افغانها موقعیت مهمی را در دربار بدست آورده بودند. دردکن نیز تعداد زیادی از افسران شهرت یافته بودند. (۱) رویه سلطان فیروز شاه نیز با اشرف افغان نیک بود. ملک بیر (Bir) افغان مقطع ولایت بهار بود و بعد از وفات وی این امتیاز به پسرش داود خان انتقال یافت (۲) امور مربوط به قلعه جدید تعمیر تغلق پور (قبلا Akhal) به محمد شاه افغان سپرده شد تا زمین داران ولایت Etawah را زیر نظر داشته باشد (۳)

بعد از وفات وی سلطان اجازه داد تا پسران وی سر بلی خان (Sarballi) و محمود خان اقطاع پدر را در تصرف داشته باشند (۴) با وجود آنکه پسر اول وی برای مدتی محبوس نیز بود. ضمناً باید اظهار داشت که در همین هنگام ملک خطاب نیز بحیث مقطع Rapri بکار خود ادامه میداد (۵) در عین حال خدمت افغانها در قشون اشرف غیر افغان نیز ادامه داشت؛ بطور مثال ملک مروان مقطع ملتان یکتعداد از افغانها را استخدام کرده بود که ملک بهرام از اجداد سلطان بهلول نیز از آن جمله بود (۶) در دوره باز ماندگان فیروز شاه نیز اشرف افغان موقعیت های شان را در سلطنت دهلی حفظ کردند. سر بلی خان که توسط سلطان فیروز شاه محبوس شده بود، بار دیگر توسط سلطان تغلق شاه دوم (۱۳۸۸ - ۱۳۸۹ میلادی) آزاد شد (۷) اما باضعف سلطنت

۱- ملاحظه کنید، ابن بطوطه، ص ۹۷

۲- یحیی سرهندی، تاریخ مبارکشاهی، بلیکا اندیکا ص ۱۲۳ و تاریخ محمدی ورق ۱۷۴ الف

۳- ایضاً ص ۱۲

۴- تاریخ محمدی ورق ۱۲۴ الف

۵- تاریخ مبارکشاهی ص ۱۳۵

۶- رجوع شود به فرشته، جلد اول صفحه ۱۷۳

۷- تاریخ محمدی ورق ۱۱۹ ب

موقعیت مقطع Etawah نیز متزلزل گشت. بنابراین سربلی خان و برادران او محمود خان سلیمان خان و نظام خان این ناحیه را ترک دادند و بسال ۱۳۹۴ در خدمت محمود خان مقطع Kalpi درآمدند. در ۱۴۰۵ میلادی دولت خان لودی بحیث فوج دارنا حیه میان دو آب مقرر شد (۱) حالانکه ملک اسد خان لودی به حیث مقطع Sambhal مقرر گردید (۲) همچنان حسین خان افغان از باز ماندگان ملک خطاب افغان اقطاع Rapri را در دست داشت (۳).

بهر صورت فعالیت های سیاسی افغانها در هند شمالی از دوره فرمانروایان خانواده سید در دهلی آغاز یافت. زیرا قدرت آنها تا اندازه زیادی بر افغانها متکی بود و در همین دوره بود که افغانها به قدرت خود پی بردند، زیرا اکثر آنها، مخصوصاً آنها یکه به خانواده لودی تعلق داشتند؛ اقطاع های مهم را در سلطنت دهلی بدست داشتند (۴) در بین آنها ملک شاه بهرام لودی (بعدها اسلام خان) اراضی سر هند را توسط خضر خان سید در ۱۴۱۷ میلادی بدست آورد و ۱۲ هزار سوار افغان و مغل را در تحت فرمان داشت و بعد از وی نواسه اش بهلول بحیث مقطع سر هند ادامه داد (۵).

۱- فرشته، جلد اول صفحه ۱۶۰ دولت خان لودی بعد از مرگ سلطان محمود در سال ۱۴۱۲ قدرت فوق العاده در دهلی به دست آورد. مراجعه شود به مختصری از مقاله مولف

The life and time of Daulat khan Lodi the proceedings of all India History Congress 1960

۲- تاریخ مبارکشاهی ص ۱۷۶

۳- ایضاً ص ۱۷۶

۴- تاریخ مبارکشاهی، ص ۶-۱۹۵

۵- فرشته، جلد اول صفحه ۱۷۳، رزق الله مشتاقی، وولف واقعات مشتاقی اظهار میدارد که بالو (بهلول) قبل از آنکه در خدمت سلطان محمود شاه سید شامل شود به تجارت اسپ در هند مشغول بود. عبدالله مولف تاریخ داودی نیز همین مطلب را نقل میکند اما نظام الدین آنرا رد نموده و این مطلب را که بهلول و کاکایش اسلام خان به تجارت اسپ اشتغال داشتند، اشتباه میداند. (طبقات اکبری جلد اول صفحه ۲۹۷) فرشته میگوید که بهرام از اجداد بهلول با اموال تجارتی افغانی خود به ملتان آمده و در آنجا در دوره سلطان فیروز شاه در خدمت ملک مروان شامل شد. (فرشته جلد اول صفحه ۱۷۳)

ملك سلیمان لودی نیز موقعیت مناسبی را در ملتان دارا بود. اما درهما نجا در جنگی که به مقابل شیخ علی، یکی از مهاجمین مغل از کابل در ۱۴۱۸ میلادی انجام داد، کشته شد (۱) اقطاع وسیع Rapri هنوز هم در تصرف حسین خان افغان بود و بعداً پسر وی قطب خان در دوره سلطان مبارکشاه سید آنرا در تصرف داشت (۲) ملك الله داد خان لودی در سال ۸۳۶ هجری (۱۴۳۲ میلادی) در Tabrhinda مقرر شد، اما در همانسال توسط جسرت کهوکر (Jasrat khokkar) از بین رفت (۳) و متعاقباً شق وسیع Sambhal بوی سپرده شد. در همین جا بود که با سرور الملك که سلطان مبارکشاه را در سال ۱۴۳۴ میلادی بقتل رسانده بود، بنای عداوت را گذاشت و در مدت کمی به کمک اشراف دیگر که به سلطان وفادار بودند، وی را مضمحل ساخت. سلطان محمد شاه خلف سلطان مبارکشاه باین مناسبت اشراف وفادار را به القاب و رتب عالی افتخار بخشید. اما الله داد خان از قبول هر نوع امتیاز برای شخص خود اجتناب ورزید و آنرا برای برادر کوچک خود تقاضا نمود. بنا بران سلطان لقب دریا خان را به برادر کوچک او اعطا نمود (۴)

در اینجا به افغانها بیکه برای چندین نسل در خدمت سلاطین بودند و در هند استقرار یافته بودند نیز باید اشاره شود. آنها کاملاً با رسوم و عادات هندی توافق یافته بودند. از آنجمله اشراف بزرگ آنها مانند مردمان غیر افغان که همین موقعیت اجتماعی را دارا بودند زندگی اشرافی داشتند و در قشون آنها مثلاً در نزد ملك خطاب، تعداد سواران غیر افغان بمقایسه افغانها بیشتر بود، باید تذکر داد آنها به سرزمین ها بیکه توسط سلطان محمد بن تغلق در هند شمالی و دکن مقرر شدند، توافق حاصل کرده بودند.

۱- تاریخ مبارکشاهی، صفحه ۲۳۳

۲- ایضاً صفحه ۲۱۴ همچنان طبعات اکبری جلد اول صفحه ۹۸

۳- ایضاً ۲۲۶

۴- ایضاً ص ۲۷۲

بر علاوه سلطنت دهلی افغانها در سلطنت های ولایتی ویا محلی دیگر نیز استقرار یافته بودند. در گجرات افغان خان در زمان سلطان مظفر شاه (۱۴۰۳-۱۴۱۰) و سلطان احمد شاه (۱۴۱۰-۱۴۴۲) از اشراف بزرگ به شمار میرفت (۱) وی در Nandurbar توسط یکی از باغیان بنام موید الدین فیروز خان که بعداً ادعای خود را در مورد تاج و تخت احمد شاه نیز شدت بخشید، شکست خورد (۲) یکی از اشراف مقتدر دیگر افغان، سلیمان افغان است که به اعظم خان شهرت داشت وی در سال ۱۴۳۱ علیه احمد شاه بغاوت نمود و هوشنگ شاه را از مالوه برای بر انداختن سلطان گجرات دعوت کرد؛ اما در نتیجه هوشنگ شاه شکست خورده و اعظم خان نیز اجباراً به مالوه رفت (۳) و نیز يك نگاه مختصر بتاريخ بنگال نشان میدهد که افغانها بتعداد زیاد سال ها قبل از تاسیس امپراطوری لودی ها و حتی تا هنگامیکه سلطان بهلول لودی آنها را برای شامل شدن در قوای خویش دعوت نمود، درین ناحیه امرار حیات داشتند. هر چند نویسندگان دری در قرون وسطی اسمای این اشراف را بیان نداشته اند. اما با آنهم تعداد ایشان در سلطنت بنگال قابل ملاحظه بود و نقش عمده را در فتوحات و اداره این ناحیه بازی کردند (۴) هم چنان سلاطین شرقی جوانپور نیز افغانها را در قشون خویش استخدام نموده بودند. چنانکه سلطان مبارکشاه شرقی تعداد زیاد از افغانها، تا جیک ها و راجپوت ها را در قشون خود شامل کرده بود. همین ما آخذ نشان میدهد، که درین دوره اشراف افغان، مغل، تا جیک و راجپوت وجود داشتند که به احتمال قوی سواران در تحت اداره آنها خدمت میکردند (۵).

۱- طبقات اکبری، جلد اول، صفحه ۹۸

۲- سکندر، میراث سکندری، ص ۲۲

۳- ایضاً ص ۳۰

۴- ریاض السلاطین، بلیکا اندیکا، صفحات ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۴ و فرشته، جلد دوم، ص ۲-۳۰۱

۵- فرشته، جلد دوم، ص ۳۰۵

تاسیس سلطنت لودی: دسته یی از اشراف و مردمان مقتدر خانواده لودی بطور آهسته اما با ثبات و متانت يك گروپ فشار قوی را در سلطنت دهلی که به سرعت تجزیه میشد بوجود آوردند. در بین آنها بهلول، خلیف اسلام خان لودی به حیث مقتدر ترین آنها احراز موقعیت نمود و تعداد عساکر خود را به بیست هزار سوار بالا برد (۱) وی با داشتن قدرت عسکری که از مردمان افغان، مغل و هندی تشکیل شده بود در مقابل اداره ضعیف سلطان محمد شاه (۴۷-۱۴۳۴) برخاست و اعلام استقلال نمود.

اگرچه جنگ داخلی که بعد از کشته شدن سلطان مبارکشاه بوجود آمد به نفع سلطان محمد شاه خاتمه یافت اما او خود را با شرایط موجود در کشور توافق داده نتوانست حیات آرامی را برای خود برگزید و بالاخره در سال ۱۳۳۶ بعد از بازگشت از ملتان و Samana تمام علاقه و دلچسپی خود را در اداره امور سلطنت از دست داد در عین حال لنگه ها (Langah) در سرزمین ملتان مشکلاتی را بوجود آوردند، و نیز سلطان ابراهیم شرقی چندین پرگنه را در شرق بدست آورد. لیکن سلطان نه در مقابل لنگه ها و نه در مقابل سلطان شرقی به لشکر کشی اقدام نمود (۲) بهر صورت اشراف بزرگ و مقتدر که شق های وسیع را در دست داشتند با درک این حقیقت که سلطان قدرت مقابله را با پیش آمد های موجوده ندارد. متأثر گردیدند و بنا بران به استحکام مقام و وسایل و مهمات در سرزمین های مربوط آغاز کردند.

درین هنگام بود که اسلام خان لودی وفات یافت. و باساس خواهش وی، نواسه اش بهلول اقطاع مربوط او را بدست آورد (۳) قطب خان لودی پسر اسلام خان به ادعای

۱- ایضاً، جلد اول صفحه ۱۷۱ فرشته بورود قشون وی در دهلی که برای نجات سلطان محمد شاه در مقابل سلطان محمود خلجی از مالوه آمده بود اشاره نموده اظهار میدارد که «ملك بهلول با لشکر افغانان و مغل تیرانداز بودند» مراجعه شود به The First Afghan Empire, p.50

۲- بداونی، جلد اول صفحه ۳۰۳

۳- از اطلاعات موجود چنین استنباط میشود که اسلام خان لودی بعد از ۱۴۳۶ وفات نموده است (تاریخ مبارکشاهی ص ۲۴۳)

خویش در مورد تصرف اقطاع پدر ادامه داد و از مرکز کمک خواست. سلطان وزیر خود حسام خان (Husam) را برای مقابله با بهلول اعزام نمود اما شکست خورد. متعاقباً بهلول از وفاداری خود به سلطان اطلاع داد، بشرط آنکه حسام خان کشته شود و در عوض وی حمید خان یکی از دوستان او بحیث وزیر مقرر شود سلطان به این شرط بهلول و قعی نگذاشت و مطابق میل خود عمل نمود (۱).

در ۱۴۴۰ میلادی ملک زاده های میوات سلطان محمد خلجی را از مالوه برای تصرف دهلی دعوت نمودند. از آنجاییکه بهلول قبلاً سلطان محمد را از وفاداری خود در بدل کشتن حسام خان اطلاع داده بود، از وی کمک خواسته شد. در نتیجه بهلول نه تنها قشون مالوه را شکست داد؛ بلکه تفوق خود را بر اشراف دیگرد هلی نیز ثابت نمود (۲) او همچنان درین ضمن موقع یافت تا اندازه ضعف حکومت مرکزی رادرك نماید در ۱۴۴۱ بهلول موظف شد تا جسرت کهکر (Jasrath Khokkar) را که دشمن سرسخت خانواده خضر خان از خانواده سید بود، مضمحل نماید. اما با رسیدن بهلول، جسرت با وی مصالحه نمود و اظهار داشت که وی تنها دشمن خانواده خضر خان می باشد. و در ضمن وی را تشویق نمود تا برای گرفتن تاج و تخت محمد شاه اقدام نماید (۳) از همین وقت بیعد است که بهلول به دعوت افغانهای قبایلی از روهه (Roh) به تقویه قشون خود آغاز نمود (۴) درینوقت تمام اشراف در سرزمین های اطراف

۱- مراجعه شود به The First Afghan Empire, pp.48-9

۲- طبقات اکبری جلد اول صفحه ۲۸۶؛ واقعات مشتاقی ورق ۴ الف، راجع به لقب خان خانان

که بهلول بحیث مکافات در همین موقع بدست آورد.

۳- عبدالحق، تاریخ حق، علیگر

۴- فرشته ص ۱۷۴

دهلی استقلال یافته بودند، زیرا هیچکدام آنها سلطان را در مقابل سلطان مالوه کمک نکرد. بنا بران برای بهلول بسیار آسان بود تا بر مرکز حمله کند. وی اولتر از همه سرزمین های حصار فیروزه، Dipalpur، Samana و لاهور را به شمول منطقه شمال غربی آن تحت کنترل خود درآورد (۱) و سپس آنرا تا پانی پت توسعه داد (۲) تاریخ حمله اول ملک بهلول بر دهلی داده نشده اما چنین می نماید که این امر در اواخر دوره محمد شاه (بین ۱۴۴۶ و ۱۴۴۷) صورت گرفته باشد. زیرا اخیرالذکر، به مجرد شکست دادن بهلول در سال ۱۴۴۷ وفات نمود (۳) بعد از مرگ محمد شاه پسرش علاء الدین تاج و تخت را بدست آورد. اشرافی که در دهلی وجود داشتند و اسمای آنها ثبت نشده، او را برای مقابله با مقطع Biyana یعنی داود خان همراهی کردند. اما سلطان بنا بر يك آوازه غلط مبنی بر اینکه سلطان محمود از جوانپور برای تسخیر دهلی در حال پیشرفت میباشد ازین اقدام منصرف گردید (۴).

بزودی بعد از بازگشت وی به دهلی بهلول بار دیگر برای تسخیر قلعه Siri اقدام نمود. اما این بار نیز ناکام شد (۱۴۴۸) (۵) محاسبات نظام الدین در باره حمله دوم بهلول نشان میدهد که قطب خان افغان از Rapri عیسی خان از Kol و رای پرتاپ (Rai pratap) از Bhogaon به ادامه سلطنت در خانواده سید علاقه مند بودند و تشویش داشتند که مبادا تغییر در خاندان سلطنتی موقعیت مستحکم آنها را متزلزل سازد. آنها سلطان را در مقابل بهلول کمک نمودند و بعد از شکست اخیرالذکر توصیه نمودند تا حمید خان بقتل برسد (۶) باین ترتیب سلطان حمید خان را محبوس نموده

۱- فرشته، ص ۱۷۴ و مراجعه شود به The First Afghan Empire, p.50

۲- طبقات اکبری جلد اول ۲۹۷ و مراجعه شود به The First Afghan Empire, p.51

۳- ایضاً ص ۲۹۶

۴- تاریخ خان جهانی، جلد اول، صفحه ۱۳۶

۵- طبقات اکبری جلد اول صفحه ۱۹۶

۶- ایضاً ص ۲۹۷ و تاریخ داودی ص ۷

وبعداً وی را در سال ۱۴۴۸ به بداون فرستاد که در همانجا متوطن گردید (۱) امور دهلی از طرف سلطان به دو نفر از خسر بره ها یش محول گردید. آنها در غیاب سلطان با هم مشاجره نمودند و یکی از آنها بقتل رسید. برادر دیگر نیز در اثر تحریک حسام خان یکی از دوستان حمید خان کشته شد.

حمید خان نیز موفق شد تا از حبس فرار نماید و به دهلی بر گردد وی در آنجا از طرف مردم محلی استقبال شد (۲) او حریم شاهی را از دهلی بیرون کشیده و قلعه را با تمام املاک سلطنتی که با قیمانده بود تصرف نمود. حمید خان بعداً با حسام خان در باره مدافعه دهلی از شر دشمنان مذاکره و مشوره نمود. آنها تصمیم گرفتند تا بهلول را از سر هند دعوت کنند (۳) در هیچ یک از اسناد تاریخی ورود بهلول به دهلی و دوره همکاری وی با حمید خان توضیح داده نشده است، در وهله اول حمید خان از افغانها هراس داشت و بنا بران به بهلول اجازه نمیداد تا با تعداد زیادی از پیروان خویش به قلعه داخل شود (۴).

بهر صورت بهلول و پیروان او موفق شدند تا شک و تردید او را بر طرف نمایند و بالاخره وی را محبوس سازند. باین ترتیب بهلول تاج و تخت را در سال ۱۴۵۱ بدست آورد. بنا بران از تحلیل شرایط که سلطان بهلول به تاسی آن تاج و تخت را بدست آورد چنین بر می آید که این موفقیت وی در نتیجه حمایت متحدانه اشراف افغان نبوده است. لیکن بهلول موفق شد تا اشراف افغان را زیر لوای خویش متحد گرداند. وی با کمک آنها نه تنها قدرت مرکزی را استحکام بخشید؛ بلکه بالاخره رژیم را بوجود آورد که در آن افغانها موقعیت ثابت داشتند.

۱- سلطان علاءالدین بسال ۱۴۴۸ در بداون مسکن گزید زیرا اینجا مصون تر از دهلی بود برعلاوه شق بداون یک ناحیه وسیع و از پرگنه هایی متشکل بود که از Aonla (در ناحیه Bereilly) تا سرحدات خیر آباد توسعه مییافت. مراجعه شود به Dr.K.S. Lal, Apea ceful Abdication in Medieval India, proceedings of Indian History Congress, 1957

۲- بداونی، جلد اول صفحه ۳۰۵

۳- واقعات مشتاقی، ورق ۴ الف و تاریخ داودی ص ۷

۴- ایضاً ورق ۴ ب. همان منبع. در این مورد نیز در کتاب تاریخ افغانها: ۳۷۷

اصول تحقیق متون قلمی

-۲-

۲- تفحص و مطالعه شواهد:

۲- از آنجا که تاریخها به صورت امکان ثبت گردید، میتوان شواهد انتقال متن را که در بعضی آثار وجود دارد. مورد مطالعه قرار داد. این انتقال نظر به دو طرز عمده امکان پذیر است: یکی تحریری و دیگری شفاهی که اکثر آدر تاریخ همان يك متن به صورت متناوب می آیند.

انتقال از راه نوشته میشود به صورت غیر مستقیم و غیر شخصی بدست آمده باشد (کسی اثری را در يك کتابخانه میخواند یا يك نسخه آنرا میخرد)، یا بصورت مستقیم و شخصی يك شاهد ذی صلاحیت متن را مینویسد و به غرض معلومات و آگاهی به شخصی معین میفرستد. سلسله های انتقال منازل السایرین برای ما بعضی مثالهای انتقال نوشته شخصی را ارائه میدهد:

W و F: اخبرنا الشيخ الاديب ابو النجم مصباح بن محمد بن احمد بن علي المكي قراءة

علیه یبلغ: اخبرنا شیخ الاسلام ناصر السنه ابو اسماعیل عبدالله بن محمد الانصاری الهروی فی کتابه الینا.

V (در وسط سلسله): انبأ نابه الشيخ برهان الدین ابو اسحاق ابراهیم بن احمد

بن عبدالواحد البعلی الشامی مکاتبه عن محمد بن احمد بن تمام قال ...

انتقال شفاهی میتواند بطرز های مختلف صورت گیرد. شخصی که متن را انتقال میدهد، میتواند در آن مورد سهم فعال داشته باشد. مقصد از سهم فعال اینست که او املاً بگوید یا متن را برای یک شخص معین یا یک دسته اشخاص بخواند. در اینصورت شخصی که متن را بدست می آرد، گوش میدهد یا مینویسد. لیکن سهم فعال میتواند به شخصیکه متن را بدست می آرد یا حتی به یک شخص ثالث برگردد. یکی از این اشخاص متذکره، متن را به آواز بلند بحضور یک شاهد که دارای صلاحیت اصلاح اغلاط باشد، میخواند (قراءة) یا از حافظه میگوید. درینصورت کسی که متن را نقل میکند، گوش میدهد.

انتقال شفاهی اکثراً بصورت رسمی در حضور شاهد ها صورت میگیرد و اینرا سماع میگویند که عموماً در نسخه تذکر داده میشود و در اینجا اسم انتقال دهنده و نام شخصی که متن را بدست می آورد و اسمای شاهد ها، محل و تاریخ هم درج می گردد. بالاخره انتقال شفاهی بعضاً توسط یک اجازه رسمی انتقال دهنده به اخذ کننده داده میشود، و اخذ کننده به نو به خودش متن را انتقال داده میتواند.

سلسله های انتقال منازل السائرين بعضی مثالها ی این طریقه های مختلف انتقال شفاهی را ارائه می نماید.

V - ... اخبرنا ابو الفتح عبدالملك بن سهل الكروخی مشافهة .

V - قراءة جميع هذا الكتاب على سيدنا الفقيه الى ... الامام العلامة رضی

الدین محمد ... (قراءة) .

F - اخبرنا ... ابو حفص عمر بن عبد المجید ... القرشی المیاشی .. قراءة عليه وانا اسمع (قراءة) ملت متعبد من رباط السدره من المسجد الحرام سماع: V ... و حضرو لیدی محی الدین محمد بن کاتبه و قاریه محمد بن عمر بن محمد بن احمد بن حزم التمیمی التونسی ... من اول باب السر من قسم الولايات وهو فی شهر التاسع من هجره ...

اجازه: b3 : فقد روينا هذا الكتاب الذي هو منازل السائرين عن شيخنا ابي الوقت الكوراني اجازة.

۳- معلوماتیکه توسط سلسله های انتقال داده شده اند، بواسطه معلوماتیکه از مهرها و نوشته ها بیکه در اثر موجود میباشند، تکمیل می گردند. مثلاً از عنوان نسخه (Y) چنین می نماید که خواجه عبدالله انصاری منازل السائرين را املا گفته است.

۴- بالاخره بخاطر باید داشت که در موارد مشکل و مهم از متخصصین کودیکولوجی استمداد جست. کودیکولوجی (یعنی نسخ شناسی) مواد لازمه برای ترتیب يك نسخه (کاغذ، رنگ قلم، رنگها، چوتها، میناکاری وقایه وغیره) و استعمال آنها را مطالعه میکند. این علم در مرور پنجاه سال اخیر از رهگذر توسعه تخنیک جدید پیشتر فتهای قابل ملاحظه یی نموده است. عملیات مختلفه فزیکي و کیمیاوی که باید راجع به آن معلوماتی داده شود، درین علم بکار برده میشود.

عملیات فزیکي به دو دسته تقسیم میشوند. عملیات میخانکی و عملیات بصری. عملیات میخانکی بطور عمومی عبارت اند از شست وشو، برداشتن ورقهای سرش شده و تراش. این عملیه ها یا بالای خود نسخه اجرا میشوند و یا بالای وقایه آن.

عملیات بصری به طرق معاینه مستقیم (سکوپسی) و معاینه غیر مستقیم (گرافسی) تقسیم می گردند. علاوه از زره بین ها، آینه ها، و فلترها، مخصوصاً چراغ وود (wood) را استعمال میکنند. چراغ وود، از تشعشع اشعه ماورای بنفش جلوگیری میکند. روشنی آن برای چشم انسان غیر مرئی است. این چراغ بعضی اشیاء را منبع نور میسازد. از جمله

اشیای مذکور پوست و کاغذ قابل تذکر است. رنگت نوشتن که در روشنای روز خیلی ضعیف باشد در حوزه روشنی مذکور که سفید آبی گون میباشد، سیاه معلوم میشود. همچنین از وسائل عکاسی نیز کار گرفته میشود. علاوه از انلارج ساده میکرو فیلم از عکسی که توسط روشنی ماورای بنفش فلتر شده تهیه گردیده استعمال می گردد. هکذا عکسی که در روشنایی ماورای سرخ گرفته شده میباشد، نیز مورد استعمال قرار داده میشود. در این عکس متون و رسمهاییکه توسط يك حلقه نازك یا کدام ماده کدر دیگر پوشانیده باشد، بطور واضح نمایان می گردد. بر علاوه از شعاع سودیم و اکسیریز نیز استفاده بعمل می آید. همه این اجراآت ایجاب عملیات خانه و متخصص را میکند. عملیات کیمیاوی (استعمال سلفوری امونیوم یا پیرو گالول) برای روشن ساختن نوشته های غیر مرئی یا غیر واضح باید بکمال احتیاط به کار برده شود، ورنه آثار بکلی از بین میروند. درین خصوص نیز تنها متخصصین میتوانند نتیجه مطلوب را از عملیات کیمیاوی بدست آرند.

۳- مقایسه شواهد:

چون در مرحله اول، شواهد جستجو و جمع آوری شود و در مرحله دوم هر یکی از آنها بحسن صورت مطالعه گردد سعی بعمل آید که تاریخ آنها معین شود و معلوماتی که از آنها راجع به انتقال متن مطالبی فهمیده شود، فراهم آید، مرحله سوم شروع میشود. این مرحله خود تحقیق را تهیه میدارد و بنام مقایسه شواهد یاد می گردد. این مرحله جدید حاوی سه جزء میباشد: انتخاب يك متن اساسی، نقل کردن این متن با نمره زدن آن و بالاخره یاد داشت کردن تفاوت های بی که بین این متن و شواهد دیگر وجود دارد.

۱- انتخاب يك متن اساسی:

متن اساسی میتواند يك نشریه مطبوع باشد یا یکی از آثار قلمی. البته انتخاب يك اثر قلمی نسبت به يك نشریه مفاد بیشتر دارد. زیرا تجربه نشان میدهد که در اثنای

مقایسه اثر قلمی به نشریه، غلطی های اثر به ملاحظه نمی رسد. ولی با لعکس و قتیکه نشریه به اثر مقایسه میشود، غلطی بیشتر نمایان می گردد.

اگر در جمله شواهد، اثری بقلم شخص مؤلف وجود داشته باشد یا نقلی بدست باشد که در زمان مؤلف نوشته شده باشد و مخصوصاً مؤلف شخصاً آنرا کنترل کرده باشد طبعاً این متن را باید ترجیح داد.

۲- نقل کردن متن با نمره زدن آن:

همینکه متن اساسی انتخاب شد، باید طوری به ترتیب تهیه شود که مراجعات به هر یکی از کلماتش با منتهای سهولت و دقت صورت بگیرد. درین خصوص دو طریقه بکار برده میشود:

طریقه اول عبارت است از نمره زدن صفحات نقل متن و نمره زدن سطور هر صفحه. در اینصورت مراجعه به صفحات وسطهای اثر خیلی سهل میشود مثلاً فلان کلمه به صفحه (۲۳) به سطر (۴) وجود دارد. یگانه نقص این طریقه که روشن ترین و مساعدترین میباشد اینست که جمیع مراجعات در نشریه باید تغییر کند، زیرا کلمات نه در یک صفحه و نه در یک سطر وجود داشته میباشند.

طریقه دوم که ذریعه مستشرقین SAVYAGET و BLACHERE در کتاب کوچکشان « قواعد برای نشرات و تراجم متون عرب » (پاریس ۱۹۵۳) بیان شده، عبارت از این است که پراگرافهای متن را نمره میزنند و یک حرفک در آغاز هر جمله در داخل هر پراگراف می گذارند که بدینصورت مراجعات تا اندازه بی آسان میشود. لیکن فایده این طریقه اینست که به صفحات وسطی نیازمندی احساس نمیشود. همین طریقه را من برای نشریات مختلف که به طبع رسانیده ام انتخاب کرده ام. ولی باید خاطر نشان ساخت، بعضی از متخصصین مانند پروفیسور ریتر، شدیداً مخالف این طریقه هستند.

۳- یادداشت کردن اختلافات:

همینکه متن تهیه شد باید بطور مسلسل تمام شواهدی را که در مرحله سابق جمع

آوری شده است به آن مقابله کرد. تمام اختلافات به حسن صورت در صفحه مقابل اوراق علیحده یاد داشت شود. به منظور جلوگیری از هر نوع غلطی و فراهم نمودن تسهیلات لازمه برای تبعات آتی، لازم می افتد مراجعت به متن اساسی، دقیقانه نشان داده شود و همچنین برای هر اختلاف آثار مربوط نشان داده شود. این معلومات ذیلاً بیان میگردد.

متن اساسی: ۴۵ ۱

الرغبة الحق با التحقيق من الرجا وهي فوق الرجا لان الرجا طمع يحتاج الى تحقيق والرغبة سلوك على تحقيق.

اختلافات: ۴۵ ۱

الحق B²FWYPC: الى الحق LREb من الرجا وهي فوق الرجا: از قلم انداخته B² الى: تحقيق الى التحقيق F سلوك LRB²FWYPC: السلوك Eb على تحقيق LREB²bYPC على التحقيق.

حتی يك یا چند نسخه بیکه بدست خود مؤلف استنساخ شده باشد، باز هم مقایسه آنها ضروری میباشد. زیرا ممکن است که مؤلف در اثنای نوشتن یا در موقع نقل کردن اثر خود مرتکب اشتباه شده باشد. با مقایسه متون، شاید يك نقل بعد تر بدست آید که نسبت به دیگر متون صحیح تر و با چیزیکه مؤلف میخواست اظهار کند، موافقتر باشد. اکثراً دیده شده است که مؤلف مسوده اولیه اثر خویش را بعداً تغییر میدهد.

مقابله این مسوده های مسلسل که در متون چاپی یا قلمی پیدا میتواند شد، برای مطالعه تحولات افکار مؤلف حایز اهمیت بسزا میباشد. بالاخره اگر ما يك نسخه بسیار اعلاى مؤلف را بدست داشته باشیم، باز هم باید دیده شود که متن مذکور به مرور انتقال آن در دوران سالها چه شکلی را بخود گرفته است. زیرا این شکلهای مسلسل اند که به ملاحظه خوانندگان رسیده است.

حتی در آنصورت که از متن جز يك شاهد بیشتر نباشد، لازم است اصلاحات

ضروری بکمال دقت نشان داده شود. لهذا لازم است که اثر نقل کرده شود و درین باب به ترتیبی که قبلاً تذکر دادیم، یاد داشت بعمل آید. بالآخره در صورتیکه متن طویل باشد و در آن شواهد متعدده ملاحظه رسد، یادداشت تمام اختلافات خیلی طولانی میشود. در چنین صورت باید آن حصه ها مورد تجسس قرار گیرد که پر معنی ترین اختلافات را دارا میباشد. راجع به این اختلافات مقایسه نسخی صورت میگیرد که برای ترتیب تاریخ متن بکار میرود و معلوم میگردد که کدام شواهد برای ترتیب نشریه تنقیدی بحیث اساس بکار برده شده میتواند.

ترتیب نسخه ها:

وقتیکه يك متن نمره زده با یاد داشت اختلافات فرا هم شد، به اساس اصول وقواعدیکه در نزد ما وجود دارد برای نشر يك متن عمل میکنیم. باید خاطر نشان سازیم که درین خصوص تجربه و نبوغ شخصی و نیز حدس و درك شخصی را به موفقیت نائل میسازد که دیگران جز به تپتویی به آن نمی رسند و یا اینکه سهومی کنند.

تمام طریقه ترتیب نسخه ها و اجر ای تحقیق، بر کشف اشتباهات بنا نهاده میشود. لهذا تعریف کردن اشتباه و شرح دادن آن اهمیت زیاد دارد.

وقتیکه يك متن به پایه اکمال رسید و به شخصی دیگر انتقال یافت. (خواه این انتقال شفاهی باشد یا تحریری یا مجموعه هر دو) در این انتقال به هیچ وجه از اشتباه جلوگیری شده نمی تواند. بخصوص اگر متن طویل باشد. برای حصول قناعت کافست به اصلاح يك املا پرداخته شود یا به خواندن متنیکه از تخته سیاه نقل شده است، اقدام گردد یا مطلبی به صورت سرگوشی از يك شخص به دیگری و سپس به چندین شخص گفته شود. در مراتب فوق بدون شبهه اشتباهات و غلطیها رخ میدهد.

اشتباه خواندن یعنی است که مؤلف نتوانسته است بخواند و آنرا بنویسد. لهذا وقتیکه خواندنی از نگاه صرف و نحو صحیح یا مطابق به سبک مؤلف نباشد، بلکه مبهم یا متضاد باشد، یا وقتیکه برای مؤلف مفکوره ها و معلوماتی را ارائه بدارد که او داشته

نمی توانست، در اینصورت انسان به موجودیت اشتباه در خواندنی قائل وقانع میشود. اطمینان در عدم یا در موجودیت اشتباه کم یا بیش نظر به افکار شخص محقق تغییر میکند. یگانه چاره برای متفق نمودن يك عده اشخاص در مورد يك اشتباه و وقتیکه انسان در رفع کردن شك متردد میباشد، اینست که قاعده Havet که در ذیل ایضاح میگردد، بدون کم و کاست تطبیق کرده شود: «هیچگاه اشتباهی بدون اسباب بوجود نمی آید و باید علل این اشتباه تجسس شود، زیرا تجسس درین باب خیلی مهم میباشد و برای يك محقق امر اجتناب نا پذیر محسوب میگردد.»

لهذا باید سعی بعمل آید که طرز کار نقل کننده فهمیده شود و نیز باید درك گردد که وی چطور اینجا و یا آنجا اشتباه کرده است.

معمولترین صورتیکه محرر دچار اشتباه میشود، اینست که محرر حرف به حرف یا کلمه به کلمه را نمی نویسد، بلکه يك قسمت متن را می خواند و سپس آنچه را که خوانده است مینویسد. در اینصورت از دو جهت اشتباه بروز میکند. خواندن غلط متن و اصلاح یا تعدیل يك حصه خوانده شده متن. در اثنای نوشتن عادتاً محرر چیز را که می نویسد می فهمد، لیکن گاهی تنها قسمتی را می فهمد. بعضی اوقات در اثر تشتت فکر نا فهمیده مینویسد. در اینصورت ندرتاً حرف به حرف نقل میکند. معمولاً ذهن وی گیج میشود و به اندیشه های غیر ارادی دچار میگردد و عوض کلمات حقیقی که باید بنویسد هر چه بفکرش میگردد به قید تحریر می آورد.

همچنین وقتیکه بخواهد، بجای جمله، کلمات را بنویسد، محرر کلمه را حرف به حرف تحلیل نمی کند. او کلمه را بصورت مجموعی میخواند و در اینصورت به بسیار آسانی در بین کلمات مشابه مغالطه بوجود می آید؛ لهذا در اشتباهیکه رخ میدهد، دو عامت موجود میباشد. یکی شکل نوشته کلمه است که کلمه دیگری را به فکر محرر جایگزین میسازد. و دیگر عاملی است که از ذهن خود وی نشأت میکند. و آن انتخاب کلمه

غلط خوانده شده به نسبت کثرت استعمال و عام بودن آن میباشد و نیز خواب و خیالهای غیر ارادی که محرر را دلتنگ میسازد.

علاوه از این اشتباهات غیر ارادی، تعدیلاتی را که يك محرر بغرض ساده ساختن و یا شرح دادن متن اصلی، توأم با مفکوره های خودش وارد می کند، باید یاد آور شد. بنابراین ما در این قبیل يك متن، کلمات حذف یا تزئید شده یا اختلافات عمده وارد شده را خواهیم داشت که باید آنرا درك و شرح داد. البته شرح اینگونه اشتباهات نسبت به شرح اشتباهات غیر قصدی تفاوت دارد.

در صورتیکه يك متن بصورت شفاهی نقل گردد، طرز بروز اشتباهات تقریباً شبیه به طرز ظهور اشتباهات تحریری میباشد. تنها بدین تفاوت که استماع غلط بجای خواندن غلط میاید و عوامل سماعی عوض عوامل نوشتن.

چندین مثال از انواع غلطیهاییکه اکثراً واقع میشود:

گاهی دو صفحه با هم چسپیده میباشد و محرر ورق می گرداند، دو صفحه را رها میکند. بعضاً يك کلمه در يك حصه با فاصله یی دو باره تکرار میشود. وقتیکه محرر کلمه را نقل میکند و باز به اصل رجوع مینماید این بار همان کلمه را به فاصله دورتر مبیند و از نوشته آن صرف نظر میکند، زیرا فکر میکند که این کلمه را قبلاً نوشته بود. درحالیکه باید کلمه دو می را می نوشت برای اینکه کلمه مذکور در محل دومی زاید نبوده است. در مورد این اینگونه غلطی میتوان مثالهای ذیل را از کتاب منازل السائرین ذکر کرد که از آنها با لترتیب « رغبت»، « الحزن» حذف شده است: ... لان الرجا طمع یحتاج الی تحقیق (والرغبه سلوک علی تحقیق) والرغبه علی ثلاث درجات.

A²b³

و در باب الحزن (§ 35 d) :

ولیت الخاصه من مقام الحزن [فی شیء ولكن الدرجة الثالثة من الحزن] التحزن

E

للعارضات دون الخواطر ...

تزئیدات : گاهی محرر به فکر اینکه يك تبصره با يك شرح به متن ارتباط دارد، آنرا به

نقل علاوه میکند. مثلاً "تزییداتی که از شرحهای تلمسانی و کاشانی و غیره در منازل السائرین وارد شده است .

اشتباهاتی که از رهگذر حروف و خواندن آن بوجود می آید: این نوع اشتباه در حروفی که جز تو وسط نقطه فرق نمی شود اکثراً به ظهور می رسد؛ مثلاً: التادب التأدیب، الخلق: الحق، با لحرب: بالحرف، یلویه: بلونه، یوم: نوم و نظایر اینها. عوض کردن يك كلمه مشکل به مترادف آن که کثیر الا استعمال است؛ مثلاً؛ یفشا: یبـرد. اصلاح غلط متن در جاییکه محرر معنای اصل را نمی فهمد یا به فکرش تند جلوه میکند؛ مثلاً: مطیب العود: بطلب العود (67a) اباء الحال علی العلم: بناء الحال علی العلم (74b) خسة: خشية (40a) وحذرا من الجزاء وحذرا من الحرام (59b) ولا شاهدا للجد: ولا شاهداً لا حد (50b) .

نوشته دو بورکوی

با توجه به اینکه در این دوره، سلسله ساسانی در ایران تسلط داشت و ساسانیان در این زمانه در ایران حکومت می‌کردند.

در این دوره، ساسانیان در ایران حکومت می‌کردند و ساسانیان در این زمانه در ایران حکومت می‌کردند.

در این دوره، ساسانیان در ایران حکومت می‌کردند و ساسانیان در این زمانه در ایران حکومت می‌کردند.

در این دوره، ساسانیان در ایران حکومت می‌کردند و ساسانیان در این زمانه در ایران حکومت می‌کردند.

در این دوره، ساسانیان در ایران حکومت می‌کردند و ساسانیان در این زمانه در ایران حکومت می‌کردند.

در این دوره، ساسانیان در ایران حکومت می‌کردند و ساسانیان در این زمانه در ایران حکومت می‌کردند.

در این دوره، ساسانیان در ایران حکومت می‌کردند و ساسانیان در این زمانه در ایران حکومت می‌کردند.

در این دوره، ساسانیان در ایران حکومت می‌کردند و ساسانیان در این زمانه در ایران حکومت می‌کردند.

در این دوره، ساسانیان در ایران حکومت می‌کردند و ساسانیان در این زمانه در ایران حکومت می‌کردند.

نگاهی به وضع اجتماعی دوره سامانی

بحث در باره وضع اجتماعی دوره سامانی نیا زمند دقت بسیار و تحقیق عمیق است. زیرا در این زمینه نویسندگان سلف آنچنانکه لازم است، به تفصیل صحبت نکرده بلکه مطالب را بطور پراکنده آورده اند. البته علت آن اینست که اکثر مؤرخان از جهة رغبتیکه بنگارش تاریخ سیاسی داشته اند، بنوشتن تاریخ اجتماعی کمتر توجه کرده اند. اما محققان کنونی تا جاییکه اسناد و مدارک موجود است، در ضمن بررسی وضع اجتماعی خاندانهای قدیم به وضع اجتماعی این عهد نیز تماس گرفته اند. بهر حال باید متذکر شد که دوره سامانی از لحاظ وضع اجتماعی یکی از ادوار بسیار مهمی است که بعد از اسلام در خراسان و ماوراء النهر و نواحی دیگر بوجود آمدند.

برای مطالعه وضع اجتماعی دوره سامانی مطلب را از رسوم و رواجهای آن عهد آغاز میکنیم. در آن عصر رسوم و رواجهای باستانی رایج بود. جشن ها و بعضی از روزهای مخصوص

از قبیل نوروز، جشن مهرگان و سده (۱) و نظایر آن با افروختن آتش و چراغانی کردن باغها و عمارات تجلیل و برپا میگردید. چنانکه به روایت نرشخی در دوره منصور بن نوح به اثر افروختن آتش برای برگزاری جشن حریق در شهر رخ داد. البته این حریق غیر از آنست که بعد از مرگ عبدالملک سامانی توسط یاغیان بر مسجدیکه ابو جعفر عتبی (۵۳۴۸) بنا کرده بود، صورت گرفته بود (۲). تاثر این جشنها و اعیاد را در ادبیات دری این عهد و دوره های بعدی میتوان مشاهده کرد (۳). بازی های مختلف از قبیل چوگان بازی، شطرنج بازی و مانند اینها نیز رواج داشت این بازیها مخصوص طبقه اشراف و سواران که اعراب آنها را اساوره مینامیدند، بود. و علاوه از متون تاریخی در شعر نیز از این بازیها یاد شده است و اصطلاحات گوی و چوگان دال بر وجود بازیهای مذکور در آن عصر میباشد.

در اجتماع آن روز سه طبقه عمده را میتوان تشخیص داد: یکی طبقه بیست که شامل کدخدایان و دهقانان میباشد. کدخدایان که اعراب آنها را به اسم ملوک الطوائف یاد میکردند، شاید همان «آزادان» دوره ساسانی و یا «حران» عهد اسلامی بوده باشد (۴). این گروه در مراتب دارندگی و نفوذ از دهقانان برتر بودند و از آنان در شعر دوره سامانی بخصوص در شعر زودکی سمرقندی یاد شده است (۵) حران

۱- آثار الباقیه تألیف ابوریحان بیرونی ترجمه زاخاوو ترجمه فارسی از اکبر دانا شریست

محیت اعیاد.

۲- تاریخ بخارا، نرشخی ص ۳۲؛

۳- Turkistan down to the mongol invasion, by Barthold, pp. llo-lll, London, 1968

۴- رجوع شود به مقاله «جشها و اعیاد آریانای باستانی و تاثیر آن در ادب دری» اثر نگارنده

مجله عرفان سال ۴۰-۴۱.

۵- تاریخ افغانستان تألیف پوهاند حبیبی چاپ کابل ص ۵۹۶.

۶- مقاله، ص ۱۳۱، همین مقاله.

یا کدخدایان در نواحی مختلف پشت به پشت حکمروایی مورثی داشتند و با شکوه و جلال زندگی میکردند. دهقان (۱) که معرب دهگان (ده + گان پسوند اتصاف و دارندگی) است، بمعنای مالک دیه میباشد. دهقانان اشخاص ملاک و بناغدار و در خراسان و ماوراء النهر حامل روایات قدیم و فرهنگ و داستانهای اسلاف بودند. بنابراین مؤرخان و داستان پردازان، مانند نویسندگان خداینامه و شاهنامه ها، روایات و سنن و اخبار گشتگان را از ایشان نقل میکردند. چنانکه در سال ۳۴۶ هجری ابو منصور محمد بن عبدالرزاق سپهسالار خراسان که خود ش هم دهقان نژاد بود، چهار نفر دانشمند پهلوی دان را از موبدان و دهقانان گرد کرد تا شاهنامه منشور ابو منصوری بدست تألیف سپرده شود. این چهار نفر عبارت بودند از: ماخ پسر خراسانی هروی شاذان پسر برزین طوسی، یزدان داد پسر شاپور سیستانی و ماهوی خورشید پسر بهرام نیشاپوری (۲). از شاعران دوره سامانی دقیقی بلخی، اشعار روایی گشتاسپنامه خود را بنقل از آنگونه روایات فراهم آورد. استفاده شاعران شاهنامه گوی در دوره غزنوی و دوره های بعد، از روایت دهقانان و بیان کیفیت استفاده از آن روایت محقق است. چنانکه فردوسی طوسی و همشهری او اسدی دو مثال برجسته اند که در سرودن شاهنامه و گشتاسپنامه علاوه و از مراجعه به آثار خد دیگر، از روایت دهقانان نیز استفاده برده اند.

خلاصه دهقانان هم در مسائل فرهنگی و هم در امور دولتی عهد سامانی دخیل بودند. آنها در روستاهای خویش، قصرهای مجلل داشتند و در آن با تجمل میزیستند (۳) این طبقه از لحاظ تادیبه مالیات و جمع آوری مالیه از مردم برای حکومت، نقش

۱- دهقان در دوره های مختلف مفاهیم گوناگون داشته است. رجوع شود به دایرة المعارف اسلامی

ذیل کلمه دهقان.

۲- مقدمه شاهنامه ابو منصور؛ تاریخ افغانستان تألیف پوهاند حبیبی چاپ کابل ۱۳۰۵

۳- مقدمه شاهنامه ابو منصور؛ تاریخ افغانستان تألیف پوهاند حبیبی چاپ کابل ۱۳۰۵

عمده داشتند (۱) گاهی طبقه متنفذ املاک دیگران را تصاحب میکردند. اما حکومت مرکزی بعضاً برای جلوگیری از خرابی و تباهی وضع زراعت املاک تصاحب شده را به صاحبان اصلی شان باز میگردانید، چنانکه هنگامیکه اسمعیل بن احمد سامانی در سال ۲۸۸ هجری بطبرستان آمد، املاک اشراف طبرستان را به صاحبان قدیم آنها مسترد ساخت. گذشته از آن وی املاک زراعتی و اموال غیر منقول رعایا و ضعفا را بایشان باز گردانید و خود به گرفتن خراج سالیانه قناعت کرد. (۲) مقصود ما از تذکر مطالب فوق اینست که در دوران سامانیان به زراعت که پایه اساسی دولت بر آن استوار بود، توجه زیاد مبذول میگردد. حتی در دوره های بعدی نیز عواید عمده مملکت از زمین بدست می آمد و رجال سیاست بدین فکر بودند که اگر وضع زراعت و دهقانی خراب گردد، نه تنها به آسایش مردم صدمه وارد میگردد؛ بلکه عواید دولتی نیز کاسته میشود (۳). در دوره های بعد از عصر سامانی اسنادی داریم که به اهمیت دهقانی اشاره کرده اند. (۴)

بار تولد بر آنست که ملاکان منشأ قدرت سامانیان بودند (۵). اما ازین امر نمیتوان انکار کرد که این طبقه، گاه و بیگاه برای حکومت سامانی تکالیف و درد سرهایی ایجاد میکردند، یعنی برخی از ملاکان و متنفذین در پی آن بودند تا قدرت حکومت مرکزی را با ایجاد مخالفتها و نابسامانیها ضعیف سازند و به همین علت بود که امرای سامانی

۱- ترجمه دری المسالك والممالك اصطخری ص ۳۲۸

۲- مالك و زارع تألیف پروفیسور لمتن ترجمه منوچهر امیری تهران صفحه ۱۱۳؛ ابن اسفندیار ص ۱۹۰

۳- مالك و زارع ص ۵۱

۴- مرصادالعباد تألیف نجم الدین شیرازی چاپ تهران ص ۲۶۸؛ التوسل الى التوسل چاپ احمد بهمینار

ص ص ۱۱۰-۱۱۱؛ سیاستنامه چاپ اقبال ص ۱۹؛ نصیحت الملوك تألیف غزالی چاپ جلال همایی ص ۵۵؛

کیمیای سعادت تألیف غزالی چاپ بمبئی ص ۱۲۵؛ اخلاق ناصری تألیف خواجه نصر الدین طوسی ص ۱۸۰؛

تفایس المقنون تألیف محمد بن محمود آملی چاپ سنگی تهران ج ۲ ص ۱۵۹. الممالك - supplement

5- Tarkistan down to the mongol invasion p. 226

برخی از اشخاص منسوب به این طبقه را به وظایفی مقرر می کردند. مرتضی راوندی در کتاب تاریخ تحول اجتماعی ایران، مالکیت دوره سامانی را بنام سیستم فیودالی خوانده است. اما پروفیسور خانم لمتن، مستشرق معروف انگلیسی در کتاب مالک و زارع خود می نویسد: مقتضیاتی که باعث توسعه و تکامل فیودالیزم در مغرب اروپا گردید با سیستم مالکیت عهد سامانی بکلی تفاوت دارد. پس باید توضیح شود که فیودالیزم دوره سامانی هیچگونه هم بستگی به هیچ نوعی از انواع مختلف فیودالیزم که در مغرب زمین پیدا شده بود، ندارد. نکته جالب اینست که رابطه را که در میان ارباب و رعیت موجود بود و از وصول فیودالیزم اروپای غربی بشمار می رفت، در مالکیت دوره سامانی و سیستم ملک داری و روش اقطاع خاندانهای مختلف خراسانی و ماوراءالنهر در دوره های بعدی نمی توانیم دید (۱) با اینهمه پولیاک در «فیودالیتة اسلامی» (۲) این مطلب را محل گفتگو میدانند و اختلاف روش اقطاع را در ممالک اسلامی، با روش فیودالیزم در مغرب زمین ناشی از این میپندارد که تیول داران مسلمان در شهرها تجمع و تمرکز یافته بودند. برخلاف «فیودال» های مغرب زمین در قلاع بسر میبردند و از هم متفرق بودند. اما علت تجمع و تمرکز تیول داران ممالک اسلامی یکی این بود که وضع پول و مسکوک در ممالک اسلامی نسبت به اروپا بیشتر ترقی و تکامل یافته بود و دیگر اینکه اوضاع طبیعی کشور های مزبور اقتضا میکرد که مقطع ها در بلاد متجمع شوند. بطور کلی ادعای او مبنی بر تجمع و تمرکز مقطع ها در بلاد منبعت از مدارک موجود است. اما صحبت ادعای او راجع به رد نظر «بکر» در «تحقیقات اسلامی» (ص ۲۴) مبنی بر اینکه بعد ها نظامیان با استفاده از قدرت خود در اصول و روش اقطاع اعمال نفوذ کردند، قابل تأمل است. (۳) زیرا سامانیان و غزنویان بماه و ران خود مزد نقدی

۱- مالک و زارع ص ۱۲۱. بحواله در مقاله «تاریخ و نظام اقطاع در ایران» فصلنامه «تاریخ و جغرافیا» شماره ۱۱۱-۱۱۲، ص ۱۱۱.

۲- La feodalite Islamique، منتشره مجله تحقیقات اسلامی ۱۹۳۶ ج ۱ ص ۲۴۸. (بحواله مالک و زارع)

۳- مالک و زارع ص ۱۲۱. بحواله در مقاله «تاریخ و نظام اقطاع در ایران» فصلنامه «تاریخ و جغرافیا» شماره ۱۱۱-۱۱۲، ص ۱۱۱.

میدادند و اقطاع نمی بخشیدند (۱) با اینهمه بموادى بر میخوریم که غلامانى که به مقامات عالی نائل می شدند، املاکی را با پول می خریدند (۲) چنانکه الپتگین غلام سامانیان املاک زیادی را بتصرف داشت.

بهر حال از همبستگی حران و دهقانان با حکومت مرکزی عهد سامانی نمیتوان چشم پوشید. آنها در روزهای مخصوص و مواقع لازم در جایهای معین در دربار امیر وقت می نشستند چنانکه شعر ذیل از رودکی سمرقندی مؤید این مدعاست:

يك صف میران و بلعمی بنشسته يك صف حران و پیر صالح دهقان
ترك هزار به پیش پای صف اندر هر یکی چون ماه بردو هفته درخشان

در دوره سامانی ساختمان شهر طوری بود که برای هر طبقه جای مخصوص تعیین گردیده بود. بقول سعید نفیسی هسته مرکزی را که دیوار، برج و خندق داشت و نخستین آبادی شهر از زمان های قدیم بود، «ارگ» یا کهندژ می گفتند. این کلمه را در زبان عربی قهند ضبط کرده اند. بمرور زمان گرداگرد آن آبادی بزرگ تری اعمار گردید که آنرا شارستان و بزبان عربی ربض می گفتند. آبادی دیگری که گرداگرد شارستان ساخته شده بود، روستا می گفتند که بعربی این کلمه را روستاق می خواندند. در شهر های بزرگ عساکر مخصوص برای نگهداری قصرها و مراکز دیوانی موظف بودند که به آنها «حرس» می گفتند و مامورین بلدیة را «شرط» و رئیس بلدیة یا بنبار و ال را «صاحب الشرط» یا «والی الشرط» مینامیدند. شهر سمرقند در زمان رودکی دوازده فرسنگ دوره داشت و در آن بستانها و کشتزارها و آسیابها بود و دوازده دروازه داشت و از هر دروازه تادروازه دیگر يك فرسنگ راه بود و بالای دیوار شهر طاقهای برای جنگ و برجهایی ساخته شده بود و در میان هر دروازه سراسی بود برای نواب و در قسمت آخرین کشتزارهای شهر، ربض واقع بود و در ربض نیز عمارات و بازارها بود (۳).

۱- سیاستنامه ص ۹۲.

۲- مالك و زارع ص ۱۱۹.

۳- محیط زندگی و احوال و آثار رودکی تألیف سعید نفیسی.

نظر مولفین «تاریخ ایران» (۱) در خصوص بخشهای مختلف شهر در عهد سامانی بانظر سعید نفیسی که در بالا نگاشته شد، اندک تفاوتی دارد.

سعید نفیسی شارستان و ربض را يك چیز خوانده است. یعنی یکی را کلمه دری و دیگری را عربی گفته است. حال آنکه مؤلفین تاریخ ایران شارستان و ربض را دو قسمت کاملاً جداگانه شهر خوانده اند. قول آنان با آنچه که در کتب متعدد جغرافیای تاریخی ثبت گردیده است، موافقت میدارد.

بقول این مؤلفین در شارستان (مترادف کلمه عربی مدینه) که بخش قدیمی شهر را تشکیل میداد، خانه های دهقانان، اعیان اعمار شده بود. درین زمان مرکز زندگی اقتصادی شهر، به ربض یعنی سره تجارتی و صنعتی یا شهر جدید منتقل گردید. وقتیکه شارستان از رونق افتاد و ربض روبه آبادانی گذاشت و محل تجمع مردم شد، سازمان اجتماعی و اقتصادی و نقشه های این عهد نیز تغییر کرد. هنرمندان پیشوران و تجار در شهر های مختلف بود و باش داشتند. بزرگترین شهر های این عهد که از بلا داروپا در قرون وسطی پرجمعیت تر و مهمتر بودند، در میسرکار و آنها و راه های تجارتی بحری که کشور ساحل مدیترانه و قفقاز و اروپای شرقی را با آسیای میانه و عربستان و هندوستان و چین مربوط می ساختند؛ قرار داشتند (۲).

بطور عموم شهر و بازار و یا مخصوصاً چندین رسته بازار مرکز زندگی اجتماعی میبود. نقطه تقاطع بازارهای اصلی مرکز بازارها را تشکیل میداد. معاملات خرید و فروش در نزدیک و اطراف چهار سو در ا بنیه مخصوص بنام کاروانسرای صورت میپذیرفت. تجارییکه از سایر بلاد می آمدند درین کاروانسرای ها اقامت میگزیدند و اموال خویش را در همین محل میگذاشتند.

۱- تاریخ ایران تألیف جمعی از نویسندگان اتحاد شوروی ترجمه کریم کشاورز ج ۱ ص ۲۰۷

۲- ایضاً ج ۱ ص ۲۷۷

مصنوعات پیشوران محلی، با پول نقد بفروش میرسید و خرده فروشی مصنوعات در کارگاه‌هایی که در بین دکه فروش بود، صورت می‌گرفت. تمام استادان یک پیشه در کوچه واحد زندگی می‌کردند و دکانهای شان نیز در همان کوچه بود (۱) از مطالب فوق چنین استنباط می‌گردد که ربض جای بودو باش طبقه متوسط جامعه عهد سامانی بود.

طبقه سوم عصر سامانیان را بردگان تشکیل میداد و در حقیقت درین دوره برداری از رسوم معمول بشمار میرفت و غلام و کنیز از امتعه بزرگ تجارتنی میبود. بقول مؤلفین عربی در قرون دوم و سوم هجری در هر شهر بزرگ، بازار برده فروشان وجود داشت بازارهای برده فروشان در شهرهای بلخ (۲) و نیشاپور و غیره موجود بود. درین بازارها خرید هر نوع برده ممکن بود. از کارگر ساده گرفته تا صنعت کارها هر و غلامان جنگی و موسیقی دان و مطربان و رقاصه‌ها و آواز خوانان. بردگان را از کشورهای اروپای شرقی و دشتهای ترك نشین و هندوستان و بخصوص از گرانة غربی افریقا وارد می‌کردند. عده کثیر برده در املاک، مخصوصاً آبیاری مصنوعی و دیگر کارها مشغول بودند. در این زمان يك نوع خاص تجارت برده همانا خرید و فروش غلامان ترك بود که برای خدمات پیاده نظام و سواره نظام صورت می‌گرفت (۳) این غلامان بترتیب مخصوص تربیت میشدند. یعنی ویکه يك غلام را می‌خریدند او را يك سال پیاده خدمت می‌فرمودند و اجازه نمیدادند تا يك سال بر اسپ سوار شود. او را لباس مخصوص در بر می‌کردند. بعد از يك سال به رتبه غلام باشی (وثاق باشی) میرسید. و در این وقت او را اجازه میدادند که از يك اسپ کم قیمت بالجام و افزار مخصوص استفاده کند. پس از يك سال دیگر او را قرار جوری (شمشیر) میدادند

۱- ایضاً.

۲- چهارمقاله تألیف عروسی سمرقندی به اهتمام قزوینی چاپ مطبعه ایرانشهر برلین سال ۱۹۲۷.

۳- تاریخ ایران تألیف جمعی از نویسندگان اتحاد شوروی ترجمه کریم کشاورز ج ۱ ص ۱۰۶

تا اینکه بعد از طی هشت یانه سال با گذشتاندن شرایط مختلف به رتبه حاجبی میرسید و بعد از سی و پنج سال آنهم با ابراز لیاقت و صداقت در یکی از محلات بحیث امیر مقرر میشد. چنانکه الپتگین پس از سی و پنج سال به این منصب رسید (۱)

در دربار پادشاهان سامانی و در قصرهای امرا و دهقانان و حتی شاعران، غلامان و کنیزکان زیبا مخصوصاً جنس ترکی وجود داشتند (۲) چگونگی معاشقه و مغازله با آنها در ادبیات دوره های مختلف انعکاس یافت. از وقتیکه شعر ابرار کثرت صلوات شاهان و امیران و وزیران صاحب نعمت فروان شدند و کنیزکان و غلامان در منازل ایشان داخل گردیدند؛ معاشقات شاعران بایشان فزونی گرفت. منتهی چون معامله امرای و شعرابان معمولاً معامله مالک و مملوک بود و عشق شاعران با سوز و گداز همراه نبود، در سخنان آنان گیرندگی اشعار عاشقانه روزگار بعد که معمولاً غزل بوده است، دیده نمی شود. و بیشتر تغزلات در ذکر معشوقگان است و در اشعار گویندگان قدیم دری این وضع روشن و واضح است. بهمین سبب در اشعار قرن چهارم و پنجم (۳) و حتی بعد از آن (۴) ترك بمعنی معشوق و شاهد بکار رفته است. یکی از نتایج ورود غلامان ترك در جامعه دری زبان ورود لغات ترکی در زبان دری است. این وضع باروی کار آمدن سلجوقیان که ترك نژاد بودند

۱- سیاستنامه چاپ قزوینی ص ۱۰۸-۱۲۸.

۲- خسرو بر تخت پیشگاه نشسته

ترك هزار به پای پیش صف اندر

هر يك بر برباك مورد نهاده

رودکی

۳- بگه رفتن کان ترك من اندر زرین شد

ترك من بردل من کام روا گشت و راست

دل من زان زین آتشکده برزین شد

از همه ترکان چون ترك من امروز کجاست

فرخی سیستانی

۴- اگر آن ترك شیرازی بدست آورد دل ما را

بجبال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

حافظ

و خاندانهای دیگر ترکی و مغولی شدت بیشتر پیدا کرد. در عهد سامانی وضع مذاهب و فعالیت گروههای مذهبی بدین ترتیب بود که درین دوره مذهب اهل سنت و جماعت عمومیت داشت و مذهب اسماعیلیه، و روش فرقه‌های معتزلی و اشعری نیز در خراسان و ماوراءالنهر رایج بود (۱) راجع به موجودیت پیروان ادیان غیر اسلامی یعنی دین زردشتی، بودایی، یهودی و عیسوی در این عصر معلوماتی نیز در دست هست. لیکن تعداد آنها خیلی کم بود و در نواحی معینی بود و باش داشتند. نویسندگان بزرگ چون مقدسی (۲) اصطخری (۳) ابن حوقل (۴) ابن مسکویه (۵) ابن اثیر (۶) مؤلف نامعلوم تاریخ سیستان (۷) و غیره از وجود ادیان مذکور و معابد آنها خبر داده اند. بطور عموم از خلال نوشته‌های آنان چنین برمی آید که در سیستان، مرو، بادغیس، غور، بامیان، فاریاب، بلخ و غزنی و ماوراءالنهر و نظایر آن پیروان ادیان مذکور امرار حیات داشتند.

در باب تمایل بعضی اشخاص به آیین زردشتی در این عهد علاوه از برخی از منابع متذکره از شعر آن دوره نیز معلومات بدست می‌آید. چنانکه در شعر دقیقی بلخی که بقول بعضی از نویسندگان (به استناد شروی) بر آن کیش گرایش داشتند (۸) همین مطلب را میتوان یافت:

- ۱- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تألیف دکتر صفا ص ۱۳۸-۱۵۱.
- ۲- احسن التقاسیم فی معرفت الاقالیم ص ۴۳۹-۴۴۱.
- ۳- المسالك والمسالک ص ۱۱۹-۱۳۹.
- ۴- صورت الارض ص ۴۴.
- ۵- تجارب الامم ج ۱ ص ۲۹۹-۳۰۰.
- ۶- کامل التواریخ حوادث سال ۳۶۹.
- ۷- تاریخ سیستان ص ۲۹۹ و ۳۶۹.
- ۸- بعضی از نویسندگان گرایش دقیقی را به آن کیش رد کرده اند. و این امر نظر به يك سلسله دلایل معقول میباشد. درین مورد رجوع شود به مقاله «دقیقی پیشرو فردوسی» ترجمه نگارنده مجله ادب شماره ۳-۴ سال ۱۳۴۸ ص ۱۲۹.

دقیقی چار خصلت بر گزیده است بگیتی از همه خوبی و زشتی لب یاقوت رنگ و ناله چنگ می خون رنگ و کیش زردهشتی آنچه از قول نظام الملك مستفاد میشود اینست که درین وقت روش مزدکی نیز طرفدارانی داشت (۱).

در قلمرو دودمان سامانی، مذهب حنفی بیشتر شیوع داشت. به اساس گفته مؤلف کتاب پورسینا چهارخمس از مردم حنفی بودند (۲) در خراسان کرامیان یعنی پیروان ابو عبدالله محمد بن کرام سیستانی (متوفی ۵۲۵۵) عمومیت داشتند (۳). در ماوراءالنهر ماتر دیدیان یعنی پیروان ابو منصور محمد بن محمد بن محمود حنفی ماتر دیدی سمرقندی (متوفی ۵۳۳۳) روز بروز قوت می گرفتند.

درین دوره مذهب اسماعیلی نیز پیروانی داشت. نظام الملك (۴) و خواجه رشید الدین فضل الله (۵) از نویسندگان قدیم نوشته اند که این مذهب در نقاط مختلف خراسان و ماوراءالنهر پیروانی داشت. درین دوره دعای و مبلغین فرقه اسماعیلیه درری و خراسان و ماوراءالنهر به فعالیت آغاز کرده بودند. تبلیغ کنندگان در جلب مردم موفقیت بزرگی بدست آوردند و در همین ایام حسین بن علی مرو رودی بجمع اسماعیلیان پیوست و در اندک زمانی دامنه قیام او تاهرات و نیشاپور گستره شد و مردمانیکه بنام اسماعیلیان متشکل شده بودند به نهضت او پیوستند. بالاخره حسین بن علی مرو رودی در ضمن اینگونه فعالیت ها توسط احمد بن سهل اسپر گردید و در زندان امیر نصر سامانی فوت کرد. (۶) بعد از وی محمد نخشبی به

۱- سیاستنامه چاپ قزوینی ص ۲۳۰-۲۳۱.

۲- پورسینا ص ۱۹.

3- The early Islamic history of Gur by C.E. Bcsworth, Central Asiatic Journal, vol. VI, pp. 122-129

۴- سیاستنامه ص ۲۲۲-۲۲۸.

۵- جامع التواریخ قسمت اسماعیلیان و باطینیان چاپ تهران ص ۱۲-۱۳.

۶- تاریخ تحول اجتماعی ایران تألیف مرتضی راوندی ج ۲ ص ۱۲۳.

قیادت اسماعیلیان برخاست (۱) وحتی شخص نصر دوم بن احمد پادشاه سامانی (۳۰۲-۵۳۳۲ .) (۲) به اسماعیلیان خوش بین شد. از تحقیقات اخیر چنین استنباط می‌گردد که بعضی از وزرای نصر بن احمد از قبیل ابوالفضل بلعمی، ابو عبدالله محمد جیهانی و ابوطیب مصعبی و از امرای قشون او ابوعلی سیمجور بدین مذهب متمایل بودند (۳) بعضی از اینها در قسمت نوشتن کتاب راجع به این مذهب توجه خاصی مبذول میداشتند. چنانکه یاقوت حموی در کلمه بست در شرح حال ابوحاتم بن محمد بن معد بستی معروف به ابوحاتم سجستانی فقیه نامی قرن چهارم هجری (متوفی ۵۳۵۴ .) مینویسد که وی کتابی در باره قرمطیان برای ابوطیب مصعبی نوشت (۴) بقول سعید نفیسی گوینده نامی آن عصر یعنی ابو عبد الله محمد رودکی و از دانشمندان بزرگ آن دوره یعنی ابن سینای بلخی نیز به مذهب اسماعیلیه متمایل بودند (۵) اسماعیلیان به علوم و ادبیات توجه زیاد داشتند و بهمین سبب است که علم و ادبیات چه در دوره سامانی و چه در دوره های بعدی در اثر توجه آنان به انکشاف مواجه شده است (۶).

نوح دوم جانشین نصر که از سال ۳۳۲ تا سال ۵۳۴۳ . حکومت کرد، با اسماعیلیان از در مخالفت پیش آمد و آنانرا مورد شکنجه و آزار قرار داد و نهضت شانرا در خراسان و ماوراء النهر خنثی نمود (۷) و محمد نخشبی را بدار آویخت. (۸) مباحثات پیروان مذاهب و ادیان فوق در زمان آل سامان در خراسان و ماوراء النهر جریان داشت. اگر اقدامات نوح بن نصر سامانی را برای سرکوبی اسماعیلیان استثناء قرار دهیم میتوان گفت که در آن عهد پیروان مذاهب و ادیان مذکور برای پخش عقاید و تعالیم خویش آزادانه

- ۱- تاریخ ایران تألیف جمعی از نویسندگان شوروی ترجمه کریم کشاورز تهران ج ۱ ص ۲۴۸.
- ۲- جامع التواریخ قسمت اسماعیلیان و باطینیان چاپ تهران ص ۱۲-۱۳؛ سیاستنامه ص ۲۲۲-۲۲۸.
- ۳- احوال و اشعار رودکی تألیف سعید نفیسی ص ۳۱۲-۳۲۳؛ پورسینا تألیف سعید نفیسی ص ۱۰۱.
- ۴- معجم البلدان چاپ مصر ج ۲ ص ۱۷۷.
- ۵- پورسینا، سعید نفیسی ص ۱۰۱.
- ۶- دایرة المعارف اسلامی ذیل لغت اسماعیلی.
- ۷- تاریخ ایران تألیف جمعی از نویسندگان شوروی ترجمه کریم کشاورز ج ۱ ص ۲۸۴.
- ۸- تاریخ تحول اجتماعی ایران تألیف مرتضی زاوندی ج ۲ ص ۱۲۳.

فعالیت میکردند ژوکوفسکی در کتاب «چنگ در تصوف» که مجموعه‌ی بی‌از مقالات بوده رساله‌ی بی‌یافته است که در باره آزادی افکار و عقاید در عصر سامانی اشاراتی دارد. به نظر او این رساله ممکن است در دوران سلطنت نصر بن احمد سامانی نوشته شده باشد (۱). در پهلوی مسائل فوق الذکر لازم است از چگونگی وضع زندگی مردم آنروزگار نیز صحبت کنیم. میدانیم که در عصر سامانیان فلاحت و صنعت رونق خوبی داشت. از دیاد قوه‌های استحصالی منجر به فور نعمت در خراسان و ماورالنهر شد. شهرهای بزرگ مانند بلخ و بخارا و سمرقند و مرو و نیشاپور و غیره بسبب آبادانی و بهبود وضع زندگی، یک مرکزیت قوی را برای جلب علما و گویندگان تشکیل داد. این آبادانی و فور نعمت در شعر گویندگان این عهد انعکاس کرد و در باره شهرهای مهم اشعار نغز انشاد گردید، مثلاً شعر عربی بن محمد بستنی در وصف سمرقند شعر ابوعلی السجی در باره مرو و شعر ابو الحسن بن عیسی الکرخی در باره نیشاپور خیلی مشهور است (۲) رودکی در قطعه‌ی بی‌ی از شهر بخارا بدین سان یاد می‌کند.

امروز بهر حال بغداد بخارا ست کجا میر خراسانست پیروری آنجاست
ساقی تو بده باده و مطرب تو بز ن رود تامی خورم امروز که وقت طرب ماست
نر شخی راجع به آبادانی پایتخت سامانیان و گرد و نواحی آن معلومات مفید میدهد
(۳) این موضوع را ناگفته نباید گذاشت که وضع تعلیم و مدارس نیز در آن دوره رونق تمام داشت و در بسیاری از شهرهای خراسان و ماوراءالنهر مکاتب و مدارس موجود بود

و زبان و ادب و حدیث و فقه و فلسفه و سایر علوم در آنها تدریس می‌گردید (۴).

پوهنمل عبدالقیوم قویم

۱- ابو عبدالله رودکی تألیف عبدالغنی میرزایف چاپ تاجکستان ص ۵۶.

۲- ابو عبدالله رودکی تألیف عبدالغنی میرزایف چاپ تاجکستان.

۳- تاریخ بخارا ص ۶۷-۶۹.

۴- تاریخ سیستان صفحه ۸۹ دایرةالمغازف اسلامی ج ۳ ص ۴۰۱.

وداوری بنماید، ولی نا ممکن است همه کتب و آثار ثبت شده را ارزیابی کند. زیرا ارزیابی و قضاوت درباره همه آثار، هنرجدا گانه بوده و این امر برای يك کتابشناس در اثر توجه با ساسات و پرنسپهای آن دست میدهد. یعنی کتابشناس سریع خوان و درك دارای قضاوت درست و صحیح بوده و استعداد موجز ساختن اثر را بوجه احسن دارا میباشد. کتابشناس سریع خوان بوقت کم نکات حساس اثر را یاد داشت و مفهوم آنرا درك میکند. قضاوت صحیح و درست میکند. احساسات غرض آلود و شخصی را بدور می اندازد و اثر را آنچنان که هست جلوه میدهد. هنر خلاصه کردن از حساس ترین قسمتهای ارزیابی است و میتوان قدرت هنری کتابشناسی را از آن درك کرد.

در هنر کتابشناسی چیزیکه برای يك کتابشناس خیلی مهم است، اینست که بفهمد کدام قسمتهای کتابرا مطالعه کند. زیرا کتابشناس وظیفه دارد روزانه چند کتاب را از نظر بگذاراند و بنا بران وقت کافی برای مطالعه کامل کتاب نخواهد داشت. پس مجبور است قسمتهای حساس و مهم کتابرا تشخیص نماید و بوقت کم استفاده اعظمی از آن بردارد.

از نظر کتابشناسان مطالعه قسمتهای آتی کتاب لازم و ضروری می باشد: پشتی کاغذی کتاب (Bookjacket) فهرست مزه رجات ، مقدمه و چند فصل کتاب. پشتی کاغذی کتاب: درباره نویسنده، فهرست آثار او و خلاصه کتاب معلومات ارائه میکند.

مقدمه کتاب: منظور و مرام نویسنده را درباره چگونگی نشر اثر می فهماند. خواندن چند فصل کتاب: اطلاع عمومی کتابشناس را درباره کتاب مکمل ساخته و از روش نوشته، رسایی و ترکیب موضوعات، معلومات میدهد. کتابشناس وقتیکه همه معلومات را فراهم آورد، به اساس پرنسپهای آتی اثر را ارزیابی تحلیل و تجزیه مینماید:

۱- از نقطه نظر صلاحیت و موثوق بودن اثر :
 کتابشناس واضح میسازد که نویسنده اثر کیست، چه وظیفه دارد، صلاحیت نویسنده او تا چه اندازه است، ناشر اثر کیست. آیا اثر کار جدید است یا مبنی بر کدام اثر سابقه میباشد.

۲- از نقطه نظر سکوپ و رسایی اثر :
 درین پرنسپ کتابشناس از موقف نویسنده در نوشتن اثر صحبت میکند و واضح میسازد که نویسنده تا چه اندازه از عهده کار بر آمده توانسته است. آیا معلوماتیکه گرد آورده تازه است، یا کهنه؟ چه ارزشهایی نسبت به اثر های مانند خود دارد؟ چه موضوعات را احتوا کرده است؟ تا چه حد بلیو گرافی ها مکمل اند؟ آیا خواننده را بمطالعه مقالات و کتب دیگر رهنمایی میکند، یا خیر؟

۳- از نقطه نظر طرز العمل اثر :
 درین قسمت کتابشناس واضح میسازد که آیا حقایق موثوق و از منابع معتبر گرفته شده اند یا خیر؟ آیا اثر جنبه علمی دارد یا پروپا گندی، آیا بیطرف نوشته شده است، چقدر معلومات در باره موضوع جمع گردیده، آیا معلومات برای تشریح موضوع کافی است یا نه آیا کتاب ساده و عام فهم نوشته شده یا علمی و مغلق، کدام طبقه مردم از آن استفاده کرده میتواند؟

۴- از نقطه نظر ترتیب :
 درین قسمت کتابشناس واضح میسازد که موضوعات اثر چگونه ترتیب شده اند. آیا سیستم های گرو پی دسته بندی گردیده اند یا به سیستم های ترتیب تاریخی و یا سیستم الفبایی؟ آیا اندکس و یا فهرست اعلام دارد یا نه؟ اندکس آن چقدر مکمل است؟

۵- از نقطه نظر شکل و صحافی :
 در قسمت شکل و صحافی اثر کتابشناس واضح میسازد که آیا قطع و صحافت

اثر مناسب است یا نه؟ عکسها (اگر داشته باشد) واضح و روشن چاپ شده اند یا بدفوکس، آیا آنها بمتن اثر ارتباط دارند، اگر ارتباط دارند، تاچه اندازه در توضیح متن اثر نقش می‌بازند؟

۶- از نقطه نظر ارزشهای اختصاصی:

کتابشناس درین کرایتری (Criteria) آن ارزشهای اثر را روشن می‌سازد که در دیگر آثار وجود ندارند. ممکن است این ارزشها در بسیاری کتب موجود باشد؛ اما کتابشناس نقاطی را که این کتاب را از کتب دیگر فرق می‌دهد، با دلایل قانع کننده توضیح می‌دهد.

پس از آنکه اثر ارزیابی شد، برای حذف کلمات و عبارات اضافی دو باره مرور میشود. در کشیدن عبارت اضافی، کتابشناس باید مهارت و لیاقت کافی داشته باشد تا نقاط مهم و پر ارزش نوشته را از بین نبرد و روح و معنی آنرا حفظ کند. گرچه این پرنسیپها برای تشریح و ارزیابی همه کتب و آثار مطبوع قابل تطبیق اند و کتابشناس میتواند همه موضوعات را مطابق این موازین ارزیابی نماید، ولی برای کتب مراجعوی و مآخذ پرنسیپهای اساسی شمرده میشوند، و کتب مراجعوی باید با در نظر گرفتن این موازین ارزیابی گردند.

بمفهوم فهرست مآخذ:

فهرست کتب (عمومی و خصوصی) از مواد اساسی و ضروری مراجعوی کتابخانه‌ها میباشد، موجودیت آنها در کتابخانه بزرگ مخصوصاً کتابخانه‌های تحقیقی و پوهنتون‌ها خیلی مهم است.

فهرست کتب از موجودیت مآخذ در یک موضوع مشخص و یا موضوعات مختلف معلومات داده و در جواب دادن سؤالهای مراجعوی نقش پر ارزش دارد. فهرست مآخذ عمومی انتخابی مخصوصاً آنها بیکه نوشته‌های تشریحی دارند، مانند (انوتیتد بیلوگرافی

آف افغانستان) (۱) برای دریافت چند مأخذ انتخابی در يك موضوع خیلی با ارزش میباشد؛ زیرا بدون آنکه تمام ادبیات آن موضوع یکا يك از نظر بگذرد، مأخذ لازم و ضروری و مهم با سانی از آنها اخذ میگردد. فهرست مأخذ ملی و تجارتي که ریکارد کتب طبع شده يك مملکت و یا يك زبان را نشان میدهد، برای موضوعاتی که در فهرست های مأخذ کوچک و محدود پیدا نشوند، بکار میرود. علاوه بران چون فهرست مأخذ ملی و تجارتي قیمت کتب را تثبیت مینماید، برای خریداری کتب استفاده زیادی از آن بعمل می آید.

فهرست کتب مأخذ که موجودیت مواد مخصوص در موضوعات معین یا آثار يك نویسنده مخصوص و یا فهرست کتب قدیمه و کتب نا در و کمیاب را توضیح میدهد، خیلی پر ارزش میباشد. این فهرست یکی از مهمترین افزار کتابدار کتب مراجعوی بشمار میرود.

یکی از کتب مراجعوی که برای استعمال کتب فهرست لازم و ضروری است، فرهنگ اصطلاحات و اختصارات فهرست کتب میباشد؛ زیرا در کتب فهرست برای جلوگیری از ضخامت کتاب و صرفه جویی در وقت، فهرست نویسان میکوشند از اختصارات و اشارات استفاده بنمایند. در فرهنگ اصطلاحات و اختصارات فهرست کتب این مشکل حل گردیده رهنمای خوبی برای مراجعین مخصوصاً کسانیکه بفهرست نویسی و کتلاک علاقه دارند، میباشد.

متوجه باید بود که يك قسمت قابل ملاحظه سؤالهای مراجعوی کتابخانه ها در مورد فهرست مأخذ میباشد از قبیل انتخاب مأخذ، توضیح در باره مأخذ و مأخذ اسنادی.

سؤالهای انتخاب کتب:

ایجاب انتخاب یکتعداد معین عنوانها را در موضوعات معین و مخصوص مینماید. این انتخابها در هر روز مختلف و بمنظورهای متفاوت صورت میگیرد؛ مثلاً خواننده بیکه يك كتاب خوب را درباره شرح زندگی مولانا جلال الدین بلخی میخواهد، از کتابدار، آن کتب مراجعوی را تقاضا میکند که از آنها معلومات درست درباره مولانا جلال الدین سراغ شده بتواند. شخص دیگری میخواهد چند کتاب مهم و با صلاحیت در باره انقلاب کبیر فرانسه بخواند، این شخص هم در آن واحد و در همان روز و وقتیکه کتابدار بسؤال مراجعوی درباره مولانا جلال الدین جواب تهیه میدارد مجبور است سؤال درباره انقلاب کبیر فرانسه را نیز حل نماید. از طرف دیگر يك تعداد زیاد کار کتابخانهها مربوط بکارهای خانگی و مونوگرافهای شاگردان مکاتب و محصلان پوهنتونها میباشد که ایجاب تهیه لیستهای کتب درباره موضوعات تحت مطالعه و تحقیق آنها را مینماید. پس باید دانست که از اساسیترین کارهای کتابخانه بصورت عموم، انتخاب و جمع نمودن کتب و ترتیب فهرستهای معین و مخصوص در باره موضوعاتی است که بدرجامعه کتابخانه بخورد. جامعه کتابخانه همان محیطی است که کتابخانه در آن فعالیت مینماید. مثلاً جامعه کتابخانههای پوهنتون، محیط پوهنتون و جامعه کتابخانههای عامه محیط کتابخانه عامه میباشد. پس کار مراجعوی بصورت مداوم يك بخش مهم کتابخانهها را تشکیل میدهد.

حقیقتاً انتخاب کتب مراجعوی برای خریداری و یا جهت جواب گفتن بسؤالهای مراجعوی، خیلی وسیع و مهم است و لازم است این خدمت مهم و پرازش که ایجاب مطالعه و دانستن زیاد کتب را میکند، از طرف مراجعین تقدیر شود. چه طوریکه احصائیهها نشان داده است، سالانه چند هزار کتاب جدید در ممالک مختلف در موضوعات گوناگون نشر میشود که کتابدار کتب مراجعوی تا جاییکه کتب با و میرسد، مجبور است در باره همه معلومات عمومی داشته باشد. چنانچه در اولین راپور یونسکو که در باره طبع

کتاب در سال ۱۹۵۰ نشر کرده است (۱۱۰۲۲) عنوان در ایالات متحده امریکا (۱۷۰۷۲) عنوان در انگلستان و در ۴۲ مملکت دیگر چندین هزار نسخه ذکر شده است. این امر واضح است که انتخاب کتاب مراجعوی از بین یکتعداد کتاب صورت میگیرد و کتبی بحیث کتاب مراجعوی انتخاب میشود که مورد علاقه و مراجعه عموم باشد. اگر تولید یکساله کتاب ایالات متحده امریکا و انگلستان را بالای تولید کتاب هر سال آنها از اختراع چاپ تا اکنون علاوه کنیم، بمیلیونها جلد کتاب بالغ میگردد که واضحاً بدون کمک و راهنمایی فهرستهای کتاب، یافتن و انتخاب کردن آنها دشوار میباشد.

گروه دیگر سؤالهای مراجعوی در باره شناخت و دریافت کتاب میباشد این دسته سؤالها اگر مکمل باشند، برای کتابدار کتاب مراجعوی حل آنها مشکل نیست. مشکل حقیقی کتابدار درین گونه سؤالها وقتی عرض وجود میکند که سؤالهای نامکمل و ناقص به کتابدار میرسد، یعنی سؤالهای فاقد نام مکمل نویسنده، عنوان حقیقی کتاب، تاریخ طبع، تعداد صفحه، قیمت کتاب و چندین نقص دیگر که موجب مبهم گردانیدن سؤال میگردد، باشد. برای جلوگیری و حل این مشکلات، کتابدار کتاب مراجعوی مجبور و مکلف است ببلیوگرافی را در وقت گرفتن سؤال تکمیل کند و بعداً بحل آن اقدام بدارد.

سؤالهای مراجعوی دسته سوم مربوط اوراق و اسناد است :

گرچه این گروه سؤالها در افغانستان حل شده نمیتواند؛ زیرا تا حال اکثری از مکتوبها فرمانها، منشورها، دستورالعملها، خاطرات، وقف نامه ها، قباله های خرید و فروش عکسها و سایر مجموعه های اسناد و مدارک در گوشه های فراموشی بوده تا اکنون در معرض استفاده قرار ندارند، چه رسد بآنکه از آنها فهرستی ترتیب شده مورد استفاده همگان قرار گرفته باشند.

در قاره اروپا گرچه حفظ اسناد يك مسلك جدا گانه تثبیت نگردیده، اما توانسته است، بحیث يك شاخه مهم علم کتابداری عرض وجود کند. اهمیت مواد

اسنادی در آن است که مواد اولیه مقالات و رساله های تحقیقی را تشکیل میدهد. اگر در کشوری اختراعی صورت میگیرد، اگر در موضوعی تحقیق واقعی بعمل می آید و اگر تاریخ حقیقی و واقعی طایفه ای نگاشته میشود، یقین محققان متتبعان، مدارک اولیه وزیر بنای تحقیق را از لابلاهای اوراق و اسناد فهرست شده بدست می آورند.

انواع بیلوگرافی

بیلوگرافی به دسته های منتخب، ملی، تجارتي و آفاقی تقسیم میشود. بیلوگرافی منتخب محدود بوقت نبوده و برای يك منظور معین جمع آوری و انتخاب میشوند. بیلوگرافی ملی ریکارد ملی يك ملت و زبان را ثبت میکند و بیلوگرافی تجارتي لست کتب فروشی آنکشور را احتوا مینماید. بیلوگرافی های آفاقی محدود بزمان، مکان نبوده، کلیه آثار تمدن بشری را ثبت می نماید.

۱- بیلوگرافی های منتخب :

از شروع طباعت جمع آوری آثار پر ارزش و مفید، مورد توجه کتابشناسان، کتابداران و کتابدوستان بوده و از آنها فهرست هایی ترتیب داده اند. درین اواخر بیلوگرافی های منتخب در نصاب تعلیمی نیز داخل گردیده است. موسسات تعلیمی با تهیه لست کتب منتخب، انکشاف تعلیم آزاد را از راه مطالعه آزاد و بکمک فهرستهای منتخب تقویت بخشیده و یقین حاصل کرده اند که مطالعه آزاد برابر و هم سویه با مؤسسات تعلیمات عالی در پیشبرد تعلیم و تربیه محصلان سهم دارد.

قدیمترین استفاده از فهرست کتب منتخب در تعلیم و تربیه آزاد، بواسطه چارلز ایلیت رئیس پوهنتون اسپرینگ فیلد صورت گرفته است. وی عقیده داشت که تعلیم آزاد بمراتب، بهتر از تعلیم تشریحی و لکچر مؤسسات تعلیمی عالی است. سپس این مفکوره توسط هچن رئیس پوهنتون شیکاگو بیشتر انکشاف یافت و اکنون عده زیاد

پوهنتونهای جهان این روش را قبول کرده اند و در تعلیمات عالی از آن استفاده میکنند.

۲ - ببلیو گرافیهای ملی و تجارتي :

ببلیو گرافیهای ملی يك کشور و یا يك زبان که در حقیقت ریکارد فرهنگ ملی آن زبان و کشور میباشد ، در حفظ و نگهداشت تمدن و پدیده های نشر شده آن کشور نقش با ارزشی دارد . گر چه تا حال هیچ مملکت قادر نگردیده که تمام آثار چاپ شده خود را از ابتدای شروع چاپ ثبت کند ؛ لیکن تا جایکه مواد بدست رسیده ، این کار مهم ملی قسماً صورت گرفته و اکثر کشورهای جهان ببلیو گرافیهای ملی را ترتیب داده اند . درین اواخر یونسکو در پی آنست که ببلیو گرافی های ملی جامع تمام ممالک عضو را بکمک کتابشناسان ترتیب بدهد . چنانکه این امر در بعضی از ممالک انجام یافته و در بعضی دیگر در حال تکمیل است .

ببلیو گرافیهای تجارتي تقریباً با ببلیو گرافیهای ملی یکسان است ؛ اما فرق جزئی آنها درین است که ببلیو گرافیهای تجارتي بمفهوم معرفی کتب برای فروش ترتیب یافته و دارای قیمت کتب نیز میباشد . در حالیکه ببلیو گرافیهای ملی قیمت کتب را ارائه نمی دهد . در حقیقت ببلیو گرافیهای تجارتي ریکارد کتب طبع شده موجود و آماده فروش يك زبان و یا يك کشور میباشد .

ببلیو گرافیهای آفاقی :

ببلیو گرافیهای آفاقی به زمان و محل و موضوع معین محدود نیست ، و ریکارد تمدن بشری را بحیث يك کل ، فهرست و تهیه میدارد گرچه تهیه و ترتیب چنین يك فهرست مکمل و جامع نا ممکن میباشد ولی کوششهای انفرادی و گروهی ملی و بین المللی درین راه جریان دارد . یکی از مهمترین و مشهورترین کوششهای انفرادی درین راه برونتس منول دولایبری (۱) میباشد که تا قبل از سال ۱۹۵۴ بیش از جهل هزار جلد کتاب

از کنج و کنار جهان را فهرست کرده بود. همچنان مؤسسه بین المللی بیلو گرافی در بروکلین به تهیه بیلو گرافی آفاقی جهان اقدام کرد که شاید روزی تکمیل شود. در حال حاضر کتلاک کتب کتابخانه کانگرس امریکا کتلاک عمومی کتب طبع شده برتش موزیم و کتلاک کتابخانه ملی فرانسه بهترین پروژه ها در مورد ثبت کردن تمدن بشری و نیل بسوی بیلو گرافی آفاقی جهان میباشد.

ترجمه و نگارش پوهنمل عبدالرسول رهین

بیلو گرافی به معنی نگاشتن و ثبت کردن است. بیلو گرافی آفاقی به معنی نگاشتن و ثبت کردن تمام آثار و دست نوشته های بشری است. این کار با استفاده از دوربین و فیلم انجام میگیرد. بیلو گرافی آفاقی یکی از مهمترین روش های ثبت و نگهداری میراث فرهنگی و تاریخی بشر است. این روش با استفاده از دوربین و فیلم، تمام آثار و دست نوشته های بشری را ثبت و نگهداری میکند. این کار با استفاده از دوربین و فیلم انجام میگیرد. بیلو گرافی آفاقی یکی از مهمترین روش های ثبت و نگهداری میراث فرهنگی و تاریخی بشر است.

بیلو گرافی آفاقی یکی از مهمترین روش های ثبت و نگهداری میراث فرهنگی و تاریخی بشر است. این روش با استفاده از دوربین و فیلم، تمام آثار و دست نوشته های بشری را ثبت و نگهداری میکند. این کار با استفاده از دوربین و فیلم انجام میگیرد. بیلو گرافی آفاقی یکی از مهمترین روش های ثبت و نگهداری میراث فرهنگی و تاریخی بشر است.

بیلو گرافی آفاقی یکی از مهمترین روش های ثبت و نگهداری میراث فرهنگی و تاریخی بشر است. این روش با استفاده از دوربین و فیلم، تمام آثار و دست نوشته های بشری را ثبت و نگهداری میکند. این کار با استفاده از دوربین و فیلم انجام میگیرد. بیلو گرافی آفاقی یکی از مهمترین روش های ثبت و نگهداری میراث فرهنگی و تاریخی بشر است.

بیلو گرافی آفاقی یکی از مهمترین روش های ثبت و نگهداری میراث فرهنگی و تاریخی بشر است. این روش با استفاده از دوربین و فیلم، تمام آثار و دست نوشته های بشری را ثبت و نگهداری میکند. این کار با استفاده از دوربین و فیلم انجام میگیرد. بیلو گرافی آفاقی یکی از مهمترین روش های ثبت و نگهداری میراث فرهنگی و تاریخی بشر است.

بیلو گرافی آفاقی یکی از مهمترین روش های ثبت و نگهداری میراث فرهنگی و تاریخی بشر است. این روش با استفاده از دوربین و فیلم، تمام آثار و دست نوشته های بشری را ثبت و نگهداری میکند. این کار با استفاده از دوربین و فیلم انجام میگیرد. بیلو گرافی آفاقی یکی از مهمترین روش های ثبت و نگهداری میراث فرهنگی و تاریخی بشر است.

ادب‌داری در سرزمینهای دیگر

اشعاری از گویندگان ایران

آتش سودا

چون باده سحرگاہم در بی‌سرو سامانی	چون زلف توام جانا در عین پریشانی
تو مہری و تو نوری تو عشقی و تو جانی	من خاکم و من گردم من اشکم و من دردم
تسا آتش جانم را بنشینی و بنشانی	خواهم کہ ترادر بر بنشانم و بنشینم
من چشم ترا مانم تو اشک مرا مانی	ای شاهد افلاکی در مستی و در پاکی
در دیدہ بیدارم پیدایی و پنهانی	در سینہ سوزانم مستوری و مہجوری
من سلسلہ موجم تو سلسلہ جنبانی	من زمزمہ عودم تو زمزمہ پردازی
داغی کہ نمی بینی دردی کہ نمیدانی	از آتش سودایت دارم من و دارد دل
کام از تو و تاب از من نستانم و بستانی	دل با من و جان بی تو نسپاری و بسپارم
روی از من سرگردان شاید کہ نگردانی	ای چشم «رہی» سویت کوچشم رہی جویت

رہی معیری

شماره ۲۰۰

بهره‌های چشمی اشکبار افتاده‌ام
آتشم در خرمن آمال خویش افکنده‌ام
بوسه‌ای نشگفته‌ام درموی او پیچیده‌ام
اشک چشمم آیت نو میدیم ای جان ولسی
گر جوانی میکنم در عشق او عیبم مکن
روز گاری چون نگه جاداشتم در چشم خلق
سینه‌ام لبریز گوهر بوده وز دریای عشق

بگو در این همه چه شده است

چرا در آن لایحه چه شده است؟

قطره ای آبم زچشمی اشکبار افتاده‌ام	پاره ای آبم براهی بیقرار افتاده‌ام
آتشم در خرمن آمال خویش افکنده‌ام	ناله ام در دامن شبهای تار افتاده‌ام
بوسه‌ای نشگفته‌ام درموی او پیچیده‌ام	حسرتی بیجا صلح در پای یار افتاده‌ام
اشک چشمم آیت نو میدیم ای جان ولسی	در رهت از دیده ای امید وار افتاده‌ام
گر جوانی میکنم در عشق او عیبم مکن	برگت خشکم در گریبان بهار افتاده‌ام
روز گاری چون نگه جاداشتم در چشم خلق	من که چون مژگان زچشم روزگار افتاده‌ام
سینه‌ام لبریز گوهر بوده وز دریای عشق	چون صدف بادست خالی برکنار افتاده‌ام

پژمان بختیاری

بر خیز و باز گرد
 با عطر صبحگاهی نازجهای سرخ
 از دور از دهانه دهلیز تا کها
 چون باد خوش ، غبار بر انگیز و باز گرد
 يك صبح خنده رو
 وقتی که با بهار گل افشان فرارسی
 در باز کن بکلبه خاموش من بیا
 بگزار تا نسیم که در جستجوی تست
 از هر که در ره است بپرسد نشانه هات
 آنگاه با هزار هوس با هزار ناز
 بر چین دو زلف خویش
 آغاز رقص کن
 بگذار تا بخنده فرود آید آفتاب
 بر صبح شانه هات

ای آشنای من

بر خیز و با بهار سفر کرده باز گرد
 تا چون بشوق دیدن من بال و پرزنند
 بر شاخه لبان تو مرغان بوسه ها
 لب بر لبم نهی
 تا با نشاط خویش مرا آشنا کنی
 تا با امید خویش مرا آشتی دهی

بالاستعداد که در این کتاب به شرح آمده است. این لغات در لهجه دری بدخشان بسیار رایج است و در سایر لهجه‌ها نیز به کار می‌رود. این لغات را می‌توان در کتب لغت و فرهنگ‌ها نیز یافت. این لغات را می‌توان در کتب لغت و فرهنگ‌ها نیز یافت.

نویسنده: عنایت‌الله شهرانی

لغات مستعمل در لهجه دری بدخشان

- ج -

- ۶ -

- ۱- چاچله Chaachla حاصل مصدر (ج) شیرینی دادن در وقت تولدی طفل
- ۱- بدر وازی چیچله Chechla
- ۲- (بفتح جیم فارسی و لام کفش و پای افزار چرمی را گویند، برهان).
- مثال ده خانه امکم بچه شد دینه چاچله شه بخش کردن (درخانه کا کا یم دیروز بچه شد و شیرینی اش را تقسیم کردند).
- ۲- چار Chaar اسم (ج) باقیمانده کاهیکه به اثر باد کردن هنوز از گندم و یا جو جدا نگشته باشد. گاه گاه با اسم درشته Dərəshtha نیز یاد کنند. این خوراک خویبست برای اسب‌ها و مرکب‌ها.

- ۱- دروازیها و جرمیها با اسم کف Kaffa و کشمی ها جفته jəfta هم استعمال میدارند.
- ۳- چارپچاق Chaarpəchaaq اسم (ج د ف ک) نوعی از قمار که با چار مغز اجرا میشود.
- ۴- چارتیاق Chaarteyaaq اسم و صفت (کشم) قرضدار، قرض گیر، سخت گیری قرضدار، نوعی از شکار ماهی.
- ۵- چار تو برک Chaartobarak اسم مکان (کشم) چهار اطراف، دور ادور.
- ۶- چار جل Chaajəl صفت (د ک ج ف) اسپ بی زین بشکلیکه جل بد و ن زین بالای اسپ انداخته شده باشد. استعمال زین معمولاً در دو وقت صورت میگیرد، یکی در بز کشی و دیگری در سفرهای دور، اما در اوقات دیگر سوار کار از چار جل استفاده میدارد.
- ۷- چار چشم Chaarchəshm صفت (ف ک د ج) عموماً بسک ها استعمال میشود و مخصوصاً به سگ هایی که اولاً سیاه بوده و بعداً در فوق چشم شان خالهای سفید داشته باشند، نسبت داده میشود.
- ۸- چارچشمک Chaarchəshmək صفت (د ک ج ف) نوعی بافتنیست از گلیم های بدخشی.
- ۱- (گلی است که بین آن زرد و برگ های دور آن سفید است، افغانی نویسن)
- ۹- چار دره Chaardara اسم مکان (ج) دروازه حویلیکه بالای آن خس پوش داشته باشد و در آنجا معمولاً اسپ ها را بندند.
- ۱۰- در کشم و جرم اخته خانه Akhtakhaana نیز گویند.
- ۱۱- چار زلفه Chaarzəlfə صفت (د ج) زنیکه موی دو طرف سرش را بیافید و بر پشت اندازد، کا کل دار.

۱۱- چارق Chaaraq اسم (د ك ج) چموس ویا چمبوس نیز مورد استعمال داشته و ترك ها نیز با اسم چارق که نوعی از پا پوش بوده و ساخت محلات خود بدخشان است یاد مینمانند. چمبوس ویا چارق را عموماً شبانها ، دروگرها و کسانیکه از يك جا بجا دیگر سفر میکنند. استعمال می کنند و گاهی هم از موکی Moky (نوعی از پا پوش) کار میگیرند. ترك ها بجای (ق) غین را آرند و چارغ Chaaragh تلفظ کنند .



۱- (با غین نقطه دار بر وزن فارغ و بمعنی چارغ است ، پای افزار دهقانان باشد و با قاف نیز آمده ، برهان) .

۲- چارق بند و بند چمبوس ، بندی باشد بافته شده از نخ و یا از پشم مگر در وقت مجبوریت از شونی Shawny نیز کار میگیرند .

۱۲- چارقلاج Chaarqolaach حاصل مصدر ، قید (ك ف ج) خیز زدن اسپ به چهار دست و پای .

۱- نوعی از دویدن اسپ .

۲- بدروازی چار نعل .

۱۳- چار گل Chaargul اسم ، خال بینی که از گل (نوعی از بته ها) باشد . بعضاً در مناطق کشم و درواز با سم (نت Nat) یاد کنند .

۱۴- چارمغزچای Cchaarmghz Chaay صفت (د ك ج) نوعی از شورچای که بجای

شیر قنغ آنرا از مغز اندازند.

۱۵- چاری Chaary صفت (د ف ك ج) بزویا گوسفند چهار ساله.

۱- گوسفند دو ساله، افغانی نویسن.

۱۶- چاشدان Chaashdaan اسم ظرف (د) ظرف بزرگی که در آن ذخیره شیر صورت میگیرد.

مگر ذخیره شیر تحت (چشتك Chashtak) و داخل (ساغو Saagho) نیز صورت گرفته میتواند.

۱۷- چاغك Chaaghak اسم (د) پرندۀ سیاه رنگ همچو زاغ و از نگاه جسامت خوردتر از آن.

۱۸- چاق Chaaq صفت (ج ك د ف) برابر، خوش، فربه، قوی البنیه.

۱- بدروازی تر سن Tarsan اصلاً لغت ترکی بوده و اصل آن تورسن بمعنی پاینده

و جاوید است.

۲- چاق ترکی است بمعنی قوی، چست، تندرست (از برهان و چراغ هدایت،

غیاث) مثال: اکه بره بایه تبتش بسیار چاقس بچه که ما لاش به بی رفته (طبیعت اکه

بره بای خیلی خوب و خوش است زیرا که گوسفند ها را فروخته).

۱۹- چاك Chaak اسم مصدر، قید، صفت (د ج ف ك) پاره، سوراخ، دوخت و دوز.

۱- در کشم نوعی از پرندۀ .

۲- دریده، پاره، فردوسی گوید:

تن از خوی پر آب و دهان پسر زخاك دهان گشته از تشنگی چاك چاك - لغت فرس



۲۰- چالیا Chaalyaa اسم (د ف ك ج)

خیمه که توسط چار پایه استوار

باشد و بروی آن بوریا و یا چغ

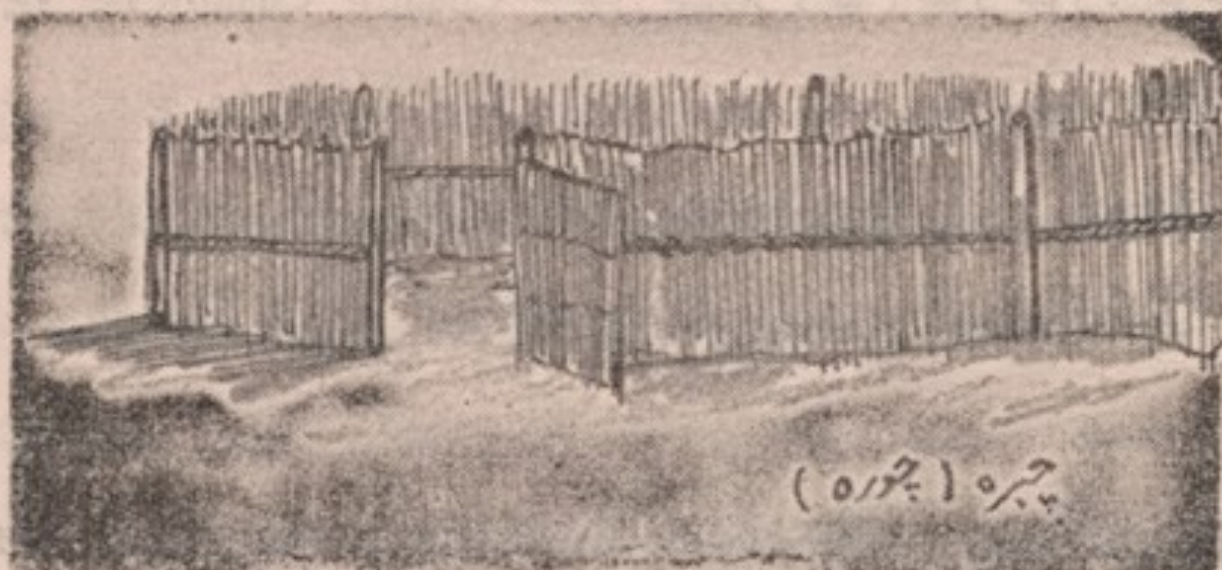
Chagh (مشابه بوریا) اندازند و برای

خشك کردن قسروت و استفاده از

سایه آن بکار می برند.

- ۲۱- چامکی Chaaməki یا چا کمی Chaakəmi استفهام (د) چه میکنی .
- ۱- چا کینمی Chaakinami چه میکند (د) .
- ۲۲- چاو Chaaow (ك د ف ج) پروپا گند، آوازه .
- ۱- چاو چاو Chaaow Chaaow حاصل مصدر (ك) شور شور، غوغا، صدای چوچه مرغ .
- ۲- چاو چاوبا جیم فارسی کاو کاو، شور وغوغا و صدا و آواز گنجشک را گویند. وقتیکه جا نور قصد گرفتن او کرده باشد و یا کسی دست به آشیان آن کند که بچه او را بر آورد، برهان.
- ۲۳- چا وندازی Chaaowandaazi حاصل مصدر (د ك ف ج) آوازه و پرو پا گند کردن ، بز کشی .
- ۱- چا ونداز (چاپ انداز) بز کش علاوه بر آن بزکش را بعضاً باسم پهلوان نیز یاد کنند و پهلوان به اشخاص شکاری (صیاد) و کشتی گیر نیز اطلاق می شود . بزکشی در بدخشان بروزهای خوشی در اوقات زمستان و بهار برگزار می شود. قرغز های بدخشانی بزکشی را در بالای تپه ها و بلندی ها اجرا میکنند.
- ۲۴- چاوه ای Chaawae چطور هستی (د) .
- ۱- چاوه شییی Chaawasheie چطور شده ای ؟ (د) .
- ۲۵- چای قنغ Chaaumatəgh اسم (د ك ف ج) مقدار شیر ، شیر قیماق دار و یا مغز چار مغز که با چای آمیزند.
- ۲۶- چای کیک Chaaykayak اسم (خاش) نوعی از گیاه مانند چای و از آن بعضاً بغرض چای استفاده کنند.
- ۲۷- چبره Chabra اسم (ك) دیواری که از شاخچه د رختان سازند و در مناطق درواز و جرم و غیره باسم چوره Chawra یاد کنند چوره و یا چبره محوطه است که در میان آن مالها (گوسفند و بز) و یا بره و بزغاله از طرف شب می خوابند. فرق میان قتن qətan

چوره همین است که قتن از سنگ ساخته شده و در دشت ها و جایهای دور تعمیر می شود اما چوره در حویلی ها ساخته شده و مختص برای خوابیدن حیوانات نبوده در اطراف سبز یکاری ها و بعضاً بجای دیوار از آن استفاده میکنند.



۲۸- چبه Cheba استفهام (ك د ف ج) چرا، بچه سبب، بکدام علت.

۲۹- چپات Chapaat (ج ف د) سلی یا قفاق و در کشم شپات گویند و چپاتی عبارت از آن نان خشک بی روغن و نازک است که در تا به و دیگران پزند.

۱- چپاتی بر وزن بناتی مخفف چپاتی است که نان تنگ فتیر باشد که بر وی

تابه پزند، برهان.

۲- نان تنگ فتیری منسوب به چپات « از برهان، غیاث ».

۳۰- چپا چلنگ Chapaa chalang قید (د ک ج) بر فبادیکه شمال داشته باشد.

بار انیکه در حین وزش باد فرود آید.

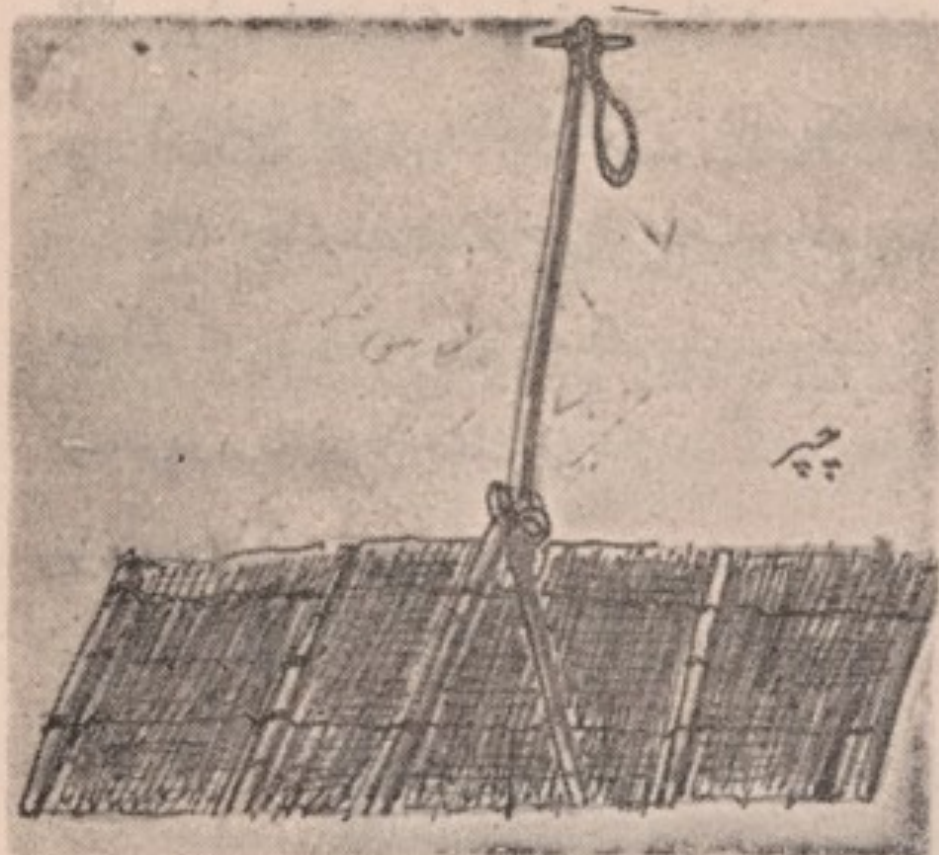
۱- در کشم چو قون Chawqoon نیز استعمال میگردد و بدروازی باسم شوقون

Shauqoon گفته شود و ترک های بدخشانیه هر دورا (چو قون و شو قون) بکار می برند.

۲- شوقون Shawqoon به ترکی صدای بلند را گویند و صدای بلند را بشکل قریغس

qereghghas و یا ترغس qerghas که در دریه هم مورد استعمال دارد، نیز بکار می برند.

۳- چپا چلنگ: کاریکه بدون حوصله و تحمل با سرا سیمگی اجرا گردد.



۳۱- چپر Chapar اسم (د ك ف ج)

تخته بزرگی که از خار و چوب سازند و برای خورد ساختن گندم و جو بعد از در و بکار برند.

۱- خانه بیکه از چوب و علف سازند.

۲- چوب بندی که در روی آن

خمچه بسته خرمن گندم را میدهند کنند.

۳- قاصدیکه به عجله از جایی

بجایی فرستاده می شود (باین معنی

مخفف چاپار است که در ترکی پسته رسان را چاپار گویند و از چاپ ماق که مصدر آن است گرفته شده است) بمعنی دویدن. در از منة ماضیه یکدسته نفر در داخل هر کشور مؤظف بودند که فرامین شاهی و مکتوبات رسمی را از مرکز بولایت و از ولایت بمرکز به سرعت تمام برسانند. خواص ایندسته را چاپار می گفتند و بزبان عوام چپر شهرت دارد افغانی نویس.

۳۲- چپردری Chapardre اسم (د ف ج) دروازه بیکه از بسته کردن چند چوب

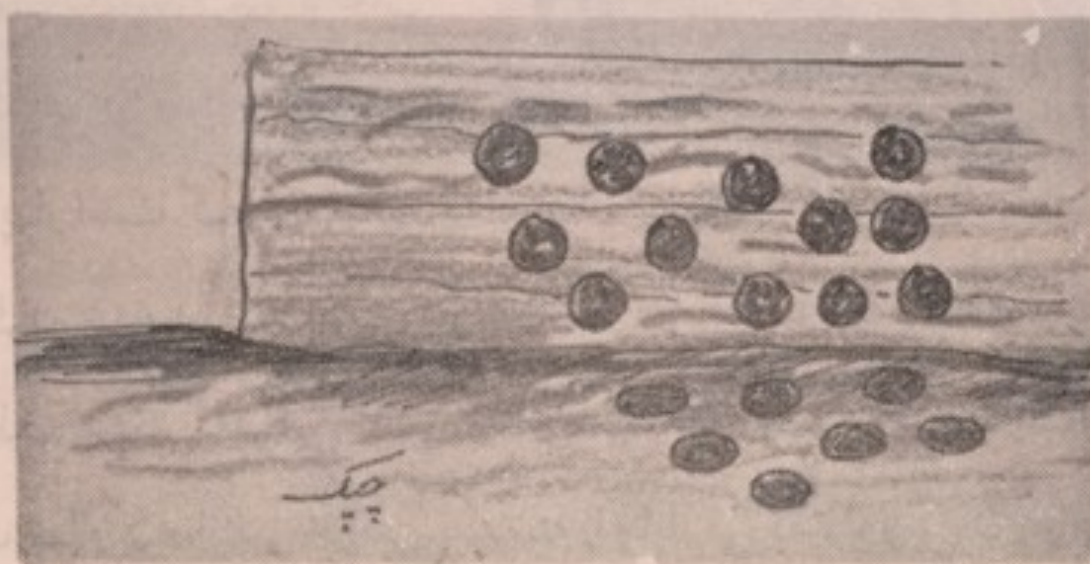
پهلوی هم بدست می آید.



۳۳- چپش Chapash صفت (دك ف ج) بز یکساله .

۱- بفتح اول بر وزن ککش بز غاله یکساله را گویند «برهان» .

۳۴- چپك Chapak اسم (ك ج ف) مواد سوخت که از پاروی گاو، مرکب و اسپ بدست می آید که در زمستان و یا تابستان برای سوخت از آن کار میگیرند. شکل چپك دایروی بوده و در بر دیوارها خشک می سازند. کشمی ها Chapak چپك گویند. بین ترکی زبانها نیز معمول باشد و چپ Chap بمعنی نصب و چون چپك در بر دیوارها نصب میگردد و به عین معنی استعمال میگردد از آنرو شاید ترکی باشد . بدروازی تپاك Tapaak گویند.



۳۵- چپر Chayeer اسم (ك ج ف)

شیره کمال، کمال بته یدست بلند قامت که بغرض سوخت از آن استفاده کنند.

۳۶- چپه Chappa صفت (دك ج ف)

کسیکه بدست چپ زیاد تر کار کند و مهارت دست چپ او نسبت بر است آن زیاد باشد وهم کسانیکه دارای يك لفظ و قول باشند و از گفته اولی خود بر نگردند.

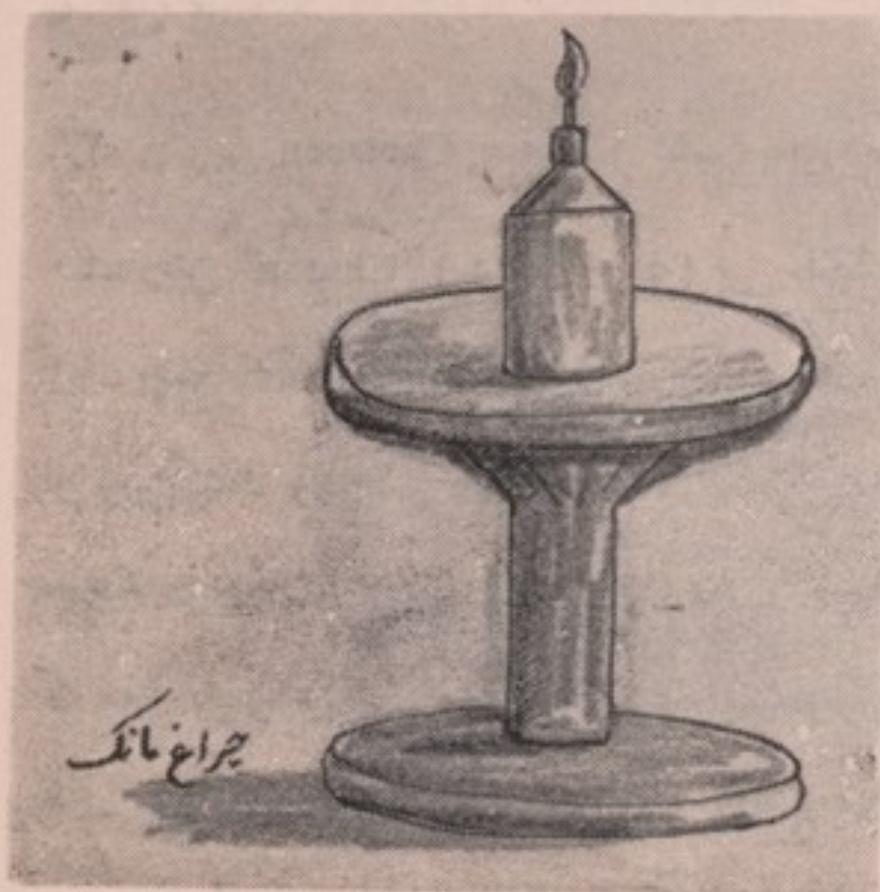
- ۱- فتح اول و ثانی مشد د کسی را گویند که پیوسته کارها را بدست چپ کند - برهان.
- ۳۷- چپلاق Chapalaaq حاصل مصدر (ك ف د) سلی زدن ، قفاق ، تپانچه (۱) تپانچه که بروی کسی زنند - افغانی نویسنده .
- ۳۸- چتاغ Chataagh و یا چتاق Chataaq صفت (ك د ف ج) دغل باز ، چال باز ، چالاک و فریب کار.
- ۳۹- چترین Chätreen صفت (کشم) بجیر bajeer بجر bajer قولته و چیچکی .
- ۴۰- چتن Chatan (د ف ج ك) بین رانها ، قات ران ، مسافه بین دو قدم کلان.
- ۴۱- چیچ Chach حاصل مصدر (د) صاف کردن ، پاک کردن غله ، چیزی را از زمین کندن و چچش Chachash نیز بمعنی کندن استعمال میگردد. درین ترکی زبانها چچله Chachla و چشله Chashla ردیف چچ استعمال میشود و چاچ Chaach نیز آمده که معنی تیت و پاشان و هوا دادن غله بمنظور پاک ساختن را میدهد.
- ۴۲- چخ Chakh از اصوات (ك د ف ج) لفظیست که برای راندن سگ استعمال میشود. گاهی برای آنکه کسی يك شخصی بد را از خود دور سازد ، استعمال کند.
- ۴۳- چخت Chakht اسم آله (د ك ف ج) چرخ و یا چوبیکه بدور آن تناب را پیچند.
- ۴۴- چخت Chakh (دك ج ف) سقف خانه ، چتخانه در ترکی نیز مستعمل است.
- ۴۵- چختك Chakhtak صفت منغولی (ك د ف ج) خسته و مانده ، ذله و درکشم و بعضی حصص دیگر پا گرفتگی و کمرخت شدن پایها را گویند . اشخاصی که راه رفته ننوانند .
- ۴۶- چخت فك Chakhtefak صفت (درواز) متکبر و مغرور.
- ۱- چخت فلك Chakhtefalak اسم ، آسمان.
- ۴۷- چخیدن Chakhædan مصدر ، کوشیدن .
- ۱- ستیزه کردن ، غیاث از برهان.

۴۸- چر Char (ك ج ف) علامه و نشان پای بر زمین و یا برف.

مثال ۱- چرش نیست (موجود نیست و یا درك ندارد).

مثال ۲- چرپای ذرداره گرفته رفتم مگم ای پیشم پا گم شد. (خط السیر دزدهار!

تعقیب نمودم بالاخره چای پای ایشان و یا علامه قدم هایشان از نزدم گم شد).



چراغ مانك

۴۹- چراغ مانك Chōraaghmaanak

اسم مکان و آله (د ك ج ف) چراغ

پایه، محل و موضع گذاشتن چراغ.

۵۰- چراغ چو Chōraaghchoo اسم،

نوعی از بته ایست که در وقت سوختن

ترقس Tarraqqas (صدا) میدهد.

و بعضاً در سابق بغرض چراغ مثل

دلایل Dalel (چوبیکه در قسمت

فوقانی آن پنه را پیچند و بعد از چرب ساختن روشن سازند) استعمال میگردید.

۵۱- چر چر Charchar صوت (د ك ج ف) صدای آبیکه کم باشد و بزمین ریزد،

آواز گنجشك.

۱- اندك آبیکه در روی چویچه و یا جوی روان باشد. افغانی نویس .

۵۲- چر چین Charcheen (ك د ف ج) بنجاره ، دست فروشی که در کوچه ها

و پشت خانه ها سامان بنجارگی را بفروش میرسانند ، با اسم « چر چین فروش » یاد

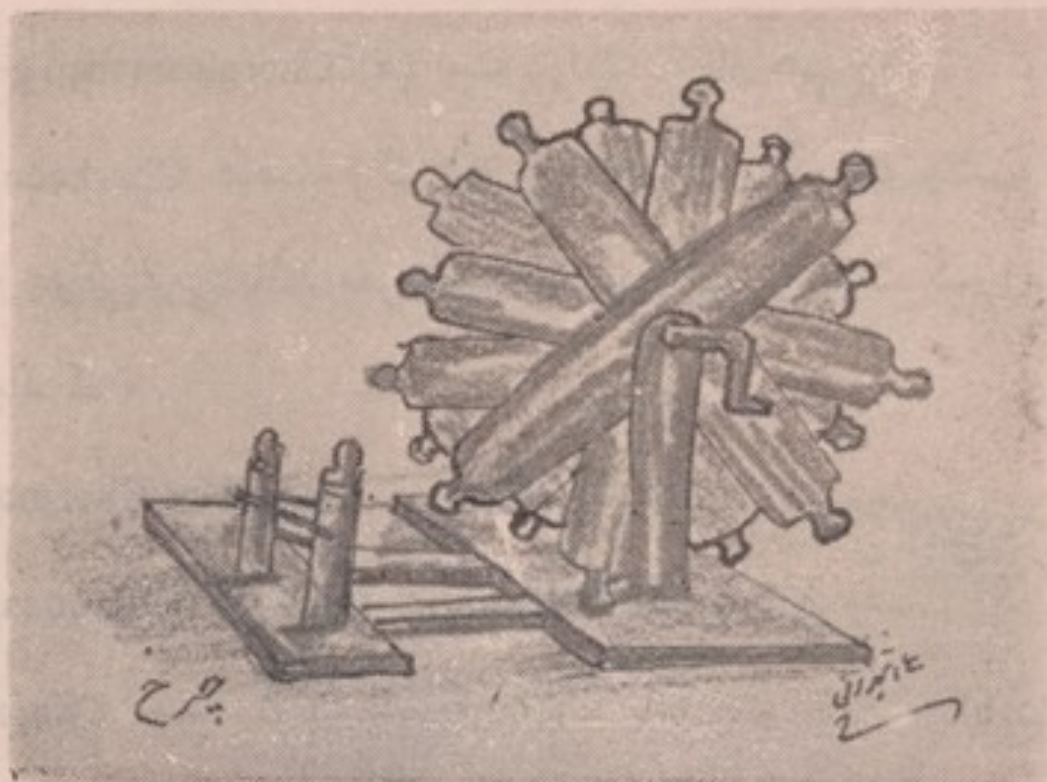
میشود . « کیتی Katte » لفظ دیگر است که سوداگران باین نام صدا میزنند و باین سبب

اهل قریه و کوچه خبر شده و احتیاج خود را از نزد شان میخرند.

۵۳ چرخ Charkh مصدر ، اسم (ك د ف ج) دوره خوردن ، دستگاه کوچک ریسندگی تیز کردن چاقو ، چوب رسن .

۱- چرخه آله ایست که بآن تار ریسند .

۲- چرخه آله بیکه بر آن تار ابریشم و تار گودی پیچند .



۵۴ چرخ فلك Charkhetalak اسم (د ك ف ج) نوعی از بازی .

۵۵- چرخه Charkha اسم (ك ف ج) سنگی که از کوه سرازیر می شود و بدواری سنگ چرخه گویند . گاهی هم با اسم « سنگ جر Sanjar یاد کنند .

۵۶- چر دیغ Chardegh اسم ظرف (د) منگی ، منگی های بزرگ .

۵۷- چرده Charda اسم (ك ف ج) کبک دری .

۱- بمعنی رنگ - غیاث .

۲- کبک دری بدخشان - افغانی نویس .

۵۸- چرخ Chærgh اسم مکان (د ك ف ج) جای آبگین که پای در آنجا فرورود و باز راهم گویند .

۹۵- چرغك Chærghæk اسم (د) توتۀ نان سوخته که در وقت پختن نان در دیگدان باقی می ماند و یامی افتد . در کشم و خاش با اسم مرغك Mærghæk و در درواز بنام مرغکی Mærghake یاد میکنند .

۶۰- چرغاو Chorghaaw (ك ف ج) آب دلد لزار که قابل نوشیدن نباشد. خم خم رفتن ، چار غاوك .

۶۱- چرغاك دود Chorghadood قید (د ج ف) دود نان سوخته ، دود روغن که از حد زیاد بسوزد، در کشم با اسم چرغین Chorghheen گویند.

۶۲- چرغ و مرغ Chorghomorgh (د) تیت و پاشان، از هم جدا.

۶۳- چرکین Chərkeen صفت (ك ف ج) ممسك ، گرسنه چشم ، اما بدروازی جوگی گویند و جوگی قومی باشد معروف و هستی و دارایی و ثروت کم را با اسم چرکینت Chərkenak یاد کنند .

۶۴- چرمك Chermək حاصل مصدر، تلاش کردن.

۶۵- چرقش Chəreqass حاصل مصدر (د ك ج ف) چیغ زدن.

۶۶- چسك Chəsək اسم ، نام مرغی کوچک ، بدروازی چزك Chəzək

۶۷- چشتك Chashtak اسم (د ك ج ف) سبد کلا نیکه زیر آن شیر ، ماست و مسکه گذارند، سبد و چشتك هر دو از چوب شولش Sholash که بمعنی ارغوان استعمال می شود، بدست می آید.



۶۸- چشك Chashək صفت ، مصدر (د ك ج ف) شخص روی پهن ، سیرنشادن چشیدن.

۶۹- چشم بندك Chashmbandək اسم (د ف ج) نوعی از بازی اطفال .

۷۰- چشم دید Chashmdeed اسم مرکب (کشم) اقارب و جویشاوندان ، چشم داشت.

۷۱- چشميك Chəshmayk اسم تعصیر ، چشمه خورد، چشمه گک .

۷۲- چغدان Chəghdaan اسم مکان، خانه چغی که جهت گذاشتن شیر و قیماق ساخته میشود، الف: آله چغ، نوعی از چوب های باریکی است که با اثر بسته کردن چندی پهلوی هم چغ ساخته میشود. هر گاه چغ ها را طوری پهلوی هم قرار بدهیم که در میان آن شیر و ماست و غیره و یا اینکه بجای پس خانه از آن کار بگیریم در آن صورت با اسم چغدان و اگر در بیرون خانه در دشت ها و بیلاق ها ساخته شود و حصه بالای آن پوش داشته باشد با سم کپه یاد کنند.

۱- چغ بروزن میغ پرده مانند باشد که آنرا از چوب های باریک سازند و از پیش در خانه آویزند، گویند ترکی است « برهان » .



۷۳- چغاره Chəghaara اسم (د) سمارق و بگفته محلات دیگر زمارغ Zəmaaragh

۷۴- چغزک Chəghzak اسم (ك د ف ج) نوعی از گل است که در بهار برای مدت کوتاه روید.

۱- چغز Chəghz اسم، نام پرنده ایست بد خصلت.

۷۵- چغس Chəghass قید (ك د ف ج) گریه با آواز بلند.

۷۶- چغل Chəghəl یا چغیل Chəghayl اسم آله (ك د ف ج) غربال مانند که سوراخ های کلا نتر داشته باشد و گندم و جو را از گاه جدا کند و غربال نیز گویند.

۷۷- چغندی Chəghəndy (ك) پولیکه قریه داران از مردم و جمعیت ده بنفع خود جمع میکنند که بعضاً آنرا یغندی گویند و یغندی yəghəndy لفظی باشد ترکی بمعنی جمع و جمع آوری و یا آنچه که جمع شده باشد.

۷۸- چغس Chəffass صوت (ك ج) صدای چوپانها در وقت حرکت دادن گوسفندان و بدروازی و شتک Weshtak گویند.

۷۹- چقمقک Chəqmaqək اسم (د ك ف ج) جرقه برق الماسك که بعضاً باسم آتشك نیز یاد کنند.

۱- چق -ق Chəqmaq یا چقماق Chəmaaq که بعضاً چخماغ Chəxmagh نیز یاد کنند بمعنی توتّه سنگ مخصوص که با اثر تماس دو توتّه آن آتش بدست می آید و ترتیب بدست آوری آتش قسمیست که خف khəff جور کنند و خف از پوست شلخه Shəlxə (نوعی از نبات که در تازگی از آن خوراک سبزی سازند) که خشک باشد، بدست می آید، خف نهایت خفیف و نرم است و هنگام تصادم دو توتّه سنگ در میان هر دو گذاشته میشود و بزودی آتش میگیرد. اما جرقه بیکه تشکیل میشود مشابه الماسك بوده و عموماً شکاری ها در هنگام شکار به تفنگ های پلته یی از آن کار میگیرند و چقماق لفظ ترکی و بمعنی زدن است.

۲- آهنی است که بر سنگ زده آتش بر آرند، غیاث.

۳- بر وزن چخماق است که آتش زنه باشد گویند ترکی باشد، برهان.

۸۰- چقمقی Chəqəq صفت فاعلی (د ك ف ج) آدم خندان روی، مستانه و آزاد منش.

۸۱- چقر Chəqəq صفت (کشم) سبز چشم.

۱- بدروازی ازرق . Araq

۲- به جرمی سور . Soor

۳- بعضاً سبز چشم را باسم چقر Chəqəq هم گویند.

۸۲- چقیل Chəqeel اسم مکان (د ك ج ف) اسم مکان سنگلاخ و آفتابی که ضد

آن نشر Nəshər باشد به ترکی کوه را چقل Chaqal گویند بعضاً دروازی ها پیتا و گویند و پیتاو petaaw را در مناطق دیگر به محلیکه روبه آفتاب باشد نسبت میدهند.

۸۳- چقه Chəqa استفهام (ك د ف ج) چقدر، بکدام اندازه.

۸۴- چکا Chekaa استفهام (د ك ف ج) یعنی چه کار، چه.

۸۵- چکاوو Chekaaw اسم (ك ج) آب کمی که در جوی آید (چکاووه) هم گویند.

۸۶- چکاک Chekaak اسم، نوعی از بازی که توسط پول اجرا کنند.

۸۷- چکلک Chakalək (ك ج) تار جمع شده، کلوله تار، زمین خورد.

۱- چکل Chakal اسم مکان، گوشه‌یسی از زمین، پوست ضخیم چرکین

که بر روی زخم پیدا میشود (د).

۲- چکله Chakala اسم مکان، چکل یا قطعه زمین خورد.

۳- چکله Chakla (د ك ج ف) قطره.

الف: بفتح اول و لام و سکون ثانی مطلق آنچه از جای بچکد و قطره و چکیدن رانیز

گویند، برهان.

۸۸- چکری Chekee اسم (ك د ف ج) رواش.

۱- بضم اول بر وزن مقری نوعی از رواش باشد و هندوستانی دختر را گویند، برهان.

۸۹- چکن Chakan اسم (د ف ج) کلاه گل دوزی (پخته دوزی و خامک دوزی)

که در کشم با اسم عرق چین یاد کنند.

۱- بفتح اول و کسر ثانی و سکون نون، نوعی از کشیده واز کش دوزی و بخته دوزی

باشد، چکندوزی گویند و بکسر اول و ثانی هم آمده، برهان.

۲- نوعی از کشیده که از ابریشم الوان بر جامه و غیره نقش کنند، رشیدی، غیاث

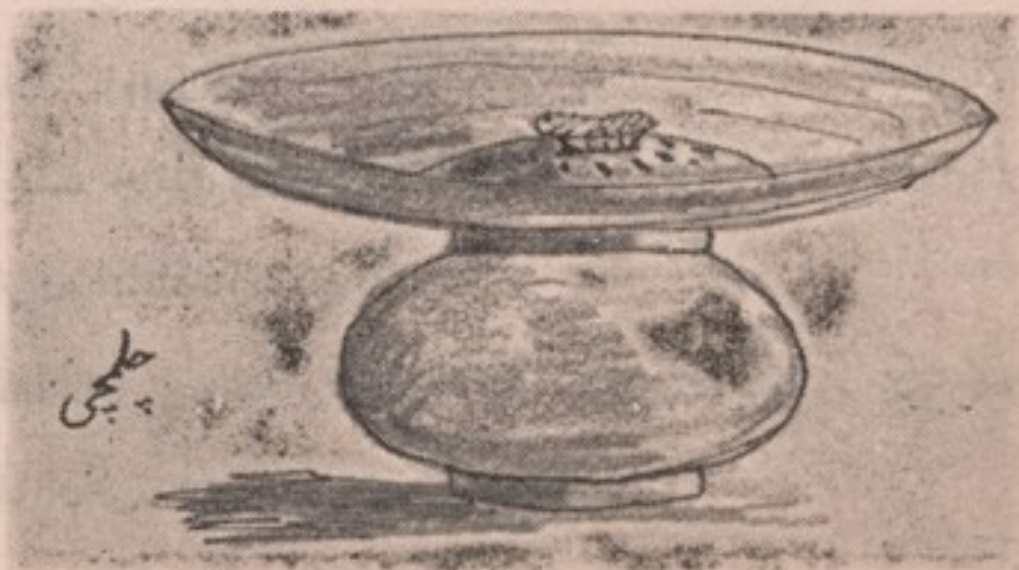
۳- نوعی است از دوخت، افغانی نویس.

۹۰- چکوندن Chakondon مصدر (د) چکاندن.

۹۱- چکه‌گرد Chakakard صفت فاعلی (ك) تنها‌گرد.

- ۹۲- چکوره Chakora صفت فاعلی (د ک ج ف) چکه چور، چالاک .
- ۱- چکه چور: آدم زندوقلاش، افغانی نویس.
- ۹۳- چکه Chaka اسم (د ف ک ج) که ترکی آن سوزمه است از دوغ بدست می آید، چکه در ترکی نیز معمول است.
- ۱- چکه نوعی از درخت بوده که میوه آن خورد تر از آلو بالو باشد و از نگاه رنگ باهم شباهت دارند. بعضاً چکه را با اسم یخمن yakhman یاد کنند.
- ۹۴- چکیدن Chəkeedan (د ک ف ج) مصدر، زدن و میده کردن، تیز رفتن دوآندن.
- ۹۵- چکلدک Chakaldak اسم (ک) کلچه اییکه از روغن ساخته شده باشد.
- ۹۶- چگار Chegaa اسم (د ف ج ک) سمارق .
- ۱- بدوازی جگار jergaar .
- ۲- چگار بیدی Chegaarebdy اسم، سمارقیکه در اطراف بید بروید کشمی ها با اسم چگارگ Chegagag یاد کنند.
- ۹۷- چگمن گیرک Chagmangöerək اسم (ک) نوعی از بازی ها .
- ۹۸- چگمن Chagman اسم (د ک ف ج) چپن پشمی که در سرحدات بدخشان مانند شغنان، غاران، و اخان وغیره ساخته میشود. چگمن غارانی نظر به سایر محلات مشهور است. چپگمن و یا چگمن نیز معمول بوده و برنگ های سیاه و سفید زیره ای و کبود ساخته میشود.
- ۹۹- چگیت، اسم Cheget پنبه دانه.
- ۱۰۰- چل بر Chəlbər ریسمانیکه در بزکشی به اطراف زین بسته کنند و بیز را بدان محکم بندند.
- ۱۰۱- چلپایا Chalpaapeyaa اسم (د) پرنده ایست خورد برنگ زرد و سیاه .
- ۱۰۲- چلپک Chalpak صفت (د ک ف ج) نان تنکی که با روغن پزند.
- ۱۰۳- چلتن قرخچی Chəltanqrakhche صفت (ک د ف ج) سارق، دزد، رهن

- ونام موجود خیالی ترس ناك . . .
- ۱۰۴- چلندوپلند Chølandopøland صفت (ك) خورد وریزه که بعضاً چلت و پلت
Chøltopølt نیز گویند.
- ۱۰۵- چلتك Chøltøk صفت (دك ج) لنگی خورد، آدم كوچك و ضعیف
هر چیزیکه از اندازه لازمه بسیار خورد باشد.
- ۱۰۶- چلچلی Celchøli اسم (ك) شعله آتش فروزان گاهی هم بنام ورغه wargha آتش
لمبه آتش و بلکه balka آتش یاد کنند.
- ۱۰۷- چلچق Chalchøq اسم مکان (ك ج) مرغزار، دلدلزار، جای آبگین پاروی
تر شده گوسفندان.
- ۱۰۸- چلاق Chølaq صفت (دك ج ف) شخصیکه دست وانگشتانش معیوب باشد، دست شکسته.
- ۱۰۹- چلاو Chalaw صفت (د ج ف) دوغ آب، آب گل دار و خیت Khala
هم گویند ته نشینی روغن زغر و تر یاک را نیز خیت نامند.
- ۱۱۰- چله Chala اسم مکان، جاییکه مرغان را می اندازند.
- ۱- چله Chøla از ابتدای فصل زمستان شروع شده و دو ماه دوام دارد
چهل روز اول را با اسم چله کلان و بیست روز دوم را بنام چله خورد یاد میکنند. بعد
از چله ماه حوت شروع میشود.
- ۱۱۱- چلمچی Chølamchee اسم آله، دست شوی، چلمچی و آفتاوه بمعنی
آفتابه ولگن.



چلمچی

- ۱۱۲- چلی Chalee اسم، پر خچه چوب، توتۀ چوب .
- ۱۱۳- چلرسوندن Chələrsondan مصدر (د) قفاق و یا سلی زدن.
- ۱۱۴- چلسمات Chələsmaət صفت (د ک ف ج) مکار، کنایه از شخصی که در رفتار بسیار تیز باشد.
- ۱- در کشم چلسمه Chelesma گویند.
- ۱۱۵- چلش Chaləsh حاصل مصدر، قید (د ک ف ج) کسیکه در اجتماع باشد مخلوط دو چیز، پیچ و تاب خوردن، نوعی از مرض که با اثر خوردن از انواع مختلف غذا عاید میگردد.
- ۱۱۶- چلفس Chalfass صفت (د ک ف ج) شخص بی تمیز، چتل و بی سلیقه.
- ۱- آدم چرکین، افغانی نویس.
- ۱۱۷- چلکاوک Chakaawək اسم، صفت، نوعی از پرندۀ آبی با جسم ضعیف و پایهای دراز، کنایه از اشخاص لاغر.
- ۱۱۹- چلکی Chalakee صفت، چوب و یا هیزم که بشکل بسیار بلند چیده شده باشد بار بلند.
- مثال: او مردک ده پشتش کماله ایقه چلکی کده که آدم حیران میمانه (آن مردک چوب کمال را به اندازه در پشت خود بلند و زیاد بسته کرده که انسان بحیرت میرود).
- ۱۲۰- چلک Chalək اسم مکان و آله (د ک ف ج) آتش دادن، دیگدان کوچکی که بالای آن صندلی گذارند.
- ۱- چلک Chalak (ک) آله تار رسی.
- ۲- بعضاً بقسم چیلک Chaylak یاد کنند و با آن پشم و یا پنبه را می ریسند.
- ۱۲۱- چلم چتری Chəlamchtre نوعی از بازی اطفال.
- ۱۲۲- چلمه Chalma پیچیده و تاب خورده، درهم و برهم، شیرازه، فیتۀ دورا دور چین، بدر وازی لوگی lawage بمعنی شیرازه.

۱۲۳- چمبر شاخ Chambarsaakh صفت، اسم (د ك ف ج) حیواناتیکه دارای شاخهای کلان باشد.

۱- چمبر Chambar صفت، بیضوی شکل، حلقوی.

۱۲۴- چمبه Chamba کف دست، دست زدن در وقت پهلوانی.

۱۲۵- چمبل Chəmbəl صفت، شیطان، خبر رسان، نام.

۱۲۶- چمبوس Chambos اسم (د ك ف ج) جموس، نوعی از پاپوش بدخشی (وبعضی مناطق دیگر) که از چرم ساخته میشود.

۱- چارق و چارغ Chaaraq نیز یاد کنند و لفظی باشد ترکی.

۲- نوعی از پای افزار، افغانی نویس.

۱۲۷- چمتل Chəmtal اسم مکان، چمن، سبزه زار کوچک.

۱۲۸- چمچق Chəmchəq یا چمچغ Chəmchəgh اسم، گنجشک به ترکی چمچغ باشد و به گنجشگ های وحشی استعمال میگردد و در بدخشان بعضاً گنجشگ و چمچق گویند اما بصورت عموم گند شک gəndəsh استعمال میگردد.

۱- گنجشک خانکی مستعمله (بدخشان) افغانی نویس.

۱۲۹- چملق Chelmeq یا چلمغ Chəlməgh اسم، پرده بیکه در شب زفاف در

اطراف عروسی و داماد کشیده میشود. گاهی هم با اسم چلمق Chəlməq یاد کنند ترکهای بدخشانی به عین تلفظ و معنی آنرا بکار میبرند.

۱۳۰- چناغ Chənaagh (د ك ف ج) شرط بندی، چناق.

۱- استخوان سینه مرغ که با آن شرط بندند، افغانی نویس.

۲- بر وزن دماغ نوعی از ماهی باشد، برهان.

۳- الزام و انفعال است شرط وفاق احباب + دل بستگی که دارند بایکدیگر چناغ است

بیدل

۱۳۱- چنگ Chong نام قبیله ایست از مغلهای بدخشان، برآمدگی، بلندی کوه، بلند تر از دیگران.

۱- چنگ Chang اسم، مصدر (ك د ف ج) خم خورده، میخ، غبار (منیار) دست زدن، بدست کش کردن، دردست داشتن، آله موسیقی.

۱۳۲- چو Choo لفظیست که برای راندن اسپ گویند، عوض چوب نیز استعمال میگردد.

۱۳۳- چوچه بردار Chochabardaar اسم مرکب، پرنده کلانیکه چوچه های مرغ خانگی را می برد. چوچه پران، چوچه وردار، چوچه برک نیز گویند.

۱۳۴- چورپه Chorpa (د ك ف ج) اولاد، بچه.

۱۳۵- چور Chore اسم مکان، مصدر، جای سرد و بالای کوه ها، چورو چپاول، غارت کردن.

۱۳۶- چوری Choree اسم (ك د ف ج) کنیز و خدمت گار، دستوانه یا دستمانه.

۱- چوری Chawree اسم آله (د ك ج ف) پشه زن یا مگس ران که از دم خش گاو ساخته میشود.

۱۳۷- چوره Chora دیواریکه از چوب های باریک ساخته میشود. در کشم چبره Chabra گویند.

۱۳۸- چوقی Choqee استخوان لگن خاصره.

۱۳۹- چوقون Chawqone صفت (ك د ف ج) با دوشمال قوی و تیز و صدا دار

۱۴۰- چوک Chok (ك ج ف) بلند، استاده.

۱- چوکی Chokey قید و اسم مکان، بلندی و قلعه کوه.

۱۴۲- چوکاک Chokak صفت، نوعی از سیب که اندک از حالت عادی دراز باشد.

- ۱۴۳- چوك Chawk حاصل، مصدر، اسم مکان، رونق داشتن، ارزش پیدا کردن، بازار داشتن و جایی باشد که مردم در آنجا زیاده تر گرد هم آیند.
- ۱۴۴- چوگون بازی Chawgonbaazee اسم، نوعی از بازی است مثل هاکنی که در درواز و شغنان رواج دارد، در مقابل آن بمناطق دیگری بازی بنام چله قری و یا لش بازی lashbaazee معمول است.
- ۱۴۵- چووس Chowass حاصل مصدر (دك ج ف) صدای گریه، ناله و فریاد طفل.
- ۱۴۸- چوین Choyan اسم (دك ج ف) چودن، آفتابه چودنی.
- ۱۴۶- چیچن Chaychan صفت، تیز هوش، هوشیار.
- ۱۴۷- چیرمه Cherma اسم (دك ف ج) نوعی از دوخت، شیرازه.
- ۱۴۸- چیک Cheeg صوت، صدا برای راندن بزغاله، چگی یا چگه هم استعمال می شود (ج ف ك)
- ۱۴۹- چیگل چیگل Cheegalcheegal اسم، نام کرم کوچکی که در آب زندگی میکند در بین ترکی زبانها مستعمل است.
- ۱۵۰- چیگینه Cheegina اسم (دك ج ف) کراچی بی عراده که جهت نقل دادن گندم در و شده و غیره بکار برند، برای اینکه هنگام کش کردن بالای گاوها شکل وارد نشود. در حصه پایین چیگینه و چیگنه Chegnar چوب های بیضوی شکل نصب میکنند.



- ۱۵۱- چيور Chaywar صفت (دك ف ج) دوزنده لایق.

بناغلی پوهنیار شاه علی اکبر شهر ستانی استاد شعبه فرانسوی پوهنځی ادبیات و علوم بشری که با استفاده از یک بورس حکومت فرانسه بفرص مطالعات در رشته زبان و ادبیات فرانسوی بتاریخ (۷) سنبله به آنکشور اعزام شده بود بتاریخ ۲۹ دلو ۱۳۵۰ بوطن باز گشت.

بناغلی پوهنوال محمدرحیم الهام استاد پوهنځی ادبیات و علوم بشری که بتاریخ ۲۵ سنبله با استفاده از یک بورس بریتس کونسل جهت مطالعات در رشته زبان و ادبیات انگلیسی به انگلستان رفته بود، پس از ختم دوره مطالعاتش بوطن باز گشت.

بناغلی مجاور احمد زیار استاد پوهنځی ادبیات و علوم بشری که در سال ۴۵ با استفاده از یک بورس حکومت سوئیس برای تحصیلات عالی در رشته زبان شناسی به آنکشور رفته بود پس از ختم مؤفقا نه تحصیلات بوطن باز گشت.

ترفیعات علمی

پیشنهاد ترفیع علمی عده بی از استادان محترم که در سال تعلیمی ۱۳۵۰ مستحق به یک رتبه بالاتر بودند، قبلاً به شورای پوهنتون ارسال شده بود تا حال خبر قبولی ترفیع استادان ذیل موصلت کرده است.

- ۱- بناغلی غلام سرور همایون از رتبه پوهنمل به رتبه پوهندوی .
 - ۲- بناغلی عبدالقیوم قویم از رتبه پوهنیار به پوهنمل .
- و نیز شورای محترم پوهنتون تا حال رتبه علمی استادان ذیل را تثبیت نموده است.
- ۱- بناغلی دوکتور گل محمد نورزی تثبیت به رتبه نامزد پوهنمل .
 - ۲- بناغلی دوکتور محمد افضل بنووال تثبیت به رتبه نامزد پوهنمل .

تقرر در کدر تدریسی

امسال ذوات آتی در کدر تدریسی دیپار تمننت های مختلف پوهنځی ادبیات و علوم بشری مقرر گردیده اند:

- ۱- بناغلی عبدالرسول امین در دیپار تمننت زبان و ادبیات پښتو.
- ۲- بناغلی محمد صابر در دیپار تمننت زبان و ادبیات پښتو.

- ۳- بناغلی سر فراز در دیپار تمنن زبان وادبیات پښتو.
- ۴- بناغلی نور محمد در دیپار تمنن زبان وادبیات پښتو.
- ۵- بناغلی نصر الله در دیپار تمنن زبان وادبیات پښتو.
- ۶- بناغلی عبدالروف تینوال در دیپار تمنن تاریخ.
- ۷- بناغلی عبدالعلی در دیپار تمنن تاریخ.
- ۸- بناغلی هدایت الله در دیپار تمنن تاریخ.
- ۹- بناغلی عبدالغفور در دیپار تمنن زبان وادب عربی.
- ۱۰- بناغلی غلام سعید در دیپار تمنن زبان وادب عربی.

ترفیعات دولتی

از اول سنبله ۱۳۵۰ تعدادی از استادان پوهنځی ادبیات به يك رتبه بالاتر ترفیع کرده اند. استادان مذکور عبارت میباشند از:

- ۱- پوهاند علی محمد زهما از رتبه ۵ به رتبه ۴
- ۲- پوهند وی نور احمدشاکر از رتبه ۵ به رتبه ۴
- ۳- پوهنمل غلام سرور همایون از رتبه ۵ به رتبه ۴
- ۴- پوهنمل عبدالرحمن یوسفی از رتبه ۵ به رتبه ۴
- ۵- پوهندوی غلام جیلانی عارض از رتبه ۶ به رتبه ۵
- ۶- پوهنمل محب الله رحمتی از رتبه ۶ به رتبه ۵
- ۷- پوهنار شاه علی اکبر شهرستانی از رتبه ۶ به رتبه ۵
- ۸- پوهنیار پیغله سنخل نوید از رتبه ۸ به رتبه ۷
- ۹- پوهیالی مصطفی لطیفی از رتبه ۷ به رتبه ۶
- ۱۰- بناغلی عبادی از رتبه ۹ به رتبه ۸
- ۱۱- بناغلی وزیر تینوال از رتبه ۹ به رتبه ۸

پیغله اینا ماریاتا، تبعه فذلند که در ماه مارچ (۱۹۶۹) جهة فرا گرفتن زبان دری به افغانستان آمده بود، پس از تعقیب موفقانه کور سهای زبان دری در دیپار تمنن محصلان خارجی پوهنځی ادبیات وعلوم بشری واخذ تصدیقنامه بتاريخ (۳۰) فیروزی (۱۹۷۲) عازم کشورش گردید.

تبر
تبر
تبر

س
س

ت به بک

ت فوا
ت فوا
ت فوا

ADAB

BI-MONTHLY LITERARY DARI MAGAZINE

OF THE

Faculty of Letters and Humanities

Kabul University

Kabul , Afghanistan

Vol . XIX, Nos . 5 - 6 - Dec.-March. 1971-72

Editor

Abdul Qayum Qawim

Annual Subscription:

Foreign Countries - 2 Dollars

دپوهنې مطبعه

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**